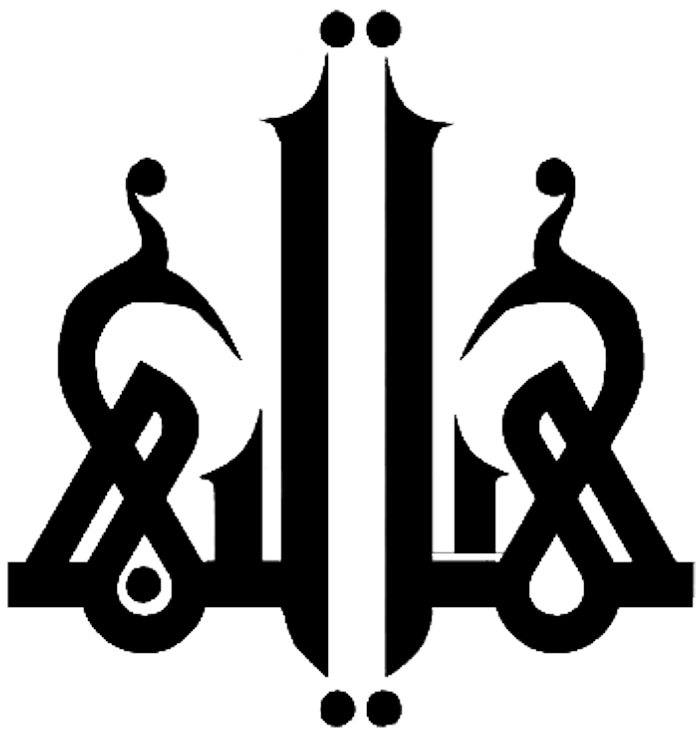
بسم الله الرحمن الرحیم



هاتین (دوفصلنامه فرهنگی اجتماعی)

هاتین (دوفصلنامه فرهنگی اجتماعی)
سال دوم – شماره سوم – نیمه اول سال ۱۴۰۵
صاحب امتیاز: مؤسسه فرهنگی تدبر در قرآن و سیره اهل بیت علیهم‌السلام
مدیر مسئول: حجت الاسلام والمسلمین مهدی مقامی
سردبیر: زهرا باقرزاده
اعضای هیئت تحریریه: سوسن عرفانیان آسیایی، فاطمه غیور رزمگاه، فاطمه‌سادات هاشمی زو
سید بتول ضیاءالدین، فائزه بکمرادی، سیدمحسن ساغروانیان، اشرف کمالی، افروز اسلامی و سمیه طلوع برکاتی
ویراستار: سوسن جاهدی
مسئول اجرایی: زهرا باقرزاده
طراح جلد: حجت صاحب زمانی

یادآوری:

۱. مجله هاتین در ویرایش آثار ارسالی آزاد است.

۲. نقل مطالب مجله هاتین با ذکر منبع بلامانع است.

۳. مجله هاتین از مقاله‌ها، نقدها و معرفی‌هایی که در حوزه تدبر در قرآن و سیره تألیف یا ترجمه شده باشد، استقبال می‌کند.

از ارسال مقالات تدبری شما به دبیرخانه نشریه استقبال می‌کنیم.
جهت ارسال مقالات کد QR زیر را اسکن نمایید.

آدرس: مشهد مقدس، خیابان امام خمینی، میدان ده دی، نبش رازی غربی ۸
همراه: ۰۹۳۳۲۵۱۴۶۱۲ ثابت: ۳۸۵۸۰۲۲۲-۰۵۱ وب‌گاه: www.mftqs.ir

فهرست مطالب

سرمقاله..... ۴

تحلیل مفهومی و راهبردی واژهٔ «تنبلی» در قرآن کریم با تأکید بر آیات مرتبط (زهرا حجازی)..... ۷

سرچشمه‌های تشیع در جنوب، جنوب شرقی و شرق دور در آسیا (محمدعلی فارابی و سیدمحسن ساغروانیان)..... ۶۰

نقد نظرات مخالفان تأثیر سمّ خیبر در شهادت پیامبر ﷺ (بخش دوم) (سیدمحسن ساغروانیان)..... ۷۳

نقش خدا در تقویت مؤمنان و خنثی‌سازی توطئهٔ شیاطین(سوسن عرفانیان آسیائی)..... ۱۱۰

الگوی مادری در قرآن با محوریت جلوه‌های ویژه از مادران برگزیده و با تمرکز بر «مادر صدیقه» (زهرا شریفی و افروز اسلامی)..... ۱۱۷

سوگ تحرک در برابر سوگ سکون؛ رازگشایی از استحالهٔ فرهنگی در آیین‌های سوگواری (با تطبیق تشییع قائد شهید و سوگ امپراتور بیمار) (مریم بهبودی)..... ۱۵۶

سرمقاله

امتِ مبعوث؛ روایتِ مسئولیت پس از شهادت

در روزگاری که ایران و منطقه بار دیگر در متن یکی از پیچیده‌ترین مقاطع تاریخی خود ایستاده‌اند و شهادت رهبر جمهوری اسلامی ایران، در کنار شهادت جمعی از فرماندهان، دانشمندان و فرزندان این سرزمین، جامعهٔ ایرانی را با تجربه‌ای سنگین از فقدان، اضطراب و آزمون مواجه ساخته است، پرسش از «مسئولیت» بیش از هر زمان دیگری ضرورت می‌یابد. در چنین لحظه‌ای، سخن‌گفتن از امت، اگر صرفاً به همدلی عاطفی یا بازتولید یک هویت جمعی، فروکاسته شود، از عمق معنای قرآنی آن دور خواهد شد.

قرآن، امت را برای «بودن» نمی‌خواهد؛ برای برخاستن و گواهی‌دادن می‌خواهد: ﴿لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاس﴾. امت، در منطق وحی، جماعتِ برخوردار از عقیده نیست؛ جماعتِ برخوردار از رسالت است. از همین رو، هر شهادتی در تاریخ، برای جامعهٔ مؤمن تنها یک واقعه تأسفبار نیست؛ می‌تواند به «میقات مسئولیت» بدل شود.

محرم و صفر، مدرسهٔ همین حقیقت‌اند.

کربلا به ما آموخت که تاریخ، همواره میان حق و باطل در حال انتخاب است؛ اما عاشورا تنها با شهادت حسین علیه‌السلام به پایان نرسید. اگر کربلا در میدان به خون نوشته شد، در شام و کوفه و مدینه با زبان زینب علیهاالسلام و امام سجاد علیه‌السلام تفسیر و روایت شد، راز ماندگاری عاشورا در همین پیوند میان «شهادت» و «شهادتدادن» است: خون شهید، حقیقت را پدیدار می‌کند و رسالت شاهد، اجازه نمی‌دهد حقیقت در هیاهوی تحریف دفن شود.

از این منظر، زینب علیهاالسلام را نمی‌توان صرفاً بانوی صبر نامید؛ او عقلانیتِ پس از فاجعه است؛ صورت تاریخیِ مسئولیتی که از دل مصیبت، معنا و از دل فقدان، آینده می‌آفریند. آنجا که میدان از شهیدان خالی می‌شود، رسالت زینبی آغاز می‌گردد:

حفظ حقیقت، صیانت از کرامت، روایت درست واقعه و جلوگیری از آنکه دشمن، معنای حادثه را مصادره کند. امروز نیز جامعهٔ ما در چنین نقطه‌ای ایستاده است.

شهادت، پایان مسئولیت نیست؛ آغاز مرحله‌ای تازه از مسئولیت است. امت مبعوث در لحظهٔ فقدان، بیش از هر زمان دیگری به بصیرت، صبر، وحدت، عقلانیت و حفظ افق نیاز دارد. اگر قرار است خون شهید در تاریخ اثر بگذارد، باید از سطح سوگ عبور کند و به «راه» تبدیل شود؛ اگر قرار است شهادت، جامعه را به بلوغ برساند، نباید در هیجان‌های زودگذر، دوقطبی‌های فرساینده یا روایت‌های سطحی مستهلک شود.

اینجاست که مفهوم «امت وسط» معنایی ژرف‌تر می‌یابد: نه امتِ منفعل و تماشاگر، و نه امتِ گرفتار افراط؛ بلکه امتی که در هنگامهٔ فتنه، حق را با بصیرت، مقاومت را با اخلاق، و ایمان را با مسئولیت اجتماعی همراه می‌کند.

این مسئولیت تنها در مرزهای امنیتی و میدان‌های نظامی تعریف نمی‌شود. امت مبعوث، نسبت به عدالت، کرامت انسان، امنیت روانی جامعه، خانواده، نسل جوان، زنان، علم، فرهنگ، اقتصاد و حقیقت نیز مسئول است. نمی‌توان از شهادت سخن گفت و نسبت به رنج بازماندگان بی‌اعتنا بود؛ نمی‌توان از عدالت در جهان گفت و عدالت را در مناسبات روزمره فراموش کرد؛ نمی‌توان از کرامت انسان دفاع کرد و در زبان و رفتار، حرمت انسان را فروکاست؛ از همین رو، شاید یکی از مهم‌ترین رسالت‌های امروز جامعهٔ قرآنی، تبدیل سوگ به «شعور» و شعور به «مسئولیت» باشد. اربعین نیز امتداد همین منطق است.

اربعین، صرفاً پایان یک فاصلهٔ زمانی نیست؛ تمرین بازگشت انسان به حقیقتی است که در کربلا آشکار شد. میلیون‌ها انسان در مسیر اربعین، در واقع مفهومی بزرگ را به نمایش می‌گذارند: اینکه حقیقت، با گذر زمان فرسوده نمی‌شود، اگر نسلی آن را بر دوش بگیرد.

امروز نیز جامعهٔ ایرانی نیازمند همین «بردوش گرفتن» است؛ نه فقط بردوش گرفتن نام شهید، بلکه بردوش گرفتن آرمان، اخلاق و مسئولیت شهید. در این میان، رسالت نخبگان، عالمان، دانشگاهیان و به‌ویژه اصحاب علوم قرآنی، رسالتی دوچندان است. آنان باید بتوانند از میان غبار حادثه، معنای آن را استخراج کنند؛ از میان انبوه روایت‌ها، حقیقت را بازشناسند؛ و از میان التهاب زمانه، افق فردا را نشان دهند. جامعه‌ای که در لحظهٔ بحران، قدرت تحلیل خود را از دست بدهد، حتی اگر در میدان مقاومت کند، در میدان معنا شکست خواهد خورد.

شاید امروز بیش از همیشه به «روایت زینبی» نیازمندیم؛ روایتی که نه حقیقت را تحریف می‌کند و نه رنج را انکار؛ نه در برابر ظلم سکوت کند و نه اجازه دهد خشم، جای عقل را بگیرد.

امت مبعوث، امتِ پس از حادثه است؛ امتی که می‌پرسد: اکنون که دیدیم، چه خواهیم کرد؟

شهادت رهبر و دیگر شهدای این روزگار، گرچه فقدانی بزرگ و زخمی عمیق بر پیکر جامعه است، اما در منطق قرآن، خون شهید پایان یک فصل نیست. شهادت، جامعه را در برابر پرسشی دشوار قرار می‌دهد: آیا راهی که شهید با جان خویش گواهی کرد، با مسئولیت ما ادامه خواهد یافت؟

اکنون، بیش از آنکه به تکرار سوگ نیازمند باشیم، به وفاداری عالمانه به حقیقت سوگ نیازمندیم؛ به صبری که منفعل نیست، مقاومتی که اخلاق را وانمی‌گذارد، ایمانی که از عقلانیت جدا نمی‌شود و وحدتی که بر مدار حقیقت و عدالت شکل می‌گیرد.

کربلا به ما آموخت که خون، اگر روایت نشود، ممکن است در تاریخ گم شود؛ و زینب علیها السلام به ما آموخت که پس از شهادت، هنوز می‌توان ایستاد، سخن گفت و آینده را ساخت. امروز نوبت ماست. امت مبعوث، وارث خون شهید است؛ اما وارث حقیقی، کسی است که مسئولیت شهید را نیز به ارث ببرد.

تحلیل مفهومی و راهبردی واژهٔ «تنبلی» در قرآن کریم با تأکید بر آیات مرتبط

زهرا حجازی[1]

چکیده

تنبلی یکی از ویژگی‌های رفتاری انسان است که در طول تاریخ همواره مورد توجه اندیشمندان، روان‌شناسان و جامعه‌شناسان قرار گرفته است. این پدیده که به‌عنوان مانعی در مسیر پیشرفت فردی و اجتماعی و حتی مانعی در تقرب به خداوند شناخته می‌شود، می‌تواند ریشه در عوامل گوناگونی چون: شرایط روانی، فرهنگی، تربیتی و زیستی داشته باشد. از آنجاکه دستیابی به موفقیت در گروتلاش انسان است، ضرورت دارد علل و ریشه‌های ایجاد سستی و تنبلی شناسایی شده و در رفع آن تلاش گردد. در آموزه‌های دینی به مسئلهٔ تنبلی و اهمال‌کاری توجه ویژه‌ای شده است. امام باقر﵇ می‌فرمایند: «تنبلی و بی‌حالی به دنیا و آخرت شما ضرر می‌زند.» همچنین در قرآن کریم از کسالت و تنبلی، به ویژه در فعالیت‌های اجتماعی، کارهای نیک و عبادت خداوند، به زشتی یاد شده است. در این مقاله با بررسی تمامی آیات مرتبط با موضوع «تنبلی»، به تبیین علل ایجاد آن و ارائهٔ راهکارهای قرآنی مقابله با این پدیده بر اساس ظاهر آیات و تدبر در مفاهیم آن‌ها پرداخته می‌شود.

واژگان کلیدی: تنبلی، سستی، نفاق.

۱. کارشناسی دبیری ریاضی، مدرس تدبر موضوعی.

مقدمه

در متون دینی «تنبلی» به‌عنوان یکی از موانع رشد فردی و اجتماعی مورد توجه قرار گرفته است. قرآن کریم، کتاب هدایت مسلمانان، با نگاهی ژرف و تربیتی به رفتارهای انسانی، نسبت به سستی و بیارادگی، هشدار داده و مؤمنان را به تلاش، کوشش و پویایی دعوت کرده است. در آیات متعدد، خداوند انسان را به کار و حرکت تشویق کرده و از کسانی که در انجام وظایف دینی و دنیوی خود کوتاهی می‌کنند، انتقاد نموده است. بررسی‌های لغوی و تفسیری نشان می‌دهد که «تنبلی» صرفاً مفهومی فردی نیست، بلکه بیانگر ویژگی بنیادین در بخش‌های مختلف اجتماع است که آثار گسترده‌ای در جامعه به جا می‌گذارد.

مفسران برجسته‌ای همچون علامه طباطبایی، آیت‌الله مکارم شیرازی و شیخ ابوالفتوح رازی، در تفاسیر خود به تبیین جنبه‌های مختلف این مفهوم پرداخته‌اند. افزون‌بر این، منابع لغوی چون: *المفردات* از راغب اصفهانی و *قاموس قرآن* تألیف سیدعلی‌اکبر قرشی، معنا و کاربرد دقیقی از این واژه را شرح داده‌اند.

در بسیاری از متون اسلامی، ازجمله «دعای ابوحمزه ثمالی» و «مناجات شعبانیه»، تنبلی به‌عنوان یکی از آسیب‌های اخلاقی و صفت منفی معرفی و از خداوند برای رهایی از آن طلب یاری شده است. همچنین در آثار حدیثی نظیر *بحار الانوار*، *الکافی* و *تحف‌العقول* به ابعاد اخلاقی و اجتماعی تنبلی و پیامدهای آن در زندگی فردی و اجتماعی توجه شده است. تحقیقات جدید نیز در قالب کتاب‌ها و پایان‌نامه‌ها، همچون: *آسیب‌شناسی تنبلی، اهمال‌کاری و راحت‌طلبی با رویکرد اسلامی* از فریبا شاهدی و *تنبلی و کسالت آفت رستگاری* از علی مشکاتی، ابعاد نوینی از این موضوع را از منظر اسلامی مطرح کرده‌اند.

مزیت اصلی پژوهش حاضر، تمرکز بر آیاتی است که واژۀ «تنبلی» یا مترادف آن در قرآن کریم ذکر شده است. این رویکرد تدبر موضوعی، تحلیلی نظام‌مند از

مفهوم تنبلی در قرآن ارائه می‌دهد و می‌تواند راهکارهای مؤثری برای مواجهه با آن در چهارچوب آموزه‌های الهی فراهم سازد.

در فرآیند پژوهش، ابتدا واژهٔ «تنبلی» و مشتقات مرتبط آن از منظر لغوی و مفهومی بررسی و دسته‌بندی می‌شود. سپس آیات مرتبط تحلیل شده و انواع تنبلی، علل پیدایش هر نوع و راهکارهای قرآنی مقابله با آن با رویکرد تدبری استخراج خواهد شد.

۱. مفهوم‌شناسی «تنبلی»

مفهوم «تنبلی» در قرآن با واژگان گوناگونی بیان شده است. واژگانی همچون: «کَسِل»، «بُطؤ»، «فَشِل»، «فَتَره» و «قَعَد» و «ثَقِل» همگی در معنای سستی و بی‌حالی در قرآن به کار رفته‌اند. در ذیل به بررسی هر یک از این واژه‌های مترادف با مفهوم «تنبلی» در لغت و اصطلاح می‌پردازیم.

۱-۱. واژهٔ «کَسِل»

«کُسَالی» از مادهٔ «کَسَلَ» به معنای سستی در اموری است که نباید در آنها سستی ورزید. لغویون «کسالت» را مخالف «نشاط» دانسته‌اند. *لسان العرب* از لیث نقل کرده است: «الکَسَل التَّثاقُل عما لا ینبغی أَن یُتَثاقَل عنه»؛[۱] «کسل به معنی تنبلی و سنگینی درکاری است که درآن تنبلی روا نیست.» در کتاب *قاموس قرآن* نیز همین معنای *لسان العرب* آمده است.[۲]

حمیری در بیان معنای کسل می‌نویسد: «الکَسِلُ التثاقل عن العمل»؛[۳] «کسل، سنگینی و بی‌میلی در عمل است.» طریحی چنین نظر دارد: «کُسالی أی یتثاقلون.

۱. ابن منظور، *لسان العرب*، ج۱۰، ص۷۱۰.

۲. قرشی بنایی، *قاموس قرآن*، ج۶، ص۱۱۰.

۳. حمیری، *شمس العلوم و دواءالکلام العرب من الکلوم*، ج ۹، ص۱۳۵.

والْکَسَلُ: التثاقل عن الأمر»؛ «آنها تنبل هستند یعنی آنها سنگین هستند. کسالت، همان تنبلی در کارهاست.»

تفاوت «کسل» با «ناتوانی»: فرد کسل با ناتوان تفاوت دارد؛ زیرا فرد کسل با وجود توانایی، اقدام به کار نیک نمی‌کند، بنابراین معذور نیست، درحالی که ناتوان، به دلیل کمبود قدرت و ازدست‌دادن توانایی، معذور شمرده می‌شود.[1]

ازمجموع دیدگاه‌های لغوی چنین نتیجه می‌گیریم که «کسل» به معنی سستی، بی‌حالی و تنبلی در انجام کارهای ضروری است.

کلیدواژۀ «کَسِل» به معنای «تنبلی و بی‌حوصلگی» در قرآن دوبار به صورت واژۀ «کُسالی» تکرار شده است. «کُسالی» جمع «کَسلان» و نیز صفت مشبهه به معنای «تداوم در تنبلی و سستی» است؛ یعنی این تنبلی حالتی پایدار، مستمر و ذاتی دارد. ازاینرو، «کُسالی» صرفاً در معنای کسی که به طور موقت در کاری تنبلی می‌کند به کار نمی‌رود، بلکه به کسی اطلاق می‌شود که در وضعیت پایدار سستی و تنبلی قرار دارد؛ این تنبلی می‌تواند در کارهای شخصی فرد یا در وظایف اجتماعی یا در برابر خداوند باشد.

این واژه، بار معنایی وجودی، اخلاقی و اجتماعی دارد و قرآن نیز نگاهی توأم با مذمت به آن دارد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿وَ إِذا قامُوا إِلَى الصَّلاةِ قامُوا كُسالى يُراؤُنَ النّاسَ﴾؛[2] «هنگامی که به نماز می‌ایستند با کسالت برمی‌خیزند و به دیگران نمایش می‌دهند.»

﴿ وَلا يَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلّا وَ هُمْ كُسالى﴾؛[3] «جز با کسالت به نماز نمی‌آیند.»

خداوند در هر دو آیه می‌فرماید: و نماز بجا نمی‌آورند جز با کسالت. این حالتی دائمی و همیشگی برای آنهاست.

---

۱. طریحی، *مجمع البحرین*، ج۵، ص ۴۶۲.

۲. سورۀ نساء، آیۀ ۱۴۲.

۳. سورۀ توبه، آیۀ ۵۴.

۱-۲. واژهٔ «بُطؤ»

واژه «بُطؤ» به معنی کسی است که در کارها کند عمل می‌کند. در *لسان العرب* آمده است: «البُطْءُ و الإبْطاءُ: نَقِيضُ الإسْراع»؛ «کندی و بطون در برابر سرعت قرار دارد.» راغب «بُطؤ» را «تأخیر در حرکت» می‌داند ولی طبرسی و جوهری و قاموس، آن را «مطلق تأخیر در هر کاری» معرفی کرده‌اند.[۱]

در حدیث آمده است: ﴿مَنْ اَبَطَّأَ به عملُه لم يُسرِع بِهِ نَسَبُه﴾؛[۲] «هرکسی که در کارش کند باشد، نسبش باعث سرعت گرفتن و جلو افتادن او نمی‌گردد.» یعنی هرکس در انجام عمل نیک سهل‌انگاری کند، نسب شریف او در آخرت برای او سودی ندارد. بنابراین، «بُطؤ» به معنای تأخیرانداختن کارها و کندی در انجام امور است.

کلیدواژهٔ «بُطء» به معنای «تأخیر در شروع کار» در قرآن یک بار به صورت واژه «لَيُبَطِئَنَّ» به کار رفته است. این واژه به صورت فعل مضارع به همراه لام تأکید در ابتدای آن و نون مشدد تأکید در آخر کلمه آمده است. مصدر آن «تَبطِئه» (مصدر باب تفعیل) به معنای «درنگ و آهستگی» است؛ فعل «يُبَطِّئَنَّ» از آن مشتق شده و به معنای «قطعا درنگ و کندی می‌کنند» است. همچنین مصدر باب افعال این ماده، یعنی کلم «اَبطَاَء» به معنای «تأخیر در عمل» است. مضارع‌بودن فعل دلیلی بر تداوم و همیشگی‌بودن این صفت است. همچنین دو تأکید به همراه این فعل، هرگونه احتمالی بر موقت‌بودن یا غیرعمدی‌بودن تنبلی و سستی را از میان برمی دارد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ﴾؛[۳] «بعضی از شما از خروج بر جهاد تأخیر می‌کنند.» یعنی دیگری را با اصرار و شدت از انجام کار و جنگ با کفار باز می‌دارد.

---

۱. قرشی بنانی، *قاموس قرآن*، ج ۶، ص ۱۱۰.

۲. *نهج البلاغه*، حکمت ۲۳.

۳. سورهٔ نساء، آیهٔ ۷۲.

راغب چنین برداشت کرده است: «یکثر هو التّثبط فی نفسه»؛ «در جان و دلش روحیهٔ ممانعت دیگران از جنگ و تأخیر در کار را افزونی می‌دهد.»

مقصود از «إنّ منکم» در آیه فوق کسی است که خود بسیار تأخیر می‌کند و دیگری را به تأخیر زیاد وا می‌دارد؛ یعنی حالت سستی و تأخیر در ایمان و عمل را به دیگران نیز سرایت می‌دهد.[1] مفردات آن را در آیه، متعدّی گرفته است؛ بدین معنا که بعضی از شما دیگران را به تأخیر وا می دارد ولی دیگران آن را در باب افعال و لازم گرفته‌اند. احتمال دارد که باب افعال در آیه به معنی تکثیر باشد؛ یعنی پیوسته تأخیر می کنند.[2]

۱-۳. واژهٔ «فَشِل»

این واژه برای کسی به کار می‌رود که تنبلی او ناشی از ترس یا ضعف ایمان باشد. در *لسان العرب* بیان شده است: «الفَشَلُ: ضعف مع جبن»؛[3] «سستی، تنبلی و ضعف ناشی از بزدلی است.» راغب نیز همچون *لسان العرب* آن را «ضعف همراه با ترس» می‌داند.[4]

صاحب *قاموس قرآن* نیز همین معنا را تأیید کرده است: «فَشَل به معنی ضعف و ترس است.»[5] درنتیجه، «فَشل» در لغت به معنای سستی و ضعفی است که دلیل اصلی آن ترس باشد؛ هرچند ممکن است ضعف در ایمان نیز در آن نقش داشته باشد.

کلیدواژهٔ «فَشَلَ» به معنای «مرد ضعیف و ترسو و شکست‌خوردن» چهار مرتبه در

---

۱. راغب اصفهانی، *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن*، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲. همان، ص ۱۹۹.

۳. ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱۱، ص ۶۳۷.

۴. راغب اصفهانی، *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن*، ج ۶، ص ۶۳۷

۵. قرشی بنانی، *قاموس قرآن*، ج ۵، ص ۱۷۹.

قرآن به صورت فعل ثلاثی مجرد به کار رفته است. دوبار به صورت ماضی «فَشِلتُم» و دوبار هم به صورت فعل مضارع «تَفشَلَا» و «تَفشَلُوا» آمده و در تمامی موارد در همان معنای لغوی خود، یعنی «ضعف و سستی در تصمیم‌گیری» به کار رفته است:

– دوبار در سورهٔ «آل عمران» مربوط به وقایع جنگ احد و سستی در تصمیم‌گیری برای ادامهٔ جنگ است؛ آنجا که می‌فرماید:

﴿إِذْ هَمَّتْ طائِفَتانِ مِنْكُمْ أَنْ تَفْشَلا﴾؛[1] «یاد کنید آن‌وقت را که دو طائفه از شما، در تصمیم خود برای جهاد سستی کردند»

﴿حَتّى إِذا فَشِلْتُمْ وَ تَنازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ﴾؛[2] «تا زمانی که سست اراده شدید و در کار جنگ به نزاع برخاستید»

– دو جا در سورهٔ انفال به معنی سستی در اطاعت از دستورات خداوند و پیامبر و یاری ایشان آمده است:

﴿وَلَوْ أَرَىٰكَهُمْ كَثِيراً لَّفَشِلْتُمْ﴾؛[3] «اگر دشمنان را زیاد نشان می‌داد شمایاران پیامبر قطعاً سست می‌شدید»

﴿أَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَنَازَعُواْ فَتَفْشَلُواْ﴾؛[4] «از خدا و پیامبر اطاعت کنید و با یکدیگر نزاع نکنید که سست خواهید شد»

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۲۲.

۲. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۵۲.

۳. سورهٔ انفال، آیهٔ ۴۳.

۴. سورهٔ انفال، آیهٔ ۴۶.

۱-۴. واژه «فَتَرَ»

طبرسی اصل این واژه را به معنی «انقطاع از جدیّت در کار»[۱] بیان کرده است. راغب نیز چنین آورده است: «الفُتور» آرامش و سکون بعد از غضب و تندی، و نرمی بعد از شدت، و ضعف و سستی بعد از قوت است.[۲]

در *مجمع البحرین* آمده است: «فتره به معنی سکون و فاصله بین پیامبران است؛ زیرا پیامبر اکرمﷺ بعد از انقطاع رسالت مبعوث گردید؛ زیرا رسولان تا پیش از معراج حضرت عیسی مکرر بودند اما میان حضرت عیسیؑ و پیامبر اسلامﷺ ششصد سال فاصله وجود داشت. و همچنین کلمه «فتره» به معنای سکون یا خاموش‌شدن در کار آمده است. واژه «فتره» به معنای ضعف یا زوال نیز به کار رفته است؛ مانند عبارت «فتره الحر» که به فروکش کردن گرما یا ضعیف‌شدن آن اشاره دارد. در قرآن کریم نیز آمده است: ﴿لا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ﴾؛[۳] «از عذابشان کاسته نخواهد شد، درحالی که در آن ناامید هستند.»

گویی مقصود این است که عذاب برایشان متوقف یا پایان نخواهد یافت.[۴]

نتیجه آنکه واژه «فَتَر» نزد لغویون در سه معنا به کار می‌رود:

۱. فاصله و انقطاع بین پیامبران؛ ۲. فروکش کردن و ضعیف‌شدن چیزی؛ ۳. سست‌شدن و بی‌حالی.

این کلیدواژه سه مرتبه در قرآن به کار رفته است. یک‌مرتبه اسم «فَتْرَةٍ»، یک‌مرتبه فعل مضارع ثلاثی مجرد به صورت «لَا يَفْتُرُونَ» و یک‌مرتبه هم فعل از باب «فعَّلَ» به صورت «لَا يُفَتَّرُ» به کار رفته است که هر سه معنای آن در قرآن آمده است:

---

۱. قرشی بنانی، *قاموس قرآن*، ج ۵، ص ۱۴۶.

۲. راغب اصفهانی، *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن*، ج ۳، ص ۷.

۳. سورۀ زخرف، آیۀ ۷۵.

۴. طریحی، *مجمع البحرین*، ج ۳، ص ۴۳۴ .

در سورهٔ مائده به معنای «خلأ و فاصله بین پیامبران» است:

﴿یا اَهْلَ ٱلْکِتَابِ قَدْ جَاءَکُمْ رَسُولُنَا یُبَیِّنُ لَکُمْ عَلَی فَتْرَةٍ مِّنَ ٱلرُّسُلِ﴾؛[1] «ای اهل کتاب! بی‌تردید رسول ما پس از روزگار فترت و خلأ پیامبران به سوی شما آمد»

در سورهٔ زخرف به معنای «کم‌شدن و سبک‌شدن عذاب» آمده است:

﴿لَا یُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِیهِ مُبْلِسُونَ﴾؛[2] «عذاب را از آنان سبک نگردانند و آنان در آنجا از نجات خود ناامید هستند.»

در سورهٔ انبیا در معنی «سستی و بی‌حالی» به کار رفته است:

﴿یُسَبِّحُونَ ٱلَّیْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا یَفْتُرُونَ﴾؛[3] «در طی شبانه‌روز او را بی‌آنکه سست شوند، تسبیح می گویند.»

آنچه در این نوشتار مورد بررسی قرار می گیرد، کاربرد این واژه در معنای «سستی و بی‌حالی» است و دو معنای دیگر مد نظر ما نیست.

۱-۵. واژ «قَعَدَ»

واژهٔ «قَعَدَ» در لغت به معنای «نشستن همراه با مکث و درنگ» است. قرشی در *قاموس قرآن* «قعود» را نشستن می‌داند و «قاعد» را جمع آن، «قعید» را صفت مشبهه و نشانهٔ دوام این عمل می‌داند.[4] در *مفردات* آمده است: «القعود: به معنی نشستن و نقطهٔ مقابل قیام در معنای برخاستن است. قعده اسم واحد و به معنی یکبار نشستن است. واژهٔ «قاعد» گاه به شخص تن‌آسا و تنبل اطلاق می شود که به واسطهٔ درنگ و سستی در کارها باز می‌ماند، چنانکه در تعبیر «رجل قَعده و ضجعه» به کار می‌رود.[5] در قرآن

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۱۹.

۲. سورهٔ زخرف، آیهٔ ۷۵.

۳. سورهٔ انبیا، آیهٔ ۲۰.

۴. قرشی بنانی، *قاموس قرآن*، ج ۶، ص ۲۲

۵. راغب اصفهانی، *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن*، ج۶، ص۶۷۹.

کریم آمده است:

﴿الْقاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولِي الضَّرَرِ﴾؛[1] «مؤمنانی که زمین گیر هستند و توان حضور در جهاد را ندارند.»

همچنین در آیه شریفه:

﴿وَ فَضَّلَ اللّه الْمُجاهِدِينَ عَلَى الْقاعِدِينَ أَجْراً عَظِيماً﴾؛[2] خداوند کسانی که با مال و جان در راه خدا می‌جنگند را بر آنان که در جهاد شرکت نمی‌کنند برتری و درجاتی داده است.»

نتیجه آنکه واژه «قَعَد» و تمامی مشتقات آن در معانی «نشستن، جایگاه و پایه و اساس» به کار رفته‌اند.

این کلیدواژه به معنای «نشستن و بیکاربودن»، ۳۱ مرتبه در قرآن به کار رفته است: یک مرتبه به صورت «قَعید» در معنای همراه و ملازم، سه مرتبه به صورت «قَواعِد» در معنای پایه و اساس و ازکارافتاده، چهار مرتبه به صورت «مَقعَد» به معنی جایگاه، سه مرتبه به صورت «قُعوداً و قاعِداً» در معنی نماز درحال نشسته، چهار مرتبه فعل مضارع «نَقعُد و تَقعُد» به معنای قرارگرفتن، سه مرتبه فعل نهی «لَا تَقعُد و لَا تَقعُدُوا» در معنای نشستن با ستمکاران و نشستن در کمین و یک مرتبه به صورت «لَاَقعُدَنَّ» در معنای قسم شیطان به نشستن سر راه انسان. دوازده مرتبه نیز به صورت اسم مشتق و فعل در معنای خانه نشینی به نیت فرار از جهاد به کار رفته است.

تأکید ما در این مقاله، روی دوازده آیه‌ای است که معنای سستی و کاهلی دارد.

کسانی که از جهاد فرار می‌کنند و بقیه را هم نهی می‌کنند:

﴿الَّذِينَ قَالُواْ لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُواْ﴾؛[3] «کسانی که از جنگ کناره گرفتند و در خانه

۱. سورۀ نسا، آیۀ ۹۵.

۲. همان.

۳. سورۀ آل عمران، آیۀ ۱۶۸.

نشستند و در مورد برادرانشان گفتند»

همچنین کسانی که با بهانه‌های مختلف از جهاد کناره گیری کردند و خداوند به صراحت مجاهدین را بر آنها برتری داده است:

﴿لَّا يَسْتَوِي ٱلقَاعِدُونَ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلْمُجاهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلْمُجاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ عَلَى ٱلْقاعِدِينَ دَرَجَة وَكُلّا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْحُسْنَى وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلْمُجاهِدِينَ عَلَى ٱلْقاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيما﴾؛[1] «آن گروه از مؤمنانی که بدون بیماری جسمی و عذر دیگری در خانه نشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با اموال و جان‌هایشان به جهاد برخاستند، یکسان نیستند خدا کسانی را که با اموال و جان‌هایشان جهاد می‌کنند به مقام و مرتبه‌ای بزرگ بر خانه‌نشینان برتری بخشیده است و هر یک از این دو گروه را وعدهٔ پاداش نیک داده، و جهادکنندگان را بر خانه‌نشینانِ بی‌عُذر به پاداشی بزرگ برتری داده است.»

خداوند در قرآن کریم حب قدرت و مال دوستی را از دلایل فرار از جهاد می‌داند:

﴿وَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ ءَامِنُواْ بِاللَّهِ وَجَاهِدُواْ مَعَ رَسُولِهِ ٱسْتَأْذَنَكَ أُوْلُواْ ٱلطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُواْ ذَرْنَا نَكُن مَّعَ ٱلْقَاعِدِينَ﴾؛[2] «و چون سوره‌ای نازل شد که: به خدا ایمان آورید و همراه پیامبرش جهاد کنید؛ ثروتمندان و قدرتمندان از منافقان از تو اجازه می‌خواهند که در جهاد شرکت نکنند و می‌گویند: بگذار که ما با خانه‌نشینان باشیم.»

آنها قلباً از این کار خود خوشنودند و آن را نوعی موفقیت می‌پندارند:

﴿فَرِحَ ٱلْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلافَ رَسُولِ ٱللَّهِ وَكَرِهُواْ أَن يُجاهِدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَقَالُواْ لَا تَنفِرُواْ فِي ٱلْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّا لَّوْ كَانُواْ يَفْقَهُونَ﴾؛[3] «بر جای ماندگان از جنگ از خانه نشستن خود به سبب مخالفت با پیامبر خدا خوشحال شدند

۱. سورهٔ نسا، آیهٔ ۹۵.

۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۸۶.

۳. سورهٔ توبه، آیهٔ ۸۱.

و خوش نداشتند که با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد کنند، و گفتند: در این گرما برای جهاد بیرون نروید بگو: آتش دوزخ در حرارت و گرمی بسیار سخت‌تر است، اگر می‌فهمیدید.»

به عنوان نمونه، خداوند مثالی از قوم بنی اسرائیل آورده است که جهت فرار از جهاد بهانه‌جویی می‌کردند:

﴿قَالُواْ يَٰمُوسَىٰٓ إِنَّا لَن نَّدۡخُلَهَآ أَبَدٗا مَّا دَامُواْ فِيهَا فَٱذۡهَبۡ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَٰتِلَآ إِنَّا هَٰهُنَا قَٰعِدُونَ﴾؛[1] «گفتند: ای موسی تا آنان در آنجایند، ما هرگز وارد آنجا نخواهیم شد، پس تو و پروردگارت بروید بجنگید که ما تا پایان کار در همین جا نشسته‌ایم.»

چنین افرادی مورد غضب خداوند واقع شده و خداوند از آنها اعلام برائت می‌کند:

﴿وَلَوۡ أَرَادُواْ ٱلۡخُرُوجَ لَأَعَدُّواْ لَهُۥ عُدَّةٗ وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمۡ فَثَبَّطَهُمۡ وَقِيلَ ٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡقَٰعِدِينَ﴾؛[2] «و اگر برای بیرون رفتن به سوی میدان نبرد تصمیم جدّی داشتند، مسلماً برای آن ساز و برگ آماده می‌کردند، ولی خدا به سبب سستی اراده و نفاقشان برانگیختن آنان را به سوی میدان نبرد خوش نداشت، پس آنان را از حرکت بازداشت، و به آنان گفته شد: با نشستگان در خانه‌ها بنشینید.»

نتیجهٔ کار آنها غضب پیامبر و خداوند است و محرومیت از توفیق حضور در سایر جهادها را به دنبال دارد:

﴿فَإِن رَّجَعَكَ ٱللَّهُ إِلَىٰ طَآئِفَةٖ مِّنۡهُمۡ فَٱسۡتَـٔۡذَنُوكَ لِلۡخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخۡرُجُواْ مَعِيَ أَبَدٗا وَلَن تُقَٰتِلُواْ مَعِيَ عَدُوًّاۖ إِنَّكُمۡ رَضِيتُم بِٱلۡقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٖ فَٱقۡعُدُواْ مَعَ ٱلۡخَٰلِفِينَ﴾؛[3] «چنانچه خدا تو را از سفر جنگ تبوک به سوی گروهی از آنان که بدون عذر از جنگ بازماندند بازگردانید و آنان برای بیرون‌آمدن به سوی جنگی دیگر از تو اجازه خواستند، پس بگو: هرگز

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۲۴.

۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۴۶.

۳. سورهٔ توبه، آیهٔ ۸۳.

با من بیرون نخواهید آمد، و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید؛ زیرا شما نخستین‌بار به نشستن در خانه خوشحال شدید، اکنون هم با نشستگان در خانه‌ها بنشینید.»

نتیجهٔ نهایی این گریز از وظایف چیزی نیست جز عذاب الهی:

﴿وَجَاءَ ٱلْمُعَذِّرُونَ مِنَ ٱلْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ ٱلَّذِينَ كَذَبُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥۚ سَيُصِيبُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛[1] «عذرآورندگان از بادیه‌نشینان نزد تو آمدند تا به آنان اجازهٔ ترک جنگ داده شود، و کسانی که به خدا و رسولش دروغ گفتند بدون آمدن نزد تو و بی‌هیچ عذری در خانه نشستند، به زودی به کسانی از آنان که کفر ورزیدند، عذابی دردناک خواهد رسید.»

۱-۶. واژهٔ «ثَقِلَ»

در *ترجمهٔ مفردات* آمده است: «الثِّقل و الخِفَّه دو واژه متقابل هستند به معنی سنگینی و سبکی. ثقیل یعنی هر چیزی که هنگام وزن کردن یا اندازه‌گیری، وزن و اندازه‌اش بر کفه مقابلش برتری می‌یابد که البته این معنی در اصل برای اجسام و اجرام است و همچنین در معانی و مفاهیم نیز به کار رفته است.»[2] چنانکه خدای تعالی می‌فرماید: ﴿أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْراً فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ﴾؛[3] «آیا از آنان پاداشی می‌خواهی که از سنگینی بار آن در سختی هستند؟»

صاحب *قاموس* نیز چنین عنوان می‌دارد که «ثِقَل» (بر وزن عنب) به معنی سنگینی و ثقیل در معنی سنگین است. «ثقیل» به عنوان صفت «روز قیامت» و نیز صفت «قول» نیز به کار رفته است:

---

۱. سورهٔ توبه، آیهٔ ۹۰.

۲. راغب اصفهانی، *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن*، ص ۳۵۸.

۳. سورهٔ طور، آیهٔ ۴۰.

﴿وَ یَذَرُونَ وَراءَهُمْ یَوْماً ثَقِیلًا﴾؛[1] «و روز سختی که در پیش دارند را وامی‌گذارند.»
﴿إِنّا سَنُلْقِی عَلَیْكَ قَوْلًا ثَقِیلًا﴾؛[2] «به زودی ما گفتار سنگینی را به تو القا خواهیم کرد.»
در سورۀ اعراف آمده است:

﴿یَسْئَلُونَكَ عَنِ السّاعَةِ أَیّانَ مُرْساها قُلْ إِنَّما عِلْمُها عِنْدَ رَبِّی لا یُجَلِّیها لِوَقْتِها إِلّا هُوَ ثَقُلَتْ فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ لا تَأْتِیكُمْ إِلّا بَغْتَةً﴾؛[3] «همواره دربارۀ زمان رخ‌دادن قیامت سؤال می‌کنند بگو همانا علم آن نزد خداوند است تا زمان معین، آن را آشکار نمی‌کند تحمل این حادثه بر آسمان‌ها و زمین سنگین و دشوار است»

در *المیزان* علت این سنگینی را چنین می‌داند:

«مرادآن است که علم به آن سنگین است و واضح است که دلیل آن «سنگینی وجود قیامت» است یا مراد سنگینی وضع آن بر اهل آسمان‌ها و زمین است؛ زیرا در قیامت شدائد و عقبات و... هست؛ یا وقوع آن بر مردم سنگین است؛ چون توأم با ازبین‌رفتن نظام کنونی است. و بالاخره ثبوت آن و علم به آن و صفات آن، همه سنگین است.»[4]

پس واژۀ «ثقل» با دو معنای «سنگینی وزنی» و «سنگینی معنایی و روحی» به کار می‌رود. این کلیدواژه، ۲۸ مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است؛ شش مرتبه به صورت فعل و بقیه به صورت اسم. یک مرتبه فعل در باب اَفعَل «اَثقَلَت»، به معنی سنگینی ناشی از بارداری؛ سه مرتبه به صورت اسم مفعول «مُثقَلَه» و «مُثقَلون»، به معنای سنگینی بار و سنگینی بار گناه؛ دو مرتبه «ثَقیل»، یعنی گفتار سنگین و روز سخت و سنگین؛ پنج مرتبه به صورت «اَثقال»، به معنی بار سنگین و بار گناه؛ یک مرتبه به صورت

۱. سورۀ انسان، آیۀ ۲۷.
۲. سورۀ مزمل، آیۀ ۵.
۳. سورۀ اعراف، آیۀ ۱۸۷.
۴. طباطبایی، ترجمه *تفسیر المیزان*، ج ۸، ص ۴۸۳.

«ثَقِلان»، به معنی انس و جن؛ هشت مرتبه به صورت «مِثقال»، در معنی وزن کم و ناچیز؛ سه مرتبه به صورت «ثَقُلَت»، در معنی سنگینی و ارزش نامهٔ اعمال؛ سه مرتبه واژهٔ «ثِقال»، در معنی ابر پربار و سنگین و تجهیزات سنگین نظامی؛ یک مرتبه هم فعل در باب تفاعل «اثّاقَلتُم»، در معنی سنگینی ناشی از سستی و کاهلی به کار رفته است.

ما در این نوشتار تنها بر معنای «سنگینی حاصل از تنبلی» تمرکز داریم که خداوند دلیل آن را حبّ دنیا و غفلت از آخرت می‌داند:

﴿يَاأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلْتُمْ إِلَى ٱلْأَرْضِ أَرَضِيتُم بِالْحَيَوةِ ٱلدُّنْيَا مِنَ ٱلْأَخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ ٱلْحَيَوةِ ٱلدُّنْيَا فِي ٱلْأَخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾؛[1] «ای اهل ایمان شما را چه عذر و بهانه‌ای است هنگامی که به شما گویند: برای نبرد در راه خدا با شتاب از شهر و دیارتان بیرون روید؛ به سستی و کاهلی می‌گرایید؟ آیا به زندگی دنیا به جای آخرت دل‌خوش شده‌اید؟ کالای زندگی دنیا در برابر آخرت جز کالایی اندک نیست.»

۲. تنبلی در دستورات فردی

«تنبلی در دستورات فردی» به معنای سستی، بی‌حوصلگی و کوتاهی انسان در انجام وظایفی است که در درجهٔ نخست، بر عهدهٔ خود او قرار دارد و مستقیماً با رشد و کمال فردی او ارتباط دارد. این سستی ممکن است در «عبادات، ترک گناهان، مراقبت از نفس و دیگر وظایف شرعی و اخلاقی» نمود پیدا کند. از آنجا که انجام این دستورات نیازمند اراده، انضباط و احساس مسئولیت است، غفلت و راحت‌طلبی می‌تواند به‌تدریج انسان را از مسیر رشد معنوی دور سازد. یکی از مهم‌ترین جلوه‌های این سستی، کسالت و تنبلی در عبادت، به‌ویژه «نماز» است که در آموزه‌های قرآن و روایات نسبت به آن نکوهش شده است. ازاین‌رو، در ادامه، ابتدا به مسئلهٔ «تنبلی در عبادت» و سپس به عوامل و آسیب‌های فردی و اجتماعی آن پرداخته می‌شود.

۱. سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۸.

۲-۱. تنبلی در عبادت

یکی از موضوعات رایج و فراگیر در بین اغلب مسلمانان، تنبلی و کسالت در به‌جاآوردن عبادات، به‌ویژه در نماز بوده است. درحالی‌که اسلام، کسالت و تنبلی را رد کرده و خواستار نشاط روحی و جسمی شده، به‌طوری‌که حتی در انجام مستحبات نیز، دستور به حفظ روحیه و نشاط داده است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَ إِذا قامُوا إِلَى الصَّلاةِ قامُوا كُسالى يُراؤُنَ النّاسَ﴾؛[1] «هنگامی که به نماز می‌ایستند با کسالت برمی‌خیزند و به دیگران نمایش می‌دهند.»

در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿ وَلا يَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلّا وَ هُمْ كُسالى﴾؛[2] «جز با کسالت به نماز نمی‌آیند.» بنابراین، از دیدگاه خداوند تنبلی بسیار مذموم و نکوهیده است.

۲-۲. شناخت افرادِ کسل در عبادت

قرآن، «کسالت» را بخشی از ویژگی‌های منافقان می‌داند. در دیدگاه قرآن کریم، اگر کسی این ویژگی مذموم اخلاقی را داشته باشد، جلوه‌هایی از نفاق را در خود دارد. خداوند در سورۀ نساء، ابتدا به مؤمنان دستور تحکیم ایمان می‌دهد:

﴿أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ءَامِنُواْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلْكِتَابِ ٱلَّذِى نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلْكِتَابِ ٱلَّذِى أَنزَلَ مِن قَبْلُ﴾؛[3] «ای اهل ایمان! به خدا و پیامبرش و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده و به کتابی که پیش از این نازل کرده ایمان بیاورید.» ای مؤمنین، اگر ابتدا به صورت زبانی و ظاهری ایمان آوردید، حال باید در عمل آن را نشان دهید. شرط اصلی مؤمن‌بودن، ورود ایمان واقعی در قلب و اعمال شماست.

---

۱. سورۀ نسا، آیۀ ۱۴۲.

۲. سورۀ توبه، آیۀ ۵۴.

۳. سورۀ نساء، آیۀ ۱۳۶.

پس لازم است که ایمان خود را بدون استثنا به تک‌تک تفاصیلی که در آیه ذکر شده است، بگسترانید و اگر به بعضی ایمان آورده و به بعضی کفر بورزید، قطعاً گمراه خواهید شد:

﴿وَمَن يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾؛[1] «هر که به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران و روز قیامت کافر شود، به یقین دچار گمراهی دور و درازی شده است.»

یکی از این تفاصیل، انجام عبادات، به‌خصوص است که باید با رضایت قلبی و اشتیاق به‌جا آورده شود و با کسالت و سستی و بی‌انگیزگی نباشد:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛[2] «منافقان همواره با خدا نیرنگ می‌کنند و حال آنکه خدا کیفردهندهٔ نیرنگ آنان است و هنگامی که به نماز می‌ایستند، با کسالت می‌ایستند و همواره در برابر مردم ریاکاری می‌کنند و خدا را جز اندکی به یاد نمی‌آورند.»

ازاین‌رو، مطابق آیه، اقامهٔ نماز همراه با کسالت، نشان‌دهندهٔ چند ویژگی در فرد است:

- نشانهٔ منافق‌بودن اوست: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ﴾
- هدف فرد نیرنگ به خداوند است: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ﴾
- به دلیل ظاهرسازی نزد دیگران و جلب منافع، ریا می‌کند: ﴿يُرَاءُونَ النَّاسَ﴾
- در طول زندگی خود، یاد خدا نیست و بسیارکم او را یاد می‌کند: ﴿وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾

خداوند در سورهٔ توبه، سه عامل مهم از دلایل ایجاد «نفاق و عصیان فرد در مقابل حق» را چنین بیان می‌دارد:

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۳۶.

۲. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۴۲.

۱. نداشتن ایمان و باور قلبی:

﴿وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُواْ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ.﴾؛[1] «هیچ چیز آنان را از پذیرفته‌شدن انفاقشان بازنداشت، مگر آنکه آنان به خدا و پیامبرش کافر شدند.»

۲. نداشتن تعلق قلبی به دستورات عبادی خداوند:

﴿ وَلَا يَأْتُونَ ٱلصَّلَوٰةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ﴾؛[2] «و نماز را جز با کسالت و سستی به جا نمی‌آورند.»

۳. نداشتن رضایت در خرج مال در راه خدا و تعلق خاطر فراوان به مادیات:

﴿وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَرِهُونَ﴾؛[3] «و جز با بی‌میلی و ناخشنودی انفاق نمی‌کنند.»

نتیجه آنکه، اگر فرد در نماز کاهل باشد و نشانۀ نفاق را به همراه داشته باشد، سایر کارهای نیک او نیز پذیرفته نخواهد بود:

﴿قُلْ أَنفِقُواْ طَوْعًا أَوْ كَرْها لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ﴾؛[4] «بگو: ای منافقان! چه از روی میل و رغبت یا بی‌میلی و اکراه انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نشود»

با تداوم این ویژگی در دیدگاه خداوند چنین فردی فاسق محسوب می‌شود:

﴿اِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْما فاسِقِيَن﴾؛[5] «زیرا شما گروهی فاسق هستید.»

همچنین، برعکس این مطلب در سورۀ انبیا بیان شده است که دو ویژگی برای بندگان خاص خدا و ملائکۀ مقرب اعلام می‌دارد؛ یکی غرق‌شدن در عبودیت خدا و دیگری، استمرار در عبادت او:

---

۱. سورۀ توبه، آیۀ ۵۴.

۲. همان

۳. همان

۴. سورۀ توبه، آیۀ ۵۳.

۵. همان

﴿يُسَبِّحُونَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾؛[1] «شبانه‌روز بی‌آنکه سست شوند، تسبیح می‌گویند.»

مقربین کسانی هستند که در بندگی او تکبر نمی‌ورزند و از عبادت و تسبیح او سست نمی‌شوند؛ کنایه از آنکه تسبیح و عبادت برای آنها دائم و همیشگی است.

با توجه به آنچه بیان شد درمی‌یابیم که «عبد خالص خدابودن و عبادت دائمی» و نیز «نفاق و سستی در عبادت» ملازم یکدیگرند.

۲-۳. عوامل ایجاد کسالت در عبادت

تنبلی و کسالت در عبادت، معلول عوامل مختلفی است که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۲-۳-۱. نداشتن معرفت کامل به خداوند

صرف نظر از تفاوت‌های ظاهری که میان اعمال عبادی مردم به چشم می‌خورد، کیفیت عبادت نیز بر اساس میزان شناخت و معرفت افراد نسبت به خداوند تفاوت پیدا می‌کند. اگر فرد، شناخت کافی نسبت به خداوند نداشته باشد، عبادات برای او سخت و سنگین می‌شود. چنین فردی مدام میان ایمان و کفر در تردید است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا﴾؛[2] «کسانی که ایمان آوردند، سپس کافر شدند و باز ایمان آوردند، سپس کافر شدند؛ آنگاه به کفر خود افزودند.»

او می‌پندارد که می‌توان به خداوند نیز نیرنگ زد:

﴿إِنَّ ٱلْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ ٱللَّهَ﴾؛ «همانا منافقین همواره به خداوند نیرنگ می‌زنند.»

فرد با چنین تفکری در نماز خود سست است:

---

۱. سورهٔ انبیا، آیهٔ ۲۰.

۲. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۳۷.

﴿وَإِذَا قَامُوا إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُوا۟ كُسَالَىٰ﴾؛ «هنگامی به نماز می‌ایستد با کسالت نماز می‌خواند.»

او به جای توکل به خداوند، دنبال کسب منفعت از دیگران است؛ ازاین‌رو، برای این سودجویی، گاهی عبادت را همراه با ریا انجام می‌دهد:

﴿يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ﴾؛ «اهل ریاکردن هستند.»

چنین فردی در زندگی خود خداوند را صاحب اختیار و رب نمی‌داند؛ لذا خدا را کم یاد می‌کند:

﴿وَلَا يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛[1] «خدا را جز اندکی یاد نمی‌آورند.»

معرفت‌نداشتن این فرد نسبت به خداوند تا جایی است که خداوند را ضعیف و در سطح انسان‌ها می‌پندارد و حتی قصد نیرنگ به خداوند را دارد؛ درمقابل، هرچه دانایی و معرفت نسبت به معبود بیشتر باشد، بهره‌مندی شخص از عبادت و احساس لذت او زیادتر خواهد بود. نمونۀ بارز آن در رفتار مقربین درگاه خداوند است که هرگز از عبادت و تسبیح خداوند خسته و سست نمی‌شوند:

﴿يُسَبِّحُونَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾؛[2] «شبانه‌روز بی‌آنکه سست شوند، تسبیح می‌گویند.»

۲-۳-۲. اطلاع‌نداشتن از آثار عبادت

ناآگاهی از آثار و فواید عبادت، آشنایی‌نداشتن به حقیقت عبادت و احساس نیازنکردن نسبت به آن، موجب می‌شود فرد در انجام عبادت تنبلی و سستی داشته باشد؛ درمقابل، کسی که محو درگاه احدیت گشته و با تمام وجود او را دریافته و به اصطلاح مقرب درگاه او شده، می‌داند فلسفۀ عبادات، نیاز ما به نزدیکی با حق است،

۱. سورۀ نساء، آیۀ ۱۴۲.

۲. سورۀ انبیاء، آیۀ ۲۰.

نه نیاز او به عبادت ما؛ لذا از تسبیح حق و عبادت و به‌طور اخص نماز، هرگز خسته و کسل نخواهد شد و با نشاط تمام، دائماً به عبادت او مشغول است:

﴿يُسَبِّحُونَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾؛ «شبانه‌روز بی‌آنکه سست شوند، تسبیح می‌گویند.»

پیامبر اکرمﷺ برترین عابد را کسی می‌داند که با اطلاع از آثار عبادت به انجام آن می‌پردازد:

﴿أَفْضَلُ النَّاسِ مَنْ عَشِقَ الْعِبَادَةَ فَعَانَقَهَا وَ أَحَبَّهَا بِقَلْبِهِ وَ بَاشَرَهَا بِجَسَدِهِ وَ تَفَرَّغَ لَهَا فَهُوَ لَا يُبَالِي عَلَى مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلَى عُسْرٍ أَمْ عَلَى يُسْرٍ﴾؛[1] «بهترین مردم کسی است که به عبادت عشق ورزد و با آن مأنوس شود و با جان و دل او را دوست داشته باشد و آن را به‌جای آورد و برای آن از انجام هر کاری فارغ گردد.»

۲-۳-۳. گناه‌کردن

یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین عواملی که باعث می‌شود لذت مناجات از انسان گرفته شود، گناه است. همان‌گونه که انجام هر کاری مستلزم فراهم‌کردن مقدمات آن است، امور عبادی نیز همچون نماز، مقدماتی دارد که اساسی‌ترین مقدمهٔ آن، ترک گناه در عقیده و عمل است.

بی‌میلی و تنبلی نسبت به اعمال عبادی نشانگر بروز مشکل در زوایای وجودی فرد است که چه‌بسا به‌وسیلهٔ گناه و مبتلاشدن به قساوت قلب، در او ایجاد شده است؛ همان‌گونه که امام صادقؑ می‌فرمایند:

﴿إِنَّ الرَّجُل يُذْنِبُ الذَّنبَ فيُحْرم صلوة الَّليل و إِنَّ الْعمل السَّيِّءَ اسْرعُ في صاحبهِ من السّكّينِ في اللَّحْم﴾؛[2] «گناه انسان را از عبادت و تهجد محروم می‌سازد و لذت مناجات با خدا را

۱. کلینی، *اصول کافی*، ج۲، ص۸۳.

۲. همان، ج۲، ص۲۷۲.

از او سلب می‌کند و تأثیر گناه، از کارد برّنده سریع‌تر است.»

در قرآن کریم نیز از این افراد به عنوان منافق:

﴿إِنَّ ٱلْمُنافِقِينَ وَإِذَا قَامُوا إِلَى ٱلصَّلَوةِ قَامُواْ كُسَالَى﴾؛[1] «منافقین کسانی هستند که.هنگامی که به نماز می‌ایستند با کسالت می‌ایستند»

و فاسق:

﴿إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْماً فَسِقِينَ﴾؛[2] «زیرا شما گروهی فاسق هستید.»

یاد شده است. به‌کاربردن چنین الفاظی در قرآن برای کاهلان در نماز، حاکی از تأیید این مسئله است.

۲-۴. آسیب‌های فردی کسالت در عبادت

تداوم کاهلی در عبادات و وظایف الهی موجب آسیب‌های فراوان به شخص می‌گردد. برخی از این آسیب‌ها عبارت‌اند از:

۲-۴-۱. قبول‌نشدن نماز با کسالت

خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَ إِذا قامُوا إِلَى الصَّلاةِ قامُوا كُسالى يُراؤُنَ النّاس﴾؛[3] «هنگامی که به نماز می‌ایستند با کسالت بر می‌خیزند و به دیگران نمایش می‌دهند.»

همچنین می‌فرماید:

﴿وَلا يَأْتُونَ الصَّلاةَ إِلّا وَ هُمْ كُسالى﴾؛[4] «جز با کسالت به نماز نمی‌آیند.»

به فرمودۀ خداوند، به دو علت نماز آنها پذیرفته نیست: نخست، به علت کفر و

۱. سورۀ نساء، آیۀ ۱۴۲.

۲. سورۀ توبه، آیۀ ۵۳.

۳. سورۀ نساء، آیۀ ۱۴۲.

۴. سورۀ توبه، آیۀ ۵۴.

دیگر به علت آن‌که از روی کسالت و کراهت انجام می‌دهند؛ گویی کسی به اجبار دست آنها را گرفته و کشان‌کشان به سوی کار خیر می‌برد. در این صورت اعمال آنها بی‌روح و بی‌اثر است و هیچ‌گونه بهره‌ای از آن نصیبشان نمی‌شود.

۲-۴-۲. پذیرفته‌نشدن انفاق‌های مالی

کسی که نماز را با کاهلی به‌جای آورد، سایر اعمال نیک او هم پذیرفته نیست: ﴿وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقاتُهُمْ﴾؛[1] «هیچ چیز آنان را از پذیرفته‌شدن انفاقشان بازنداشت، مگر آنکه آنان به خدا و پیامبرش کافر شدند و نماز را جز با کسالت و سستی به‌جا نمی‌آورند.»

اگر فرد نتواند رابطه‌اش را با خدا محکم کند، به دستورات خداوند بی‌توجه باشد و با کراهت اعمال عبادی را انجام دهد، پس انفاق او هم دلایلی غیر از رضای خداوند دارد و برای رضای خداوند نیست. اما اگر بتواند رابطه‌اش را با خدا محکم کند، سایر اعمال نیک و به‌خصوص انفاق او هم برای رضای خدا خواهد بود و درنتیجه مقبول درگاه احدیت می‌گردد:

﴿قُلْ أَنفِقُواْ طَوْعًا أَوْكَرْها لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْما فاسِقِين﴾؛[2] «بگو: چه از روی میل و رغبت یا بی‌میلی و اکراه انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نشود؛ زیرا شما گروهی فاسق هستید.»

مؤمنان باید به دو نوع ارتباط توجه داشته باشند: اول، ارتباط با خدا وسپس ارتباط بین خودشان. مؤمنان دست همدیگر را می‌گیرند، از آبرو و مال خود برای همدیگر خرج می‌کنند، در نیمه‌شب برای هم دعا می‌کنند و همه به نحو مشاع در عبادت هم شریکند؛ هم آن کسی که انفاق مالی می‌کند، هم آن کسی که بر فقر صبر کند و

۱. سورهٔ توبه، آیهٔ ۵۴.

۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۵۳.

هم کسی که دعا کند؛ همه به نوعی در یک عبادت با خدا معامله می‌کنند و در این عبادت همه با هم شریکند.

اگر کسی رابطۀ خود با خدا را محکم کند، آن‌گاه می‌تواند با بندگان خدا نیز به خوبی برخورد کند و شرط انفاق را به جای آورد؛ تنها در این صورت است که این تعامل باعث رشد هر دو طرف خواهد بود.

۲-۴-۳. ایجاد روحیۀ ریاکاری

به دلیل اینکه نماز برترین عبادتی است که خدای تعالی در آن ذکر و یادآوری می‌شود، افراد کسل در عبادت به خاطر حفظ جایگاه خود در جامعه سعی دارند با ظاهرسازی در اعمال دینی، خود را موجه جلوه دهند و بدین‌وسیله اعتماد مردم را جلب کنند تا به منافع بیشتری دست پیدا نمایند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قَامُواْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ يُرَآءُونَ ٱلنَّاسَ﴾؛[1] «و هنگامی که به نماز می‌ایستند، با کسالت می‌ایستند و همواره در برابر مردم ریاکاری می‌کنند.» خداوند در زندگیِ چنین افرادی نقشی ندارد و او را بسیار کم یاد می‌کنند:

﴿وَلَا يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ إِلَّا قَلِيلا﴾؛[2] «و خدا را جز اندکی به یاد نمی‌آورند.»

آنها صفات خداوند را باور ندارند؛ ازاین‌رو همان‌گونه که به مردم نیرنگ می‌زنند، به گمان خود به خداوند نیز نیرنگ زده و خود را نزد او هم موجه جلوه می‌دهند: ﴿يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ﴾ غافل از آنکه علم و قدرت خداوند بیش از آنهاست و این خداوند است که نیرنگ آنهارا به خودشان باز می‌گرداند: ﴿وَهُوَ خَٰدِعُهُمْ﴾.

همۀ اینها درحالی است که اگر به راستی در دل‌هایشان علقه و محبتی به پروردگارشان وجود داشت و به او ایمان داشتند، به او توکل کرده و نیازهای خود

۱. سورۀ نساء، آیۀ ۱۴۲.

۲. همان

را از او طلب می‌کردند: ﴿وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى اللهِ فَهُوَ حَسبُهُ﴾، عزت و ذلت را از خداوند می‌خواستند: ﴿يُعِزُّ مَن يَشاءُ وَيُذِلُّ مَن يَشاءُ﴾ و رزق و روزی خود را از او می‌طلبیدند: ﴿يَرزُقُ مَن يَشاءُ بِغَيرِ حِساب﴾ در این صورت، هرگز در ذکر خدا دچار کسالت و سستی نمی‌شدند و عمل خود را به قصد ریا و نشان‌دادن به مردم انجام نمی‌دادند.[1]

۲-۴-۴. یادنکردن از خدا

اگر کسی محبت و ایمان واقعی به خداوند داشته باشد، به‌جای ریا و تظاهر در جلوی دیگران، در همهٔ مراتب زندگی خدا را بسیار به یاد می‌آورد؛ تمام اعمال زندگی او با توجه به رضایت الهی انجام می‌شود؛ خداوند محور زندگی او و همهٔ اعمالش حول این محور درگردش است. او هر امری در دنیا را در حیطهٔ قدرت خدا می‌داند و تمام نعمات زندگی خود را از او می‌بیند؛ خود را وام دار الطاف الهی دانسته و از این رو همواره به یاد اوست.

آری؛ قلب به هر چه تعلق داشته باشد و خاطر آدمی به هرچه مشغول باشد، دائماً به یاد او خواهد بود:[2]

﴿يُسَبِّحُونَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ﴾؛[3] «شبانه‌روز بی‌آنکه سست شوند، تسبیح می‌گویند.»

ولی آنان‌که ایمان واقعی ندارند، خدا در زندگی ایشان محوریت ندارد؛ لذا او را به ندرت یاد خواهند کرد.

۲-۴-۵. نداشتن آرامش روحی و سردرگمی

فرد بدون پشتوانهٔ دینی و اعتقادی دچار سردرگمی و حیرت شده، مسیر دقیق

---

۱. طباطبایی، *تفسیر المیزان*، ج۵، ص۱۹۰و۱۹۱.

۲. همان، ج ۵، ص ۱۱۷و۱۱۸.

۳. سورهٔ انبیا، آیهٔ ۲۰.

زندگی خود را پیدا نمی‌کند و چرایی و هدف زندگی خود را نمی‌داند؛ این بی‌هدفی آرامش را از زندگی او می‌گیرد. چنین فردی در زندگی خود برخلاف نعمت‌های فراوان، از آرامش روحی برخوردار نیست. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿مُّذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذَٰلِكَ لَا إِلَىٰ هَـٰٓؤُلَآءِ وَلَا إِلَىٰ هَـٰٓؤُلَآءِ وَمَن يُضْلِلِ ٱللَّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ سَبِيلا﴾؛[1] «منافقان میان کفر و ایمان متحیّر و سرگردانند، نه با مؤمنانند و نه با کافران و هرکه را خدا گمراه کند، هرگز برای او راهی به سوی هدایت نخواهی یافت.»

۲-۴-۶. محسوب‌شدن در زمرۀ منافقان

کسالت در عبادت، وصف دیگری از اوصاف منافقان است. وقتی به نماز می‌ایستند، اول اینکه، به حالت کسالت است و واضح است که هیچ اشتها و میلی به نماز ندارند و دوم اینکه، همواره درصدد ظاهرسازی در اعمال دینی خود هستند. چنین فردی منافق محسوب می‌شود:

﴿إِنَّ ٱلْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوٓاْ إِلَى ٱلصَّلَوٰةِ قَامُواْ كُسَالَىٰ﴾؛[2] «منافقان همواره با خدا نیرنگ می‌کنند و حال‌آنکه خدا کیفردهندۀ نیرنگ آنان است و هنگامی که به نماز می‌ایستند، با کسالت می‌ایستند.»

۲-۴-۷. محسوب‌شدن در گروه فاسقان

افراد کاهل و سست، علاوه‌بر اینکه در دیدگاه خداوند منافق محسوب می‌شوند، صراحتاً دلیل عدم قبولی اعمال نیک آنان، فسق و نافرمانی آشکار آنها در مقابل خداوند بیان شده است. این افراد قطعاً از رحمت الهی به دور خواهند بود:

﴿قُلْ أَنفِقُواْ طَوْعًا أَوْ كَرْها لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْما فَاسِقِينَ﴾؛[3] «بگو: چه از

---

۱. سورۀ نساء، آیۀ ۱۴۳.

۲. سورۀ نساء، آیۀ ۱۴۲.

۳. سورۀ توبه، آیۀ ۵۳.

روی میل و رغبت یا بی‌میلی و اکراه انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نشود؛ زیرا شما گروهی فاسق هستید.»

۲-۴-۸. عذاب الهی

قبول‌نشدن نماز و کارهای نیک و نیز عصیان و سرکشی مقابل خداوند، نتیجه‌ای جز عذاب الهی ندارد:

﴿وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلْمُنَٰفِقِينَ وَٱلْمُنَٰفِقَٰتِ وَٱلْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعَنَهُمُ ٱللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ﴾؛[1] «خدا آتش دوزخ را به مردان و زنان منافق و کافران وعده داده، در آن جاودانه‌اند، همان برای آنان بس است و خدا لعنتشان کرده و برای آنان عذابی پایدار است.»

۲-۵. آسیب‌های اجتماعی کسالت در عبادت

یکی از نتایج نماز و اهمیت‌دادن به آن، ایجاد نظم و تمرکز در زندگی است. پایبندی در انجام این فریضه، نه‌تنها در زندگی فردی، بلکه در زندگی اجتماعی نیز ایجاد نظم خواهد کرد. همچنین، تمرکز فرد بر انجام فعالیت‌های زندگی بیشتر شده و این نظم دائمی در ابعاد فردی و اجتماعی، منجر به ایجاد مسئولیت‌پذیری در فرد می‌شود.

برعکس، فردی که در انجام وظایف شخصی خود نسبت به خداوند کاهل باشد، نسبت به وظایف خود در جامعه نیز کاهل خواهد بود؛ معمولاً چنین فردی تنها منافع خود را می‌بیند، به فکر دیگران نبوده و برای رفع نیازهای آنان تلاش نمی‌کند. این فرد به دلیل ایمان‌نداشتن به خداوند، به بندگان او خیری نمی‌رساند و اگر انفاقی بکند در راه خدا و برای کسب رضایت او نیست؛ لذا از جانب حق پذیرفته نخواهد شد:

﴿وَمَا مَنَعَهُمْ أَن تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ﴾؛[2] «هیچ چیز آنان را از پذیرفته‌شدن انفاقشان

۱. سورهٔ توبه، آیهٔ ۶۸.

۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۵۴.

بازنداشت»

پس کسالت و به‌تأخیرانداختن دائمی نماز و عدم پذیرش مسئولیت در ادای حق الهی، به مرور زمان منجر به مسئولیت‌پذیرنبودن در وظایف اجتماعی خواهد شد.

۳. تنبلی در دستورات اجتماعی

دستورات اجتماعی اسلام، مجموعه‌ای از وظایف و مسئولیت‌هایی است که انجام آنها تنها به رشد فردی انسان محدود نمی‌شود، بلکه در حفظ انسجام، عزت، امنیت و پیشرفت جامعۀ اسلامی نیز نقش دارد. ازاین‌رو، سستی و کوتاهی در این وظایف، افزون بر آسیب به فرد، می‌تواند پیامدهای گسترده‌ای برای جامعه داشته باشد. یکی از مهم‌ترین جلوه‌های این سستی، تنبلی در جهاد و دفاع از جامعۀ اسلامی است که در آیات قرآن، از نشانه‌های ضعف ایمان، نفاق و دنیاطلبی معرفی شده و آثار و پیامدهای فردی و اجتماعی متعددی به دنبال دارد.

۳-۱. تنبلی در رفتن به جهاد

خداوند جهاد را عامل تشخیص مؤمن از منافق می‌داند. آیات در دو بازۀ زمانی بیان شده‌اند:

دستۀ اول: زمان پیامبران گذشته: در زمان حضرت موسی ﷺ و در حمله به سرزمین مقدس، همراهی با پیامبر عامل تشخیص مؤمنان از منافقان در میان قوم بنی‌اسرائیل شد؛ کسانی که به خداوند و پیامبر او اعتماد و ایمان واقعی نداشته و در رسالت او تردید داشتند، از جنگ سر باز زدند و حضرت موسی ﷺ را تنها گذاشتند:

﴿قالُواْ يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا أَبَدا مَّا دَامُواْ فِيهَا فاذْهَبْ أَنتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَهُنَا قَعِدُونَ﴾؛[1] «گفتند: ای موسی! تا آنان در آنجایند، ما هرگز وارد آنجا نخواهیم شد، پس تو و پروردگارت بروید [با آنان] بجنگید که ما [تا پایان کار] در همین جا نشسته‌ایم.»

۱. سورۀ مائده، آیۀ ۲۴.

تا جایی بر این امر پافشاری کردند که مورد غضب و نفرین حضرت موسی علیه السلام واقع شدند:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي فافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ ٱلْقَوْمِ ٱلْفَاسِقِينَ﴾؛[1] «موسی گفت: پروردگارا! من جز بر خود و برادرم تسلطی ندارم، پس میان ما و این گروه نافرمان و بدکار جدایی انداز.»

دسته دوم: زمان پیامبر: در سورهٔ توبه، خداوند دو گروه از افراد را عتاب می‌کند؛ یکی، کفار و دیگری، منافقان. آیات قبل از آیهٔ ۳۸ مربوط به مقابله با کفار و از آیهٔ ۳۸ به بعد خطاب به منافقان است. در این آیات خداوند چند ویژگی منافقان را شمارش نموده است.

اولین ویژگی آنها را سنگینی و تنبلی در همراهی پیامبر برای جهاد می‌داند و می‌فرماید:

﴿يا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلْتُمْ إِلَى ٱلْأَرْضِ﴾؛[2] «ای اهل ایمان شما را چه عذر و بهانه‌ای است هنگامی که به شما گویند: برای نبرد در راه خدا با شتاب از شهر و دیارتان بیرون روید؛ به سستی و کاهلی می‌گرایید.»

افرادی که برای فرار از جهاد بهانه‌تراشی می‌کنند، کسانی هستند که به خداوند و روز قیامت ایمان ندارند:

﴿لَا يَسْتَـٔاذِنُكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْآخِرِ أَن يُجَاهِدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ﴾؛[3] «آنان که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، از تو برای بازایستادن از جهاد با اموال و جان‌هایشان اجازه نمی‌خواهند.»

---

۱. سورهٔ مائده، آیهٔ ۲۵.

۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۸.

۳. سورهٔ توبه، آیهٔ ۴۴.

﴿إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأٓخِرِ﴾؛[1] «فقط کسانی از تو اجازۀ ترک جهاد می‌خواهند که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند.»

آنها دچار تردید و بی‌هدفی هستند:

﴿وَٱرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِى رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾؛[2] «دل‌هایشان در انجام فرمان‌های حق دچار تردید است و همواره در تردیدشان سرگردانند.»

نیت قلبی آنها سرباززدن از کمک به پیامبر است وگرنه بدون هیچ بهانه‌ای آمادۀ رفتن به جنگ می‌شدند:

﴿وَلَوْ أَرَادُواْ ٱلْخُرُوجَ لَأَعَدُّواْ لَهُۥ عُدَّةً﴾؛ «و اگر برای بیرون‌رفتن به سوی میدان نبرد تصمیم جدّی داشتند، مسلماً برای آن ساز و برگ آماده می‌کردند.»

بدانید که خداوند نیازی به کمک آنها ندارد و گاهی خود خداوند مانع رسیدن آنها به فیض می‌شود:

﴿وَلَـٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ ٱقْعُدُواْ مَعَ ٱلْقَـٰعِدِينَ﴾؛[3] «ولی خدا به سبب نفاقشان برانگیختن آنان را به سوی میدان نبرد خوش نداشت، پس آنان را از حرکت بازداشت، و گفته شد: با نشستگان در خانه‌ها بنشینید.»

خداوند از دل‌های همه آگاه است و می‌داند نیت هر کسی چگونه است:

﴿وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِالْمُتَّقِينَ﴾؛[4] «وخداوند به پرهیزگاران آگاه است.»

﴿وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِالظَّـٰلِمِينَ﴾؛[5] «و خداوند به ظالمین آگاه است.»

این وظیفه همواره بر گردن شماست و با آوردن بهانه این وظیفه برداشته نخواهد

۱. سورۀ توبه، آیۀ ۴۵.
۲. سورۀ توبه، آیۀ ۴۴.
۳. سورۀ توبه، آیۀ ۴۶.
۴. سورۀ توبه، آیۀ ۴۴.
۵. سورۀ توبه، آیۀ ۴۷.

شد. لازم است بدانید که دلیل اصلی این سستی و کاهلی شما، حب دنیا و ترجیح دنیا بر آخرت است و این درحالی است که دنیا در برابر آخرت بسیار ناچیز و بی‌ارزش است: ﴿أَرَضِيتُم بالْحَيَوةِ ٱلدُّنْيَا مِنَ ٱلْأَخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ ٱلْحَيَوةِ ٱلدُّنْيَا فِى ٱلْأَخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾؛[1] «آیا به زندگی دنیا به‌جای آخرت دل‌خوش شده‌اید؟ کالای زندگی دنیا در برابر آخرت جز کالایی اندک نیست.»

قرآن کریم برای حفظ موجودیت اجتماع مسلمانان دو دستور مهم بیان نموده است:

اول: ای مؤمنین با کمال دقت مراقب دشمن باشید، مبادا غافلگیر شوید و از ناحیهٔ آنها خطری به شما برسد:

﴿يا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ﴾؛[2] «ای اهل ایمان در برابر دشمن آماده و مهیا باشید»

دوم: برای مقابله با دشمن دستور استفاده از روش‌ها و تاکتیک‌های مختلف را می‌دهد:

﴿فَانْفِرُوا ثُباتٍ أَوِ انْفِرُوا جَمِيعاً﴾؛[3] «پس در گروه‌های متعدد یا دسته‌جمعی به جبهه بروید.»

بلافاصله نقطه‌ضعف مسلمانان را چنین بیان می‌دارد: اما در بین مؤمنان، افرادی هستند که دچار سستی اراده و تنبلی بوده به طوری که هم خود در انجام دستور الهی تأخیر می‌کنند و هم دیگران را به تأخیر در انجام فرائض وادار می‌نمایند:

﴿وَ إِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ﴾؛[4] «یقیناً از شما کسانی هستند که درنگ و کندی می‌کنند و دیگران را نیز سست می‌کنند.»

این افراد، هم خود در رفتن به جهاد سستی می‌کنند و هم دیگران را به سستی تشویق می‌کنند.

---

۱. سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۸.

۲. سورهٔ نساء، آیهٔ ۷۱.

۳. همان، آیهٔ ۷۱.

۴. سورهٔ نساء، آیهٔ ۷۲.

این گروه، از نظر روانی، شور و شوق جهاد و تلاش را در جامعه از بین می‌برند. آنها در صورت شکست سپاه اسلام و رسیدن مصیبت، برای توجیه این کار خود، می‌گویند: خدا را شکر ما با آنها نبودیم وگرنه ما نیز به همان مصائب دچار می‌شدیم: ﴿فَإِنْ أَصَابَتْكُم مُّصِيبَة قَالَ قَدْ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُن مَّعَهُمْ شَهِيدا﴾؛[1] «پس اگر به شما که به جنگ رفتید آسیبی رسد، گوید: خدا بر من محبت و لطف داشت که با آنان در میدان جنگ حاضر نبودم.»

و در صورت پیروزی و به‌دست‌آوردن غنیمت، مثل کسی که با آنها بیگانه بوده است، می‌گویند: کاش ما هم متوجه می‌شدیم و با آنها بودیم:

﴿وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْل مِّنَ ٱللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُن بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُۥ مَوَدَّة يَالَيْتَنِي كُنتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيم﴾؛[2] «و اگر بخشش و فضلی از سوی خدا به شما رسد چنانکه گویی میان شما و او هرگز دوستی و مودّتی نبوده، می‌گوید: ای کاش من هم با آنان بودم، پس به کامیابی بزرگی دست می‌یافتم.»

عده‌ای این افراد را از منافقان می‌دانند که در ظاهر، خود را در شمار مؤمنان می‌آورند و عده‌ای آنها را از بین مؤمنان اهمال‌کار می‌دانند که تحت تأثیر القائات منافقان قرار گرفته و در انجام جهاد کوتاهی می‌کنند.

همچنین خداوند در سورۀ آل عمران، افراد سست‌اراده را باعث ایجاد شکست‌های بزرگ در جامعه می داند؛ همان‌گونه که در جنگ احد این افراد با پایان‌دادن جنگ بدون اذن پیامبر، باعث شکست نیروهای اسلام شدند:

﴿إِذْ هَمَّت طَّآئِفَتَانِ مِنكُمْ أَن تَفْشَلَا﴾؛[3] «در آن هنگام دو گروه از شما بر آن شدند که سستی و ناتوانی نشان دهند»

---

۱. سورۀ نساء، آیۀ ۷۲.

۲. سورۀ نساء، آیۀ ۷۳.

۳. سورۀ آل عمران، آیۀ ۱۲۲.

﴿لَقَدْ صَدَقَكُمُ ٱللَّهُ وَعْدَهُۥٓ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِۦ حَتَّىٰٓ إِذَا فَشِلْتُمْ﴾؛[1] «یقیناً خدا وعده‌اش را در جنگ احد برای شما تحقق داد، آن‌گاه که دشمنان را به فرمان او تا مرز ریشه‌کن‌شدنشان می‌کشتید، تا زمانی که سست شدید و در کارِ جنگ به نزاع و ستیز برخاستید»

۳-۲. عوامل ایجاد تنبلی در دستورات اجتماعی اسلام

تنبلی در انجام مسئولیت‌های اجتماعی، معمولاً ناشی از یک عامل واحد نیست، بلکه مجموعه‌ای از عوامل اعتقادی، اخلاقی و روانی در شکل‌گیری آن نقش دارند. ضعف ایمان، نفاق، مسئولیت‌گریزی، دنیاطلبی، ترس و اختلاف‌های داخلی از مهم‌ترین عواملی هستند که می‌توانند ارادهٔ فرد را در انجام وظایف اجتماعی تضعیف کرده و او را به سمت کوتاهی و فرار از مسئولیت سوق دهند.

۳-۲-۱. نداشتن ایمان راستین به خدا و روز قیامت

نمونهٔ بارز اعتقاد به خدا را در جهاد در رکاب پیامبرﷺ می‌توان دید. کسانی که به خداوند کفر می‌ورزند و معرفت کافی نسبت به خداوند ندارند، در بحران‌ها و جنگ‌ها راه طاغوت را در پی خواهند گرفت:

﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱلطَّاغُوتِ﴾؛[2] «آنان که ایمان آورده‌اند در راه خدا می‌جنگند و کسانی که کافر شده‌اند، در راه طاغوت می‌جنگند»

این افراد دچار تردید و دودلی شده و نمی‌توانند راه درست را پیدا کنند:

﴿إِنَّمَا يَسْتَـْٔذِنُكَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأٓخِرِ وَٱرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ﴾؛[3] «فقط کسانی از تو اجازهٔ ترک جهاد می‌خواهند که به خدا و روز قیامت ایمان

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۵۲.

۲. سورهٔ نساء، آیهٔ ۷۶.

۳. سورهٔ توبه، آیهٔ ۴۵.

ندارند و دل‌هایشان در انجام فرمان حق دچار تردید است و همواره در تردیدشان سرگردانند.»

تنها کسانی که ایمان واقعی داشتند بدون هیچ سستی و درنگی به یاری پیامبرﷺ شتافتند. کسی که به خداوند و روز قیامت ایمان واقعی دارد، هرگز در یاری‌رساندن به خدا و پیامبر دچار تردید نخواهد شد و با قاطعیت راه خود را انتخاب می‌کند. انتخاب‌های زمان جنگ و بحران، نتیجۀ ایمان زمان آرامش است:

﴿لَا يَسْتَـْٔذِنُكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَٱلْيَوْمِ ٱلْأٓخِرِ أَن يُجَٰهِدُواْ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ وَٱللَّهُ عَلِيمُۢ بِٱلْمُتَّقِينَ﴾؛[1] «آنان که به خدا و روز قیامت ایمان دارند از تو برای بازایستادن از جهاد با اموال و جان‌هایشان اجازه نمی‌خواهند و خدا به متقین داناست.»

همچنان‌که در زمان حضرت موسیؑ نیز قوم بنی‌اسرائیل به دلیل ترس و تردید، حاضر به همراهی پیامبر در جنگ نشدند، درحالی‌که آن دو مرد که به آنها نعمت معرفت و ایمان عطا شده بود، با اطمینان به خداوند رو به جنگ آوردند:

﴿ٱلرَّجُلَانِ مِنَ ٱلَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِمَا ٱدْخُلُواْ عَلَيْهِمُ ٱلْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَٰلِبُونَ وَعَلَى ٱللَّهِ فَتَوَكَّلُوٓاْ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾؛[2] «دو مرد از کسانی بودند که از خدا می‌ترسیدند و خدا به هر دو نعمتِ [معرفت، ایمان و شهامت] داده بود، گفتند: از این دروازه به آنان یورش برید، چون به آنجا درآیید یقیناً پیروزید؛ و اگر مؤمن هستید بر خدا توکل کنید.»

۳-۲-۲. نفاق

یکی از دلایل وجوب جهاد در جامعه، خالص‌سازی مؤمنان از منافقان است؛ همان‌گونه که در سورۀ آل عمران خداوند این نکته را بیان می‌کند:

---

۱. سورۀ توبه، آیۀ ۴۴.

۲. سورۀ مائده، آیۀ ۲۳.

﴿وَلِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ نَافَقُواْ وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ قَاتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوِ ٱدْفَعُواْ﴾؛ «و نیز کسانی را که نفاق و دورویی ورزیدند، معلوم و مشخص کند و به آنان گفته شد: بیایید در راه خدا بجنگید یا از جامعه دفاع کنید»

همچنین نحوهٔ برخورد منافقان نسبت به دستور جهاد، همراه با بهانه‌جویی و دلیل‌آوردن جهت فرار از جنگ و خانه‌نشینی است:

﴿قَالُواْ لَوْ نَعْلَمُ قِتَالا لَّاتَّبَعْنَكُمْ﴾؛[1] «گفتند: اگر جنگیدن می‌دانستیم، قطعاً از شما پیروی می‌کردیم»

از نشانه‌های نفاق این است که از پیروزی‌های شما غمگین و از آسیب‌های وارده به شما خوشنود می‌شوند:

﴿إِن تُصِبْكَ حَسَنَة تَسُؤْهُمْ وَإِن تُصِبْكَ مُصِيبَة يَقُولُواْ قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِن قَبْلُ وَيَتَوَلَّواْ وَّهُمْ فَرِحُونَ﴾؛[2] «اگر پیروزی و غنیمت به تو رسد، غمگینشان می‌کند و اگر تو را آسیب و زیانی رسد، می‌گویند: ما پیش از این تصمیم خود را بر شرکت‌نکردن در جنگ گرفته بودیم و درحالی‌که خوشحال و شادمانند، باز می‌گردند.»

خداوند در سورهٔ توبه، وظایف اجتماعی مؤمنان را مد نظر دارد و در همان راستا تأکید ویژه به همراهی در جهاد با پیامبرﷺ می‌کند؛ اما منافقان به هر بهانه‌ای در این وظیفه کوتاهی می‌کنند:

﴿يا أَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ ٱنفِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ ٱثَّاقَلْتُمْ إِلَى ٱلْأَرْضِ﴾؛[3] «ای اهل ایمان شما را چه عذر و بهانه‌ای است هنگامی که به شما گویند: برای نبرد در راه خدا با شتاب از شهر و دیارتان بیرون روید؛ به سستی و کاهلی می‌گرایید.»

قرآن، حتی مسئله را ازسطح بالاتری بررسی کرده و فرد منافق با چنین روحیه‌ای

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۶۷.

۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۵۰.

۳. سورهٔ توبه، آیهٔ ۳۸.

را فاسق و طغیانگر می‌داند:

﴿إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْما فَاسِقِين﴾؛[1] «همانا شما قوم فاسق هستید.»

۳-۲-۳. مسئولیت‌گریزی

راحت‌طلبی عاملی است که منجر به مسئولیت‌گریزی، انجام‌ندادن تکالیف الهی و بی‌اهمیتی نسبت به انجام وظایف می‌شود؛ درنتیجه، افراد نسبت به وظایف اجتماعی خود کاهل شده و همواره به دنبال راه فرار از مسئولیت‌ها می‌شوند:

﴿لَوْ يَجِدُونَ مَلْجَـا أَوْ مَغارَاتٍ أَوْ مُدَّخَلا لَّوَلَّوْاْ إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ﴾؛[2] «اگر پناهگاهی یا غارهایی یا گریزگاهی می‌یافتند، شتابان به سوی آنها روی می‌آوردند.»

۳-۲-۴. دنیاطلبی

خداوند به صراحت علت سرپیچی افراد از فرمان پیامبرﷺ در جنگ احد و سستی ایشان در اطاعت از پیامبر را دنیادوستی ایشان معرفی می‌کند:

﴿مَّا تُحِبُّونَ مِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلدُّنْيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلْأَخِرَةَ﴾؛[3] «برخی از شما دنیا را می‌خواست و برخی از شما خواهان آخرت بود»

همچنین فرمود:

﴿أَرَضِيتُم بالْحَيَوةِ ٱلدُّنْيَا مِنَ ٱلْأَخِرَةِ فَمَا مَتَعُ ٱلْحَيَوةِ ٱلدُّنْيَا فِى ٱلْأَخِرَةِ إِلَّا قَلِيل﴾؛[4] «آیا به زندگی دنیا به جای آخرت دل خوش شده‌اید؟ کالای زندگی دنیا در برابر آخرت جز کالایی اندک نیست.»

خدای متعال علاقه به مال و قدرت را به عنوان دو عامل مهم در اجرانکردن

---

۱. سورۀ توبه، آیۀ ۵۳.

۲. سورۀ توبه، آیۀ ۵۷.

۳. سورۀ آل عمران، آیۀ ۱۵۲.

۴. سورۀ توبه، آیۀ ۳۸.

فرامین الهی معرفی فرموده است:

﴿وَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ ءَامِنُواْ بِاللَّهِ وَجَاهِدُواْ مَعَ رَسُولِهِ ٱسْتَأْذَنَكَ أُوْلُواْ ٱلطَّوْلِ مِنْهُمْ﴾؛[1] «و چون سوره‌ای نازل شد که: به خدا ایمان آورید و همراه پیامبرش جهاد کنید؛ ثروتمندان و قدرتمندان از منافقان از تو اجازه می‌خواهند که در جهاد شرکت نکنند.»

۳-۲-۵. ترس

گاهی به دلیل ترس زیاد توان ادامهٔ کار از فرد گرفته می شود. این ترس می‌تواند ترس واقعی یا ناشی از توهم باشد. درواقع، ریشهٔ تمام ترس‌ها، نداشتن ایمان کامل به خداست؛ همان‌گونه که خداوند در سورهٔ انفال ترس از تعداد زیاد دشمنان را دلیل سست‌شدن و عقب‌نشینی می‌داند که با الطاف الهی این تعداد به چشم نیامد تا بتوانند با اراده و قوی در جنگ شرکت کنند:

﴿وَلَوْ أَرَىٰكَهُمْ كَثِيرا لَّفَشِلْتُمْ﴾؛[2] «اگر دشمنان را زیاد می‌دیدید، سست می‌شدید.»

در داستان حضرت موسی﵇ نیز خداوند یادآور می‌شود که قوم بنی‌اسرائیل به دلیل ترس از قوم ظالمی که در سرزمین مقدس بودند و اعتمادنداشتن به خداوند، حاضر به جنگ نشدند:

﴿قَالُواْ يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْماً جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّى يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَخِلُون﴾؛[3] «گفتند: ای موسی! مسلماً در آنجا مردمی زورگو و ستمگر قرار دارند و ما هرگز وارد آنجا نمی‌شویم تا آنان از آنجا بیرون روند، پس اگر از آنجا بیرون روند البته ما وارد خواهیم شد.»

---

۱. سورهٔ توبه، آیهٔ ۸۶.

۲. سورهٔ انفال، آیهٔ ۴۳.

۳. سورهٔ مائده، آیهٔ ۲۲.

۳-۲-۶. اختلاف‌های داخلی جامعه

اختلاف‌های داخلی جامعه که بر اساس نظرات و سلیقهٔ شخصی افراد صورت می‌گیرد، باعث سست‌شدن افراد در دین و انجام مسئولیت‌های اجتماعی می‌شود. خداوند برای رفع این مشکل دستور اطاعت از خدا و پیامبر را قرار داده است. در صورتی که همهٔ افراد حول این محور حرکت کنند و نظرات خود را با آنها تطبیق دهند، اختلاف‌های درون جامعه حل شده و اعتقادات مردم تحکیم گشته و به تبع آن در انجام وظایف سست نمی‌شوند:

﴿وَأَطِيعُواْ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ وَلَا تَنَازَعُواْ فَتَفْشَلُواْ﴾؛ «و از خدا و پیامبرش فرمان برید، و با یکدیگر نزاع و اختلاف مکنید، که سست و بد دل می‌شوید..»

همچنین خداوند یادآور شده که ادامهٔ این اختلافات و سستی‌ها در جامعه باعث نابودی اقتدار جامعه خواهد شد:

﴿وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ﴾؛[1] «و قدرت و شوکتتان از میان می‌رود.»

۳-۳. آسیب‌های فردی تنبلی در جهاد

سستی در انجام مسئولیت‌های اجتماعی و جهاد، پیش از آنکه به جامعه آسیب برساند، آثار نامطلوبی بر شخصیت و وضعیت روحی و معنوی خود فرد برجای می‌گذارد. فرار از مسئولیت، انسان را به توجیه رفتار، دروغ‌گویی، ضعف در تصمیم‌گیری و محرومیت از برخی فرصت‌های رشد و فیض الهی گرفتار می‌کند و در نهایت، ارادهٔ او را برای پذیرش مسئولیت‌های بزرگ‌تر تضعیف می‌سازد.

۳-۳-۱. ایجاد اندوه

هرچند با فرار از مسئولیت‌ها و جهاد، فرد به شادی زودگذری دست پیدا می‌کند اما نتیجهٔ ارادهٔ سست و فرار از وظایف الهی، اندوه و غم و عذاب وجدان خواهد بود:

۱. سورهٔ انفال، آیهٔ ۴۶.

﴿فَأَثَابَكُمْ غَمًّا بِغَمٍّ﴾؛[1] «سپس خداوند شما را با اندوهی پس از اندوه دیگر مبتلا کرد.»

۳-۳-۲. دروغ‌های مکرر برای توجیه رفتار تنبلی

کسانی که از جهاد فرار کردند، برای موجه نشان‌دادن خود و نرفتن به جهاد، دلیل‌های غیرواقعی آوردند و به دروغ متوسل شدند. آنها مدام خلاف عقیدهٔ واقعی خود را ابراز کرده و خلف وعده می‌کنند:

﴿بِمَا أَخْلَفُواْ ٱللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُواْ يَكْذِبُونَ﴾؛[2] «پس برای آنکه به وعده‌های خود با خدا وفا نکردند و به سبب آنکه همواره دروغ می‌گفتند.»

خداوند متعال در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿وَلِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ نَافَقُواْ وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ قَاتِلُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ أَوِ ٱدْفَعُواْ قَالُواْ لَوْ نَعْلَمُ قِتَالا لَّاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِم مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ﴾؛ «و نیز کسانی را که نفاق و دورویی ورزیدند، معلوم و مشخص کند و به آنان گفته شد: بیایید در راه خدا بجنگید یا دفاع کنید گفتند: اگر جنگیدن می‌دانستیم، قطعاً از شما پیروی می‌کردیم آنان در آن روز به کفر نزدیک‌تر بودند تا ایمان به زبانشان چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست.»

این در حالی است که آنها از علم خداوند به همهٔ مکنونات، بی‌خبرند:

﴿وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾؛[3] «و خدا به آنچه پنهان می‌کنند، آگاه‌تر است.»

۳-۳-۳. ناتوانی در تصمیم‌گیری صحیح

باورها و ارزش‌های درونی فرد به طور مستقیم در تصمیم‌گیری‌های او مؤثر است. نوع انتخاب فرد در هر مسئله‌ای ناشی از باورهای درونی اوست. ایمان به

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۵۳.

۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۷۷.

۳. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۶۷.

خداوند و کفر به او تعیین‌کنندۀ نوع جبهۀ انتخابی او در تمامی مراحل زندگی است: ﴿ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱلطَّاغُوتِ﴾؛[1] «آنان که ایمان آورده‌اند در راه خدا می‌جنگند و کسانی که کافر شده‌اند، در راه طاغوت می‌جنگند.»

در ایدئولوژی اسلام هرگونه رفتاری، نتیجۀ انتخاب خود فرد است. انتخاب سستی یا تلاش در تمام امور زندگی نیز، به عهدۀ خود فرد است:

﴿إِذْ هَمَّت طَّآئِفَتَانِ مِنكُمْ أَن تَفْشَلَا﴾؛[2] «هنگامی که دو گروه از شما تصمیم گرفتند که سستی کنند و از جنگ برگردند»

۳-۳-۴. محروم‌شدن از سایر فیض‌های الهی

گاهی خداوند به دلیل این بهانه‌تراشی‌ها و فرار از جهاد، شما را از سایر جهادها محروم می‌کند و اجازۀ شرکت در سایر جهادها را به شما نمی‌دهد:

﴿فَإِن رَّجَعَكَ ٱللَّهُ إِلَىٰ طَآئِفَةٍ مِّنْهُمْ فَٱسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخْرُجُواْ مَعِيَ أَبَدا وَلَن تُقَٰتِلُواْ مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُم بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُواْ مَعَ ٱلْخَٰلِفِينَ﴾؛[3] «چنانچه خدا تو را به سوی گروهی از آنان بازگردانید و آنان برای بیرون‌آمدن از تو اجازه خواستند، پس بگو: هرگز با من بیرون نخواهید آمد و هرگز همراه من با هیچ دشمنی نخواهید جنگید؛ زیرا شما نخستین‌بار به نشستن در خانه خوشحال شدید، اکنون هم با نشستگان در خانه‌ها بنشینید.»

این محرومیت‌ها، هم به جهت عذاب فرد منافق است و هم به جهت صلاح‌دید جامعه؛ زیرا این قشر از افراد کسانی هستند که بودنشان در جهاد و موقعیت‌های

---

۱. سورۀ نساء، آیۀ ۷۶.

۲. سورۀ آل عمران، آیۀ ۱۲۲.

۳. سورۀ توبه، آیۀ ۸۳.

حساس به ضرر جامعه است. این افراد جز شر و فساد به شما نمی‌افزایند:

﴿لَوْ خَرَجُواْ فِيكُم مَّا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالا﴾؛ «اگر با شما بیرون می‌آمدند، جز شرّ و فساد به شما نمی‌افزودند.»

آنها اهل سخن‌چینی‌اند و در جامعه فتنه‌جویی می‌کنند:

﴿وَلَأَوْضَعُواْ خِلالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ ٱلْفِتْنَةَ﴾؛ «و مسلماً خود را برای سخن‌چینی در میان شما قرار می‌دادند تا فتنه‌جویی کنند.» جاسوسی می‌کنند:

﴿وَفِيكُمْ سَمَّـٰعونَ لَهُمْ﴾؛[1] «و در میان شما جاسوسانی برای آنان هستند که به نفعشان خبرچینی می‌کنند.»

قبلاً هم در جامعه فتنه ایجاد کرده‌اند:

﴿لقَدِ ٱبْتَغَوُاْ ٱلْفِتْنَةَ مِن قَبْلُ﴾؛ «قطعاً پیش از این هم فتنه‌جویی می‌کردند.»

اهل شایعه‌سازی و وارونه‌نشان‌دادن واقعیات‌اند:

﴿وَقَلَّبُواْ لَكَ ٱلْأُمُورَ﴾؛ «و امور را بر تو وارونه و دگرگون می‌ساختند.»

از دستورات الهی نیز ناخوشنودند:

﴿حَتَّىٰ جَاءَ ٱلْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ ٱللَّهِ وَهُمْ كَـٰرِهُونَ﴾؛[2] «تا آنکه یاریِ حق آمد و فرمان خدا آشکار شد، درحالی‌که آنان خوش نداشتند.»

۳-۳. آسیب‌های اجتماعی سستی و تنبلی در جهاد

سستی در انجام دستورات الهی منجر به ایجاد خلل در روال جامعه می‌شود. در چنین جامعه‌ای افراد از زیر بار مسئولیت‌های بزرگ و سخت فرار کرده و به راحت‌طلبی روی می‌آورند؛ تمرکز آنها روی کسب مال و قدرت بوده و دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دهند. این طرز تفکر و رفتار، روال پیشرفت جامعه را دچار اخلال

۱. سورهٔ توبه، آیهٔ ۴۷.

۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۴۸.

می‌کند و به هنگام بحران‌ها شکست‌های بزرگی در جامعه ایجاد خواهد کرد:

﴿وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ ٱللَّهُ وَعْدَهُۥٓ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِۦ حَتَّىٰٓ إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَٰزَعْتُمْ فِى ٱلْأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِّنۢ بَعْدِ مَآ أَرَىٰكُم﴾؛[1] «و یقیناً خدا وعده‌اش را در جنگ احد برای شما تحقق داد، آنگاه که دشمنان را به فرمان او تا مرز ریشه‌کن‌شدنشان می‌کشتید، تا زمانی که سست شدید و در کارِ جنگ به نزاع و ستیز برخاستید، و پس از آنکه در شروع جنگ آنچه را از پیروزی و غنیمت دوست داشتید، به شما نشان داد سرپیچی کردید.»

یکی از عوامل شکست در زندگی، سستی در کار است. عامل ایجاد شکست‌های بیرونی، حالت درونی فرد است. سستی اراده هنگام تصمیم‌گیری‌های مهم نه‌تنها باعث شکست فرد در زندگی است بلکه باعث شکست‌های بزرگ جامعه نیز می‌شود.

همان‌گونه که در جنگ احد به دلیل ارادۀ سست عده‌ای از افراد که نتوانستند به موقع دستورات پیامبرﷺ را اجرا کنند و در مقابل غنایم جنگی تسلیم هوای نفس خود شدند، درنتیجه منجر به شکست لشکر اسلام در جنگ شد:

﴿ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ﴾؛[2] «سپس خداوند شما را از پیروزی باز داشت تا شما را امتحان نماید.»

نتیجه آنکه، حرکت مؤمنان به سوی جهاد و اطاعت از دستورات الهی، سبب تقویت ارادۀ فرد گشته و موفقیت‌های بزرگ جامعه را به دنبال دارد؛ این امر مهم جز با مطیع محض خدا و رسول و اولی‌الامربودن محقق نمی‌شود.

۴. راهکارهای درمان تنبلی

برای رفع رذیلۀ سستی و تنبلی، درمان‌های متعددی وجود دارد. در قرآن تعدادی از این راهکارها بیان شده است که در ذیل به بررسی آنها می‌پردازیم.

---

۱. سورۀ آل عمران، آیۀ ۱۵۲.

۲. همان

۴-۱. محکم‌کردن رابطه با خدای متعال و توکل به او

رسیدن به این باور مستلزم رعایت دو نکته است؛ اول، صبرداشتن در مقابل وسوسه‌های نفس و شیطان و دوم، رعایت تقوای الهی:

﴿بلَى إِن تَصْبِرُواْ وَتَتَّقُواْ﴾؛ «آری، اگر شکیبایی ورزید و پرهیزکاری کنید.» در صورت رعایت این شرایط است که حتی در میان آماج فتنه‌ها و مشکلات دنیایی، دست یاری خداوند را که تواناتر از هر نیرویی در دنیاست، خواهید دید:

﴿وَيَأْتُوكُم مِّن فَوْرِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُم بِخَمْسَةِ ءَالَف مِّنَ ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ مُسَوِّمِينَ﴾؛[1] «و دشمنان در همین لحظه، جوشان و خروشان بر شما بتازند، پروردگارتان شما را با پنج هزار فرشتهٔ نشان دار یاری می‌دهد.»

همچنین وعده‌های الهی در شئون زندگی شما رسوخ کرده و به آرامش الهی و اطمینان قلبی دست پیدا خواهید کرد:

﴿ومَا جَعَلَهُ ٱللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُم بِهِ﴾؛ «و خدا وعدهٔ یاری و پیروزی را جز بشارتی برای شما و برای آنکه دل‌هایتان به آن آرامش یابد قرار نداد؛ و یاری و نصرت جز از سوی خدای توانای شکست‌ناپذیر و حکیم نیست.»

آنگاه به این باور خواهید رسید که تمام یاری‌ها از جانب اوست:

﴿وَمَا ٱلنَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ ٱللَّهِ ٱلْعَزِيزِ ٱلْحَكِيمِ﴾؛[2] «یاری و نصرت جز از سوی خدای توانای شکست‌ناپذیر و حکیم نیست.»

۴-۲. تقویت عزم و اراده

در مسائل عبادی و همچنین در مسایل اجتماعی باید ارادهٔ کافی برای تحمل سختی‌های ناشی از انجام وظیفه داشته باشیم. بهترین راه برای قوی‌شدن اراده و

---

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۲۵.

۲. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۲۶.

تصمیم‌گیری، توکل به خداوند است. توکل به خداوند ترس‌ها را می‌زداید، تردیدها را برطرف می‌کند، سستی و تنبلی را کم می‌کند و باعث می‌شود فرد با ارادۀ قاطع و بدون ترس از هرگونه عوامل مادی و دنیایی، در راه انجام وظایف الهی گام بردارد؛ چراکه او می‌داند تمام عزت و قدرت از آن خداوند است:

﴿إِن يَنصُرۡكُمُ ٱللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمۡ وَإِن يَخۡذُلۡكُمۡ فَمَن ذَاٱلَّذِي يَنصُرُكُم مِّن بَعۡدِهِۦ وَعَلَى ٱللَّهِ فَلۡيَتَوَكَّلِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ﴾؛[1] «اگر خدا شما را یاری کند هیچ‌کس بر شما چیره نخواهد شد و اگر شما را واگذارد چه کسی بعد او شما را یاری می‌کند؟ مؤمنان باید فقط بر خدا توکل کنند.»

برای تقویت اراده، در علم روان‌شناسی جدید نیز راهکارهای متعددی وجود دارد.

۴-۳. شناخت کافی از آثار اطاعت از فرامین الهی

کسانی که اهل تلاش و اجرای اوامر الهی هستند، هرگز در پیشگاه خداوند با خانه‌نشین‌ها و کاهلین یکسان نیستند بلکه مجاهدان نزد خداوند درجات بالاتری دارند:

﴿لَّا يَسۡتَوِي ٱلۡقَٰعِدُونَ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ غَيۡرُ أُوْلِي ٱلضَّرَرِ وَٱلۡمُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ﴾؛«آن گروه از مؤمنانی که بدون بیماری جسمی در خانه نشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با اموال و جان‌هایشان به جهاد برخاستند، یکسان نیستند.»

در ادامه بیان می‌دارد که افراد مجاهد نزد خداوند مقام و مرتبه‌ای بسیار بالاتر دارند:

﴿فَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ بِأَمۡوَٰلِهِمۡ وَأَنفُسِهِمۡ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ دَرَجَةً﴾؛«خدا کسانی را که با اموال و جان‌هایشان جهاد می‌کنند به مقام و مرتبه‌ای بزرگ بر خانه‌نشینان برتری بخشیده است.» و پاداش نیک از جانب خداوند در انتظار آنهاست:

﴿وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَفَضَّلَ ٱللَّهُ ٱلۡمُجَٰهِدِينَ عَلَى ٱلۡقَٰعِدِينَ أَجۡرًا عَظِيمٗا﴾؛[2] «هر یک

۱. سورۀ آل عمران، آیۀ ۱۶۰

۲. سورۀ نساء، آیۀ ۹۵.

از آنها را وعدهٔ پاداش نیک داده و جهادکنندگان را بر خانه‌نشینان به پاداشی بزرگ برتری داده است.»

علاوه بر آن، خداوند درجات ویژه برای آنان در نظر گرفته است:

﴿دَرَجَات مِّنْهُ﴾؛ «به درجات و رتبه هایی از جانب خدا می‌رسند»

و آمرزش و رحمت الهی نیز در انتظار آنان است:

﴿وَمَغْفِرَة وَرَحْمَة وَكَانَ ٱللَّهُ غَفُورا رَّحِيمًا﴾؛[1] «و آمرزش و رحمتی ویژه از سوی خود؛ و خدا همواره بسیار آمرزنده و مهربان است.»

برعکس، در صورت بهانه‌جویی و فرار از دستورات الهی مستوجب خشم وکراهت خداوند و حتی محرومیت از فیض الهی می‌شوید:

﴿وَلَـٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وقِيلَ ٱقْعُدُواْ مَعَ ٱلْقَاعِدِينَ﴾؛[2] «ولی خدا به سبب نفاقشان برانگیختن آنان را به سوی میدان نبرد خوش نداشت، پس آنان را از حرکت بازداشت، و گفته شد: با نشستگان در خانه‌ها بنشینید.»

۴-۴. انتخاب دوستان صالح

انتخاب همنشین و دوست روی اعتقادات و رفتارهای فرد اثر مستقیم دارد. کسی که با مؤمنان همنشین است، از آنها اثرپذیری دارد و انتخاب‌ها و رفتار او مطابق اوامر و نواهی الهی است. این فرد هنگام اجرای دستورات الهی دچار افسردگی و سستی نشده و گاهی به همراه دوستان خود برای اجرای وظایف اقدام می‌کنند. اما اگر همنشینان فرد، افراد گریزان از دستورات الهی باشند، ناخودآگاه القائات و شبهات آنها او را در انجام اعمال عبادی و همچنین وظایف اجتماعی الهی سست می‌گرداند. خداوند متعال می‌فرماید:

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۹۶.

۲. سورهٔ توبه، آیهٔ ۴۶.

﴿الَّذِينَ يَتَّخِذونَ الكافِرِينَ أَولِيَاءَ مِن دُونِ المُؤمِنِينَ أَيَبتَغُونَ عِندَهُمُ العِزَّةَ فَإِنَّ العِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا﴾؛[1] «کسانی که کافران را به جای مؤمنین دوست خود می‌گیرند، آیا عزت و قدرت را نزد آنان می‌جویند؟ یقیناً همۀ عزت و قدرت نزد خداوند است.»

خداوند اثر دوست را تاجایی مهم می‌داند که انتخاب دوست را با انتخاب عذاب و پاداش قیامت معادل دانسته است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوالَا تَتَّخِذُواالكَافِرِينَ أَولِيَاءَمِن دُونِ المُؤمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَن تَجعَلُواللَّهِ عَلَيكُم سُلطَنًا مُّبِينًا﴾؛[2] «ای اهل ایمان !کافران را به جای مؤمنان دوست نگیرید؛ آیا می‌خواهید برای خودتان دلیل آشکاری برای عذاب دنیا و آخرت قرار دهید؟»

۴-۵. درمان ریشه‌ای دنیادوستی

هنگامی که خداوند ریشۀ اصلی سستی در جهاد را دنیا دوستی می‌داند، پس باید برای حل این مشکل، ریشه را درمان کنیم:

﴿مِّنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلدُّنْيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ ٱلْأَخِرَةَ﴾؛[3] «برخی از شما دنیا را می‌خواست و برخی از شما خواهان آخرت بود.»

داشتن مال و قدرت به تنهایی مانع انجام دستورات الهی نیست؛ آنچه خطرناک است، حب مال و قدرت است. این علاقه مفرط به دنیا مانع بزرگی بر سر راه انجام وظایف الهی است تا جایی که فرد برای ازدست‌ندادن مال و قدرت خود به هر بهانه‌ای متوسل می‌شود:

﴿وَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ ءَامِنُواْ بِاللَّهِ وَجَاهِدُواْ مَعَ رَسُولِهِ ٱسْتَأْذَنَكَ أُوْلُواْ ٱلطَّوْلِ مِنْهُمْ﴾؛[4]

---

۱. سورۀ نساء، آیۀ ۱۳۹.

۲. سورۀ نساء، آیۀ ۱۴۴.

۳. سورۀ آل عمران، آیۀ ۱۵۲.

۴. سورۀ توبه، آیۀ ۸۶.

«و چون سوره‌ای نازل شد که: به خدا ایمان آورید و همراه پیامبرش جهاد کنید؛ ثروتمندان و قدرتمندان از منافقان از تو اجازه می‌خواهند که در جهاد شرکت نکنند.»

۵. طرح چند شبهه و پاسخ به آن

در مباحث مربوط به رابطهٔ میان نماز، انفاق و پذیرش اعمال، ممکن است برخی برداشت‌ها و پرسش‌ها دربارهٔ جایگاه هر یک از این اعمال و نسبت میان «حق‌الله» و «حق‌الناس» مطرح شود. ازاین‌رو، برای روشن‌شدن مسئله و رفع برداشت‌های نادرست، در ادامه مهم‌ترین شبهات مطرح‌شده در این زمینه بررسی و با تکیه بر آیات قرآن کریم پاسخ داده می‌شود.

۵-۱. شبههٔ اول: پندارِ بی‌نیازی از نماز با انجام کار خیر

نماز رابطهٔ فرد با خداوند و اقامهٔ آن فقط حق الله است؛ اما انفاق حق الناس است. خداوند حق الله را می‌بخشاید اما حق الناس را هرگز نمی‌بخشد. پس کار خیر و کمک مالی به فقرا کافی است و نیازی به انجام عمل نماز، آن هم به طور مکرر نیست.

پاسخ شبهه

ممکن است با توجه به اهمیت انفاق و کمک به نیازمندان، چنین تصور شود که انجام کارهای خیر اجتماعی می‌تواند انسان را از برخی عبادات فردی، به‌ویژه نماز، بی‌نیاز کند. این دیدگاه، در واقع، میان وظایف عبادی انسان تفکیک کرده و انجام بخشی از دستورات الهی را جایگزین بخش دیگر می‌داند؛ ازاین‌رو، بررسی مبنای این ادعا و نسبت میان نماز و انفاق ضروری است.

در سورهٔ توبه به صراحت ذکر شده که انفاق‌های منافقان، چه با میل و رغبت باشد و چه با بی‌میلی و کراهت یا به خاطر ریاکاری یا هر دلیل دیگری، پذیرفته نیست:

﴿قُلْ أَنفِقُواْ طَوْعًا أَوْ كَرْها لَّن يُتَقَبَّلَ مِنكُمْ إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْما فاسِقِينَ﴾؛[1] «به منافقان بگو: چه از روی میل و چه با کراهت انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نیست؛ زیرا شماگروهی فاسق هستید.»

دلیل این مسئله در تعریف کلمهٔ «ایمان» است. ایمان به خداوند، یعنی تبعیت از خداوند و پایبندبودن به تمامی دستورات و اوامر الهی. کسی که دستورات الهی را مطابق میل خود انجام دهد، درواقع به خدا و رسولش کافر است؛ چراکه اگر فرد به تمامی دستورات خداوند همزمان پایبند نباشد و گزینشی آنها را اطاعت کند، در اصل طبق سلیقهٔ شخصی و میل درونی خودش رفتار کرده است. این فرد به تدریج دچار عصیان و سرکشی می‌شود و از دیدگاه خداوند منافق محسوب به شمار میآید.

از نظر عقلا «تبعیت ازکسی» یعنی پیروی تمام و کمال از او. پس اگر هوا و هوس خود را در پیروی از او دخالت دهیم و در تعدادی از امور از او پیروی کرده و در تعداد دیگری مطابق نظر خود عمل کنیم، در عرف و عقل به این رفتار تبعیت گفته نمی‌شود. همان‌گونه که در اجرای دستور پزشک باید تمام دستورات را همزمان انجام داد تا اثربخش باشد و اگر بخشی را بنا به نظر خود تغییر دهیم، نسخهٔ پزشک اثری ندارد. نماز در دین اسلام کلیدی‌ترین عبادت و پایهٔ تمام اعمال عبادی عنوان شده است؛ ازاین‌رو اگر فرد به نماز اهمیت کافی ندهد، درواقع از خداوند تبعیت ندارد؛ درنتیجه در مسیر الهی قرار نگرفته و سایر اعمال نیک او نیز پذیرفتنی نیست. وقتی پایه و اساس عقیده محکم نباشد، تزئینات ظاهری نتیجه‌ای ندارد.

۵-۲. شبههٔ دوم: چرایی نپذیرفتن انفاق منافقان با وجود رغبت و علاقه

ممکن است این پرسش مطرح شود که اگر ارزش انفاق تا حد زیادی به نیت و رضایت فرد وابسته است، چرا خداوند انفاق منافقان را حتی در صورتی که با میل و رغبت انجام شود، نمی‌پذیرد؟ به بیان دیگر، اگر منافق با اختیار خود مالش را در راه

۱. سورهٔ توبه، آیهٔ ۵۳.

خیر و کمک به نیازمندان صرف کند و در انجام این کار نیز اکراهی نداشته باشد، چه دلیلی وجود دارد که چنین انفاقی فاقد ارزش و شایستگی پذیرش الهی باشد؟ آیا صرفِ کمک به دیگران و داشتن رضایت قلبی برای ارزشمند و پذیرفته‌شدن عمل کافی نیست؟

پاسخ شبهه

در سورهٔ نسا خداوند ابتدا در آیه ۱۳۶ به مؤمنان دستور ایمان مجدد داده است:

﴿یا أَیُّهَا ٱلَّذِینَ ءَامَنُواْ ءَامِنُواْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَٱلْكِتَابِ ٱلَّذِی نَزَّلَ عَلَىٰ رَسُولِهِۦ وَٱلْكِتَابِ ٱلَّذِیٓ أَنزَلَ مِن قَبْلُ﴾؛[1] «ای اهل ایمان ! به خدا و پیامبرش و کتابی که بر پیامبرش نازل کرده و به کتابی که پیش از این نازل کرده ایمان بیاورید»

یعنی ای مؤمنان! اگر بار اول ایمان زبانی و ظاهری داشتید، حال شرط اصلی مؤمن‌بودن، داشتن ایمان واقعی در قلب و اعمال شماست و برای تحقق آن باید ایمان خود را بدون استثنا به تک‌تک تفاصیلی که در آیه ذکر شده است، بگسترانید.

اگر به بعضی ایمان آورده و به بعضی کفر بورزید، جزو گروه منافقان به شمار می‌روید و سرانجام این نفاق چیزی جز ضلالت نخواهد بود:

﴿وَمَن یَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ وَٱلْیَوْمِ ٱلْأٓخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًا بَعِیدًا﴾؛[2] «هرکه به خدا و فرشتگان و کتاب‌های آسمانی و پیامبران و روز قیامت کافر شود، به یقین دچار گمراهی دور و درازی شده است.»

در ادامه، خداوند متعال، فسق و گمراهی را دلیل پذیرفته‌نشدن انفاق آنها معرفی می‌فرماید:

﴿قُلْ أَنفِقُواْ طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَّن یُتَقَبَّلَ مِنكُمْ إِنَّكُمْ كُنتُمْ قَوْما فاسِقِینَ﴾؛[3] «به منافقان

---

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۱۳۶.

۲. همان

۳. سورهٔ توبه، آیهٔ ۵۳.

بگو: چه از روی میل و چه با کراهت انفاق کنید، هرگز از شما پذیرفته نیست؛ زیرا شماگروهی فاسق هستید.»

از نشانه‌های فسق، کفر به خدا و پیامبر، کسالت در نماز و انفاق با کراهت است: ﴿أَنَّهُمْ كَفَرُواْ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِۦ وَلَا يَأْتُونَ ٱلصَّلَوٰةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَٰرِهُونَ﴾؛[1] «هیچ چیز آنان را از پذیرفته‌شدن انفاقشان باز نداشت، مگر آنکه آنان به خدا و پیامبرش کافر شدند و نماز را جز با کسالت و سستی به جا نمی‌آورند و جز با بی‌میلی و ناخشنودی انفاق نمی‌کنند.»

خداوند این سه مورد را دلیل پذیرفته‌نشدن انفاق حتی با رضایت خاطر ذکر کرده است. گویا این سه دلیل، پایه و ریشۀ ایمان واقعی هستند و سایر کارهای نیک و انفاق، میوه‌های درخت ایمان محسوب می‌شوند. اگر ریشۀ درختی محکم نباشد، درخت هیچ محصول قابل قبولی نخواهد داشت. پس اگر نماز از روی اعتقاد کامل و با اشتیاق و توجه نباشد، نمی‌تواند تضمینی جهت پذیرش سایر اعمال نیک به حساب آید. بنابراین، سه ریشۀ درخت ایمان عبارت‌اند از: ایمان واقعی به خدا و پیامبر، اقامه نماز با رغبت و شور و شوق، و انفاق با رضایت قلبی.

پس برای مؤمن‌بودن، تنها ادعای زبانی کافی نیست، بلکه باید ابتدا اعتقاد و باور کامل به خدا و رسول ﷺ داشته باشید، سپس ایمان خود را در عمل اثبات کنید. انجام مشتاقانۀ دستورات الهی به خصوص اقامۀ رکن اصلی دین، یعنی نماز که باید به طور مرتب و روزانه حداقل سه مرتبه انجام گیرد، نشانۀ ایمان عملی انسان است. این بدان معناست که در تمام لحظات زندگی یاد خدا و اطاعت از اوامر الهی، قرین انسان باشد. در نهایت حاضر به بخشش دارایی و نعمات مادی خود در راه خدا نیز باشید.

بخشش مال وقتی ارزشمند است که در راه خدا و فقط به نیت رضای او و نیز با رضایت قلبی فرد بخشنده باشد. منافقی که شرایط ابتدایی ایمان را ندارد، پس انفاق

۱. سورۀ توبه، آیۀ ۵۴.

او هم در راستای الهی و رضایت خداوند نیست، هرچند با رضایت خود او باشد؛ از این رو، از نظر خداوند مقبول نیست.

نتیجه‌گیری

خداوند در قرآن کسالت و تنبلی را از ویژگی‌های منافقان می‌داند. آنها به قصد نیرنگ به خداوند در اقامهٔ نماز کاهلی دارند، ریا می‌کنند و در انجام وظایف اجتماعی همچون یاری پیامبرﷺ در جهاد دنبال بهانه هستند. سه ویژگی ایمان‌نداشتن به خداوند، سستی در انجام دستورات عبادی و تعلق قلبی فراوان به مادیات، باعث عصیان و نفاق ایشان شده است.

از دیدگاه قرآن، تنبلی در بعد فردی، شامل سستی در انجام عبادات به‌خصوص نماز است. این افراد نماز را با کسالت به‌جا می‌آورند؛ نتیجهٔ چنین نمازی پذیرفته‌نشدن سایر انفاق‌ها و اعمال نیک آنان توسط خدای متعال است. تنبلی در بعد اجتماعی نیز شامل سستی در انجام وظایف اجتماعی به خصوص امر جهاد در کنار پیامبرﷺ است که فرد با بهانه‌های مختلف از انجام این کار سر باز می‌زند و علاوه بر خود، دیگران را نیز از انجام این وظیفه باز می‌دارد.

از عوامل ایجاد تنبلی می‌توان به نداشتن شناخت از خداوند و ایمان واقعی به او، ناآگاهی از آثار عبادت، گناه کردن و درنتیجه ازبین‌رفتن لذت عبادت، مسئولیت گریزی، علاقهٔ مفرط به دنیا، نفاق، ترس و اختلافات داخلی جامعه اشاره کرد.

تنبلی، آسیب‌های فراوانی برای فرد و جامعه به دنبال دارد. از نظر فردی، تنبلی در عبادت باعث قبول‌نشدن نماز خواهد شد. همچنین روحیهٔ ریاکاری در فرد ایجاد شده و یاد خدا را در زندگی کم می‌کند، سایر انفاق‌های او نیز پذیرفته نخواهد شد؛ فرد در زمرهٔ منافقان قرار گرفته و دچار عصیان می‌شود؛ سرانجام نیز به عذاب الهی گرفتار خواهد شد. سستی در کارها از نظر اجتماعی موجب شکست در زندگی می‌شود و در بعد بالاتر شکست کل جامعه را به دنبال دارد.

تنبلی در وظایف اجتماعی باعث اندوه و عذاب وجدان، اجبار به دروغ‌های مکرر برای توجیه رفتار قبلی، سایر انتخاب‌های نادرست، محسوب‌شدن در زمرۀ منافقان و فاسقان، عذاب الهی در دنیا و آخرت می‌شود. روش عذاب خداوند در دنیا به این صورت است که گاهی فرد را با محروم‌کردن از توفیق‌های الهی و گاهی با دادن نعمت مال و فرزند می‌آزماید و اینها را وسیلۀ دورشدن او از رشد و رسیدن به معبود قرار می‌دهد.

برای رفع این رذیله راهکارهایی وجود دارد؛ ازجمله: شناخت پیداکردن از فواید عبادت، ترک گناه و تقویت روحیۀ مسئولیت‌پذیری، داشتن دوستان صالح و تلاش در رفع رذایل اخلاقی مانند کبر، غرور، مال‌پرستی، گناه و مهم‌تر از همه داشتن توکل به خداوند است.

فهرست منابع

* *قرآن کریم*

۱. ابن منظور، محمدبن مکرم، لسان العرب، لبنان: دار البیروت، ۱۴۱۶ق.

۲. حمیری، نشوان بن سعید، *شمس العلوم و دواءالکلام العرب من الکلوم*، محقق حسین عمری، دمشق: دار الفکر، ۱۴۲۰ق.

۳. شاهدی، فریبا، *آسیب‌شناسی تنبلی، اهمال‌کاری و راحت‌طلبی با رویکرد اسلامی*، سطح سه حوزه تعلیم و تربیت اسلامی، جامعه الزهرا، قم: استاد راهنما خیرالله امیری، ۱۴۰۱ق.

۴. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *ترجمه تفسیر المیزان*، درگاه اینترنتی شهید آوینی، ۱۳۷۵ش/۱۴۱۶ق.

۵. طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرین*، تهران: کتابفروشی مرتضوی، ۱۳۷۵ق.

۶. قرشی بنایی، علی اکبر، *قاموس قرآن*، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۷۱ش/۱۴۱۲ق.

۷. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، بیروت: موسسه الوفاء، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.

۸. مهدوی، علی، «*کسالت و تنبلی مانع برکات*»، روزنامه رسالت، ۸۹/۱۰/۲۱، شماره ۷۱۷۷.

سرچشمه‌های تشیع در جنوب، جنوب شرقی و شرق دور در آسیا

محمدعلی فارابی،[1] سیدمحسن ساغروانیان[2]

چکیده

از آنجا که هدف نویسنده از نگارش این مقاله، اشاره به ریشه‌های تشیع است، ابتدا از چند رویداد خاص مانند سقیفه، برخورد با برخی اصحاب و جنگ‌های رده و حوادث ناخوشایندی که به وقوع پیوسته، یاد کرده و بیان نموده می‌کند که شیعه این اتفاقات ناخوشایند را نمی‌پذیرد. سپس ورود اسلام به سرزمین‌های مختلف و نقش ایران و ایرانی‌ها در انتقال اسلام به شرق دور پرداخته است. در این نوشتار نویسنده بر آن است تا با نام‌بردن از برخی اسامی و سلسلهٔ انساب، نقش نوادگان ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام و به‌طورکلی علویان را در ورود به این سرزمین‌ها روشن گرداند. همچنین با بهره‌گیری از آثار نویسندگان، پژوهشگران و تاریخ‌نگاران گوناگون، ازجمله خاورشناسان هلندی، و معرفی کتاب‌های مرتبط، تلاش می‌شود پرده از نفوذ اسلام و تشیع در سرزمین‌های جنوب و شرق دور برداشته شود. در متن بارها به عاشورا و وقایع خون‌بار آن اشاره و از برگزاری مراسم و مناسبت‌هایی با نام امام حسین علیه‌السلام یاد شده است؛ زیرا از نشانه‌های بارز شیعیان اجرای این مجالس و محافل و عزاداری‌هاست. هدفی که این مقاله دنبال می‌کند شناخت ریشه‌های تشیع در این مناطق از قارهٔ آسیاست.

واژگان کلیدی: تشیع، علویان، اسلام، آثار، جنوب شرقی، آسیا، ایران.

---

۱. لیسانس الهیات.

۲. کارشناسی ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی.

مقدمه

سپاس و ستایش خداوندی را سزد که جهان و جهانیان را به وجود آورده و حیات و ممات در ید قدرت اوست و آنان را به زیور خود آراسته ساخته که حق را از باطل و شایسته را از ناشایست تشخیص دهد و درود بی‌پایان بر خاتم انبیا، محمدبن عبدالله ﷺ و ائمهٔ اطهار ﷺ که اولیا و گزیدگان اویند.

آنچه از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرد، قسمتی از ترجمه *لمحات فی تاریخ الشیعه* است[1] که به وسیلهٔ آقای سیدحسن امین جبل عاملی در کنگرهٔ هزارهٔ شیخ طوسی که در فروردین ماه سال ۱۳۴۹ش از طرف دانشکده الهیات و معارف اسلامی مشهد به مدیریت استاد دانشمند جناب آقای واعظزاده تشکیل شد، تهیه و قرائت شده است. سیدحسن امین (۱۸۸۱–۱۹۴۸م) از دانشمندان و نویسندگان مبرز شیعه و فرزند مرحوم سیدمحسن امین از فضلای طراز اول و مؤلف دائره المعارف *اعیان الشیعه* است.

مرحوم محمدعلی فارابی در پایان دوران تحصیلی خود رسالهٔ *لمحات فی تاریخ الشیعه* را به دستور و راهنمایی استاد واعظزاده تحت عنوان *نگاهی به تاریخ شیعه* ترجمه کرده‌اند. در اینجا از همسر ایشان، خانم اصدقی، سپاسگزاری نموده که این اثر را در اختیار بنده قرار دادند. از آنجا که در خلال مطالب پیرامون تشیع در جنوب و جنوب شرقی آسیا مباحثی مطرح شده که غالباً در آثار دیگر کمتر به آنها پرداخته شده است، قسمتی از ترجمهٔ ایشان تحت عنوان این مقاله تنظیم و خدمت خوانندگان ارائه می‌شود.

در خلال مطالب گاهی نیاز به توضیح دربارهٔ اشخاص، مکان‌ها و کتاب‌ها احساس شد که در پاورقی‌ها و پی‌نوشت‌های پایان مقاله آمده است. سؤالی که در اینجا مطرح است این است که سرچشمه‌های تشیع از چه جریانات و حوادثی در این

۱. به ترجمه دیگر و سایر مشخصات آن در پی نوشت شماره ۱ مراجعه شود.

مناطق شکل گرفته است و نقش ایران و ایرانیان چه اندازه بوده است. با توجه به اینکه مقالهٔ حاضر ترجمهٔ اثری معروف است، برای توضیحات بیشتر از بعضی منابع تاریخی استفاده شده است. لازم به ذکر است با وجود تغییراتی اندک سعی شده متن روان و ساده شود اما از آنجا که این ترجمه متعلق به بیش از پنجاه سال پیش است، تفاوت سبک نگارش در برخی بندها مشهود است.

۱. تاریخ شیعه

ما می‌گوییم تاریخ شیعه همان تاریخ همدوش رویدادهای تاریخ اسلام است؛ لکن با نپذیرفتن و دور ریختن آنچه از تاریخ که سزاوار نپذیرفتن است و انقلاب علیه آن و کوشش برای بنیان‌گزاری اسلام صحیح است.

تاریخ شیعه نمی‌پذیرد که راه وصول به خلافت همانا کشمکش بین قریش و گروهی از انصار باشد؛ کشمکشی که در سقیفهٔ بنی‌ساعده با مجادله آغاز شود و سپس به دشنام‌دادن و گلاویزشدن بکشد که یکی از مبارزه‌کنندگان (خلیفهٔ دوم) فریاد زد: سعد را بکشید، خدا بکشدش و ارادهٔ قتل سعدبن عباده مریض را کردند تا سعد با صدای ضعیف خود به این معنی صیحه زد و آه برآورد که اگر مریض نبودم شما را سر جایتان می‌نشاندم. سرانجام گروهی که رهبرشان مریض نبود، به گروهی که رهبرشان بیمار و زمین‌گیر بود، غالب شدند و این اصل خطیر از آن ساعت مقرر گردید که «خلافت از آنِ غالب است».

تاریخ شیعه تحکیم این اصل را نپذیرفته و احیای اصول طبقاتی[1] را که اسلام بدان

۱. نویسنده در واقع می‌خواهد عدم تبعیض و نشان دادن مساوات را در همهٔ امور برای مردم در جامعهٔ اسلامی نشان دهد. در گذشته در میان عرب‌ها و خصوصاً در سرزمین‌های ایران و روم، اختلاف‌های طبقاتی که به گونه‌ای جزو اصول حکومتی پنداشته می‌شد، به چشم می‌خورد؛ اسلام این قوانین حکومتی را برچید و از میان برد.

خاتمه داده است، رد می‌کند و طبقهٔ مردم و بالابردن درجات آنان به حسب انتسابشان به فلان قبیله یا نژاد یا ملت را نمی‌پذیرد و قبول نمی‌کند که تقسیم ثروت‌های عمومی و زکات‌ها بر این اساس باشد و مهاجر قرشی را بر مهاجر غیرقرشی، و تمام مهاجران را بر تمام انصار، و مسلمانان عرب را بر مسلمانان غیر عرب، و مسلمانان آزاد را بر مسلمان برده برتری بخشند. تاریخ شیعه این برنامه را رد می‌کند و به یک اصل اسلامی چنگ می‌زند که می‌گوید: «زکات‌ها از آنِ فقرا و ازکارافتادگان است»، اصل کلی که امتیاز و برتری و تفاوتی میان مردم قائل نیست (مگر به فضیلت و تقوی).

تاریخ شیعه تنگ‌گرفتن بر آزادی را رد می‌کند و از خفه‌ساختن این آزادی و تحت فشار و خفقان قراردادن خواستاران آن سر باز می‌زند و قبول نمی‌کند با مردم چنان رفتار کنند که مثلاً با یاری از یاوران پیغمبر مانند صبیغ بن عسل[1] رفتار نمودند.

تاریخ شیعه این را نمی‌پذیرد که فرمانده مسلمانان در کار خود فرصتی به دست آورد و بر مسلمانان به عنوان اینکه مرتد شده‌اند، هجوم برد تا رئیس آنها را بکشد، فقط به منظور همبسترشدن با همسر زیبارویش.[2]

چنانچه تاریخ شیعه نمی‌پذیرد فرماندهی بخشیده شود که در هنگام جنگ با ایرانیان، در عراق سوگند یاد کرد اگر خدا وی را بر دشمن پیروزی بخشد، آن قدر بکشد تا رودی از خون جاری شود و وقتی دشمن شکست می‌خورد، امر نماید در ارتش ندا در دهند: ایرانیان تعقیب شوند.

لشکر پیروز به تعقیب شکست‌خوردگان بپردازد و انبوهی را دستگیر نموده؛ فرمانده بخواهد به سوگند خویش عمل نماید، آب را از رود انداخت و گردن ایرانیان را در مجرای رود می‌برید؛ این کار یک شبانه‌روز ادامه داشت بدون اینکه خون جاری شود،

---

۱. برای آشنایی با ماجرای دردناک وی به پی‌نوشت شماره ۲ مراجعه کنید.

۲. اشاره به ماجرای خالدبن ولید (فرمانده مسلمانان در زمان ابوبکر) و مالک بن نویره دارد. رک: یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج۲، ص۱۳۱و۱۳۲.

یکی از یارانش که زیاده‌روی در قتل ایرانیان آنان را به وحشت افکنده بود، گفت: خون جاری نمی‌شود و زمین آنها را فرو می‌کشد؛ بنابراین آب را جاری کن تا خون و آب بهم بیامیزد و جاری شود، درنتیجه سوگندت عملی گردد. وقتی آب را به نهر سر دادند و خون جاری شد، به این افتخار آن رود را نهر خون نامید.[1]

تاریخ شیعه نمی‌پذیرد که این فرمانده و مشابهان او بخشیده شوند؛ زیرا کاری که آنان مرتکب شدند انحراف از اسلام و ضایع‌ساختن قوانین آن است. پیروزی بر دشمن و فتوحات پی‌درپی آنها شفیعشان نمی‌شود؛ زیرا هدف اسلام پیروزی برای صرف پیروزی نیست؛ پیروزی‌ای که همراه با این کارهای هولناک باشد، پیروزی‌ای است که اسلام صحیح از آن سر باز زند.

حقیقت تاریخ اسلام به‌عنوان یک رسالت انسانی، همان کشمکش میان دو خط است: خط انحراف و دولت‌های جور و ظلم و خط اصول صحیح اسلامی.

۲. تشیع در اندونزی

اگر شیعه اسلام را به مغرب دور و نزدیک و سپس به شرق نزدیک انتقال داد، همچنین موفق شد آن را به شرق دور نیز منتقل کند، کسانی که این بار اسلام را به شرق دور بردند غالباً ایرانی بودند که درنتیجه اسلام در اندونزی انتشار یافت و اکثراً آن را پذیرفتند.

حسین جاجاد ننغراث، دانشمند اندونزیایی می‌گوید: ما معتقدیم اسلام بدان صورت که در جاوه معروف است از طریق ایران با عبور از هند غربی و «سوماترا» آمده است؛ مثلاً یکی از دانشمندان اندونزی می‌گوید: در روز دهم محرم که شیعه به یادبود شهادت حسین علیه‌السلام دور هم جمع می‌شوند، خانواده‌های متعددی به تهیهٔ

۱. برای آگاهی کامل از این ماجرای اندوهناک به کتاب *تاریخ الطبری* ج۳، صفحات ۳۵۵ تا ۳۵۸ مراجعه فرمایید.

خوراک مخصوص می‌پردازند که به آن «برسورا»[1] می‌گویند و این کلمه‌ای است که از «عاشورا» یعنی دهم محرم گرفته شده است و نیز ماه محرم به زبان جاوه «سورا» خوانده می‌شود. ما آثار نفوذ شیعه را در اتجه، در شمال سوماترا نیز می‌یابیم؛ زیرا در اینجا ماه محرم به نام ماه حسن وحسین علیهما السلام خوانده می‌شود.

در مینانگ کابو، در ساحل غربی سوماترا، ماه محرم «نعش» خوانده می‌شود. برای اشاره به عادت شیعه و سوگواری آنان در شهادت امام حسین علیه السلام نعشی رمزی[2] را حمل کرده و در خیابان‌ها می‌گردانند، سپس در رودخانه یا مجرای آبی می‌افکنند.

دلیل دیگر بر اینکه اسلام از راه ایران به اندونزی رفته، استفادهٔ نام‌های فارسی نه عربی، برای نامگذاری حروف عله در زبان عربی به هنگام فراگرفتن آموزش صحیح تلاوت قرآن، در آنجاست.[3]

باز هم دلایلی دیگر وجود دارد که به آسانی تشخیص داده می‌شود و تأثیر زبان فارسی را در کتابتی که در تحقیقات اسلامی به کار می‌رود، اثبات می‌کند. نویسندهٔ اندونزیایی، محمد اسد شهاب می‌گوید: فشار پیوسته‌ای که روی علویان بود آنان را به مهاجرت‌های دور و دراز وامی داشت؛ لذا احمدبن عیسی‌بن محمدبن علی بن جعفرصادق علیه السلام[4] در سال ۳۱۳ ق به جنوب جزیره العرب مهاجرت کرد و در آنجا اقامت گزید.

---

۱. شهید مطهری می‌نویسد: «نام این غذا «بوبود سورا» ضبط شده است.» مطهری، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، ص۳۶۳.

۲. منظور مترجم محترم، تابوتی نمادین بوده که نمادی از شهدای واقعهٔ کربلا است.

۳. شهید مطهری در این مورد می‌گوید: «برای نشان دادن حروف مصوت الفبای عربی، اصطلاحات فارسی به کار می‌برند نه عربی. تأثیر فرهنگ ایرانی در مطالعات آثار اندونزی است.» مطهری، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، ص ۳۶۳.

۴. دربارهٔ این شخص، کتاب الا*مام المهاجر* توسط محمدضیاء شهاب و عبدالله بن نوح نگاشته شده و در سال ۱۹۸۰میلادی در انتشارات دار الشروق للنشر و التوزیع چاپ شده است.

سپس فرزندان و نوادگان وی به منظور دعوت به اسلام مهاجرت را ادامه دادند و هندوستان نخستین هدف مورد نظر آنها بود. لذا بعضی از ایشان در شهر «مالییار» استقرار یافتند و بعضی از آنان هجرت خود را تا این جزایر که امروز به نام «مالایا»، «اندونزی»، «فیلیپین» و سایر جزیره‌های سلیمان هستند، ادامه دادند و اعقاب آنان تا به امروز در آن نواحی معروفند.

محمد سلطان موزامبیک که پرتغالی‌ها با وی جنگیده و بر وی غالب شدند، نسبش به همین احمدبن عیسی می‌رسد. سپس می‌گوید: نخستین مبلغان مسلمان که برای نشر اسلام به این دیار رسیدند، از شیعه بودند و این امری معروف و مسلم است. آثاری از قبیل سنگ لوحه‌های قبر و نوشته‌های روی آنها و اسناد صریحاً بر این امر دلالت دارد؛ چنانچه در بسیاری از مناطق هنوز به مراسم و معارف شیعه عمل می‌شود با اینکه به مرور زمان و در اثر قطع روابط مسلمانان، این منطقه با جهان خارج تغییراتی بر این معارف و آداب و سنن عارض شده است، به خصوص در ایام استعمار هلند[1] که سه قرن و نیم در اندونزی طول کشید، حتی هم اکنون هنوز ماه محرم و صفر در نظر بسیاری از مردم اندونزی دارای احترام است که در آن جشن نمی‌گیرند، عقد ازدواج نمی‌بندند و عروسی نمی‌گیرند. حتی تا امروز توپی جنگی در شهر قدیم «بانتن» در «جاوه غربی» به چشم می‌خورد که بر آن نوشته شده است: «لافتی الاّ علی، لاسیف الاّ ذوالفقار» چنانکه بر تمام شمشیرهای قدیمی نگهداری شده همین عبارت نوشته است و بر بسیاری از قبرهای قدیمی این کلمات نقش است: «الله، محمد، علی» و بر بعضی نوشته است: «لا اله الاّ الله، محمّد رسول الله، علی ولی الله».

محقق اندونزیایی ادامه می‌دهد: چون استعمار هلند وارد شد، شیعه در اثر مقاومت علیه این استعمار به شکنجه‌های گوناگون و کیفرهای هولناکی دچار گردید. اذیت و آزار آنها در سال ۱۶۴۲م به اوج رسید. هلند در این سال شیعه را پس از شکنجه‌های

۱. هلند در میان سال‌های ۱۶۰۲ تا ۱۹۴۵میلادی این منطقه را تحت نفوذ و استعمار داشت.

سخت پراکنده کرد. استعمار هلند کتب و اسناد تاریخی بلکه تمام آنچه را مربوط به شیعه بود، نابود کرد و این مرحله سه قرن و نیم طول کشید.

تاریخ‌نویس اندونزیایی، محمدتمین ابراهیم، استاد تاریخ و تحقیقات اسلامی در دانشگاه جاکارتای اندونزی در یکی از سخنرانی‌های خود می‌گوید: نخستین مملکت اسلامی که به ریاست شخصی به لقب «شیخ» در اینجا به وجود آمد، به دست اعراب هاشمی بود، بنابراین آنان سران دینی و سیاسی‌اند.

علاوه‌بر آن، هجرت علویان به جزیره‌های شرق دور را مستشرق هلندی، فن‌دن بیرخ و خاورشناس دیگر هلندی، فرین میس، در کتاب *تاریخ البلدان الجاویه* (سیجاره تانه جاوا) و مستشرق دیگر، بیخمان و نورالدین محمد عوفی ذکر کرده‌اند.

فن‌دن بیرخ، در کتاب *حضرموت و المستوطنات العربیه فی الجزائرالهندیه* که به زبان فرانسوی انتشار یافته است، می‌گوید: موفقیت دعوت اسلامی در جاوه بدین جهت بود که داعیان آن از نسل پیامبرﷺ بودند.

سبات، تاریخ‌نویس هلندی در کتاب *الاسلام فی الهند الهولندیه* می‌گوید: «آورندگان اسلام به این منطقه دودمان یا خاندان علوی بودند.»

۳. تشیع در چین، کامبوج و تایلند

نورالدین عوفی[۱] دربارهٔ انتشار اسلام در چین می‌گوید: «بزرگان علویان از ترس بنی امیه به کشور چین گریختند و اسلام را در آنجا انتشار دادند.»

محمد تمین در یک سخنرانی در اجتماع میدان تاریخی سوماترای شمالی متذکر می‌شود که: بزرگان علویان در کامبوج و چین و تایلند و غیره پراکنده شدند و ازجمله واردشوندگان به کامبوج، حسین، ملقب به جمال الدین الاکبر بود. این حسین دو پسر داشت؛ یکی به نام ابراهیم که روایات جاوه می‌گوید. ابراهیم با پدرش به تایلند

۱. برای آشنایی با این شخص و نوشته‌های وی به پی نوشت شماره ۳ رجوع شود.

و جاوه رسید و با شاهدختی به نام «بالد» یا «ولاق» ازدواج کرد که دو پسر به نام علی و اسحاق از وی متولد شد و از موفق‌ترین نشردهندگان اسلام بودند و مهم‌ترین موفقیت اسحاق در شهرهای «بانیو» و «انغی» بود.

گویند اعقاب مبلغان علوی با ملت بهم آمیختند و اسامی آنان را به خود گرفتند و عده‌ای از آنها نسب خود را حفظ کردند؛ مثلاً نام «کیاهی احمد فرزند کیاهی ماس مجید» و نیز «ابوکوسنوحوکرو سویوسو» که به دودمان «عظمت خان» می‌پیوندد تا سلسله به سیدشریف علی بن سیدشریف عبدالله بن سیدشریف احمد فرزند عیسی مهاجر می‌رسد.

۴. تشیع در فیلیپین

علویین به فیلیپین که به نام «صولو» معروف بود وارد شده، در آنجا وطن گزیدند و به نشر اسلام پرداختند و زاد و ولد کردند و حکومتی به وجود آوردند.

حکومت علویان تا سال ۸۸۵ ق مطابق با ۱۴۶۵م و گویند تا سال ۱۵۲۱م که اسپانیایی‌ها به مسلمانان حمله کردند و سلطان عبدالقاهر نتوانست مقاومت کند، ادامه یافت. شریف اولیا، که برای نشر اسلام با کشتی به این جزائر آمده و به گردش پرداخته، درتاریخ فیلیپین ذکر گردیده است.

در کتاب *دراسات عن المسلمین المورو و تاریخهم* چاپ مانیل به سال ۱۹۰۵م آمده است که ورود اسلام به فیلیپین به وسیلهٔ شریفی به نام حسن بن علی بوده، از نسل احمد فرزند عیسی مهاجر و این شریف علوی نشر اسلام را برای نخستین‌بار در جزایر «بوایان» فیلیپین آغاز کرد و پادشاه آن به دست وی مسلمان شد و اسلام در «میندانا» و «مافیندانا» و «سبیو» و «سولو» و «کوتابار» و «تمبارا» و «لیونغان» و «باکبایان» انتشار یافت، به طوری که در این کتاب *دراسات عن المسلمین* نوشته شده نخستین چیزی که این شریفی‌ها به اهالی آموختند، نوشتن به خط عربی بود.

نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه گذشت و نویسندهٔ محترم سیدحسن امین و مترجم گرامی مرحوم فارابی در لابه‌لای مطالب اشاره داشتند، تشیع در رشد و پیشرفت اسلام در سایر ملل و سرزمین‌های دوردست نقش حیاتی و مهمی ایفا کرده است؛ چنانکه با نظرات درست و به حق خاورشناسان، خصوصاً مستشرقان هلندی به اجماع آنها شیعیان و علویان در این امر تلاش‌های زیادی انجام دادند. محققان و پژوهشگران اندونزیایی نیز با نوشته‌های خود بر این مهم صحه گذاشتند و با اشاره به مراسم عاشورا و محرم و انجام مناسبت‌های مذهبی، حقیقت پیروزی خون بر شمشیر را به تصویر کشیدند. آنها همچنین با شواهد و قراینی به نقش ایران و ایرانی‌ها در شناساندن اسلام در جنوب و جنوب شرقی آسیا اشاره کردند؛ بدین‌گونه در واقع سرچشمه‌های اسلام به‌خصوص تشیع، در این سرزمین‌های دور از عربستان توسط ایرانی‌ها و علویان صورت گرفته است.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله همان‌گونه که در مقدمه توضیح داده شد، از ترجمهٔ مرحوم فارابی که در سال ۱۳۴۹ و ۱۳۵۰شمسی انجام گرفته، تهیه و تنظیم شده است. لازم به ذکر است کتاب *لمحات فی تاریخ التشیع* از سیدحسن امین در سال ۱۳۸۵توسط محمدحسن آیت‌اللهی ترجمه و در قم توسط انتشارات موسسه دائره المعارف فقه اسلامی تحت عنوان *پرتویی از تاریخ تشیع* به چاپ رسیده است.

۲. صبیغ بن عسل: گزارش شده است: صبیغ عراقی از چیزهایی از قرآن سؤال می‌کرد در مجامع مسلمانان تا آنکه وارد مصر شد. پس عمرو بن عاص او را فرستاد پیش عمر بن خطاب و چون فرستادهٔ عمرو بن عاص با نامه آمد و آن را خواند، عمر گفت: سؤال می‌کنی برای فتنه‌گری و فرستاد چوب‌های تَری آوردند و شروع کرد به زدن پشت و کفل او. پس او را ول کرد تا خوب شد. سپس شروع کرد به زدن او تا مجروح شد و بیهوش گردید. آنگاه واگذارد تا بهبودی پیدا کرد. پس او را باز طلبید که شکنجه دهد، صبیغ گفت: اگر می‌خواهی مرا بکشی، پس مرا بکش کشتن خوبی، و اگر می‌خواهی مرا مداوا کنی به خدا قسم من خوب شدم. پس او را مرخص کرد که به وطن خود عراق برگردد و به ابوموسی اشعری نوشت: هیچ‌کس از مسلمانان حق مجالست و رفت و آمد با او را ندارد. پس این تنهایی سخت شد بر این مرد. پس ابوموسی به عمر نوشت، که این مرد توبه کرده و توبه‌اش خوب است. پس عمر نوشت: مردم با او مجالست و رفت و آمد کنند.

غزالی گوید: و عمر آن است که باب سخن‌گفتن و جدل را بست و صبیغ را با شلّاق زد وقتی که ایراد کرد بر او سؤالاتی در تعارض دو آیه‌ای در کتاب خدا و او را ترک کرد و مردم را وادار کرد او را ترک کنند. و این صبیغ، آن صبیغ بن عسل و ابن عسیل هم گفته می‌شود و صبیغ بن شریک هم از بنی عسیل گفته‌اند. (امینی، ترجمه الغدیر، ج۱۲، ص۱۸۵ تا ۱۸۸)

۳. نورالدین (سدیدالدین) محمد عوفی: نورالدین یا سدیدالدین محمد عوفی بخاری (۶۳۵-۵۷۲ق) نویسنده و دانشمند قرن ششم و هفتم هجری قمری از اعقاب عبدالرحمن بن عوف صحابی مشهور است. به همین علت به عوفی شهرت یافته است؛ وی تحصیلات خود را در بخارا محل تولد خود انجام داد. سپس در شهرهای ماوراء النهر، سیستان و خراسان سیر و سیاحت کرد و از محضر اندیشمندان کسب فیض نمود و گاهی اوقات به وعظ و خطابه می‌نشست.

مدتی صاحب دیوان قلج ارسلان خاقان بود و هنگام حمله مغول به سند گریخت و به خدمت ملک ناصرالدین قباجه غوری درآمد. او کتاب *لباب الالباب*، تذکره‌ای در شرح حال شاعران، را به نام عین الملک وزیر این پادشاه نوشت. پس از شکست قباجه او به خدمت التتمش درآمد و در هند ساکن شد و کتاب *جوامع الحکایات و لوامع الروایات* را در سال ۶۳۰ق نگاشت و آن را به نام وزیر التتمش نظام الملک جنیدی کرد. در نتیجه هر باب به مدح نظام الملک جنیدی پرداخته است. از نکات بسیار مهم کتاب مستندبودن مطالب آن است. مؤلف در بیان برخی حکایت‌ها نام منابع مورد استفاده را ذکر کرده است. ترجمهٔ کتاب *فرج بعد شده* (شدت) نیز از آثار اوست. (دانشگر، دائره المعارف مشاهیر ایران و جهان، ص ۵۰۲؛ پگاه خدیش، «جوامع الحکایات و لوامع الروایات»)

فهرست منابع

۱. امینی، عبدالحسین، *ترجمه الغدیر*، گروه مترجمان، تهران: بنیاد بعثت، بی‌تا.

۲. دانشگر، احمد؛ اوسطی، علیرضا، *دائره المعارف مشاهیر ایران و جهان*، تهران: حافظ نوین، ۱۳۹۱ش.

۳. طبری، محمدبن جریر، *تاریخ الامم و الملوک* (تاریخ الطبری)، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ق.

۴. مطهری، مرتضی، *خدمات متقابل اسلام و ایران*، تهران: صدرا، ۱۳۸۶ش.

۵. یعقوبی، احمدبن ابی یعقوب (ابن واضح)، *تاریخ الیعقوبی*، قم: اهل بیت علیهم‌السلام، بی‌تا.

نقد نظرات مخالفان تأثیر سمّ خیبر در شهادت پیامبرﷺ (بخش دوم)

سیدمحسن ساغروانیان[1]

چکیده

در مبحث تأثیر سمّ خیبر در شهادت پیامبرﷺ یک دسته گزارش معتبر وجود دارد که خوشبختانه اسناد روایی فراوانی از آن در منابع متقدم تاریخی، کتب حدیثی شیعه و اهل سنت باقیمانده است. بسیاری از روایاتی که در آثار حدیثی وجود دارد، با منابع تاریخی هم‌صدا هستند. قدمت و سابقهٔ متونی که به این موضوع اشاره داشته‌اند نیز حائز اهمیت است و می‌توان گفت تمامی علوم از عناوین گوناگون مانند: لغت، تفسیر، کلام، حدیث، ادب، تاریخ، فقه و غیره آن را در برمی‌گیرد. در این مقاله تمامی روایات با سلسله اسناد مختلفشان آورده شده است؛ مقایسه‌ای میان این دسته از روایات با تک‌روایت ابوهریره و گزارش‌های دیگر که در کتاب‌هایی مانند: *امالی* شیخ صدوق و *تفسیر منسوب به امام حسن عسکری*ؑ وجود دارد صورت گرفته و از جنبه‌های گوناگون روشن می‌شود که چرا این دسته از روایات قابل تأمل است. حتی مخالفان تأثیر سمّ خیبر در شهادت پیامبرﷺ به اعتبار و صحت بعضی از گزارش‌ها و روایات پیرامون این موضوع اذعان و اعتراف دارند. هدفی این مقاله این است که نقل‌های گوناگون تا چه اندازه می‌توانند تأثیر سمّ خیبر در شهادت پیامبرﷺ را اثبات کند.

واژگان کلیدی: زینب بنت حارث، سمّ خیبر، بشربن براء بن معرور، منابع، اسناد، روایات، شهادت پیامبرﷺ.

---

۱. کارشناسی ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی.

مقدمه

گاهی بی‌اطلاعی سخنرانان و برخی اوقات بی‌دقتی نویسندگان در تتبع و پژوهش‌های تاریخی و همچنین آشنانبودن بعضی مؤلفان به اعتبار کتب، باعث اظهارنظرهای گوناگون متناقض و متعارض دربارهٔ گزارش‌های سمّ خیبر شده است. متأسفانه برخی به علت شتابزدگی و بعضی نیز با نگاهی کلی به ماجرا نگریسته و درنهایت موفق نشدند به نتیجهٔ درستی دست یابند و حتی نظرات خود را رد کرده و اعتراف داشتند که روایات معتبر در این مورد وجود دارد.

در میان نوشته‌هایی که باید به عنوان پیشینهٔ تحقیق از آن یاد کرد، می‌توان به کتاب *الصحیح من سیره النبی الاعظم* از مرحوم سیدجعفرمرتضی عاملی، کتاب *اثبات شهادت پیامبرﷺ* از میلاد نورپور و مقالهٔ جلیل تاری تحت عنوان *چگونگی ارتحال پیامبر اکرمﷺ شهادت یا وفات؟* نام برد، البته به اظهار نظرهای برخی از سخنرانان نیز در این مقاله اشاراتی شده است.

اما آنچه روشن است باید این گزارش‌ها را جداسازی کرد. روایت ضعیف ابوهریره که درواقع تنها یک سلسله سند دارد و نیز تک‌روایتی در کتاب *تفسیر منسوب به امام حسن عسکری*ؑ و همچنین روایتی دیگر در کتاب *امالی* شیخ صدوق با توجه به اینکه دارای اشکالات ویژه‌ای بودند با این دسته مقایسه شود.[1] روایات بستر بیماری پیامبرﷺ که به نوعی تأییدکنندهٔ اصل این جریان است و در انواع منابع دست اول با سلسله اسناد مختلف بیان و اشاره شده نیز خواهد آمد.

نکتهٔ حائز اهمیت سابقه، قدمت منابع مختلف در زمینه‌های گوناگون علمی است که سمّ خیبر توسط زینب دختر حارث یا همان زن یهودی را گزارش کرده‌اند. جدای از این مسئله، تداوم این مطلب در کتاب‌های تاریخی و سایر علوم تا زمان

۱. برای آگاهی بیشتر از این روایات، به پی نوشت‌های شماره ۱ تا ۳ مراجعه فرمایید.

معاصر است. از آنجا که انواع منابع و متون کهن در زمینه‌های مختلف تاریخی، حدیثی، لغوی، ادبی، کلامی، تفسیری، نجوم و غیره این روایات و گزارشات را ثبت و ضبط کرده‌اند؛ سعی شده به ترتیب تاریخ فوت نویسنده یا قرن کتاب‌ها ذکر شود. سؤالی که مطرح است این است که گزارش‌های گوناگون تا چه اندازه است تا بتوانیم شهادت پیامبرﷺ را به سمّ خیبر مرتبط بدانیم و تفاوت روایت‌ها و گزارش‌ها را با هم مقایسه کنیم و به پاسخی درست برسیم.

روش کار در این پژوهش بیشتر تکیه بر روش کتابخانه‌ای است و از سخنران‌ها نیز گزارش‌هایی ذکر شده است. در پایان نیز نتیجه‌گیری بحث خواهد آمد. لازم به ذکر است برخی مطالب نیاز به توضیحات بیشتری دارد که در پی‌نوشت‌ها برای تکمیل موضوع آورده شده است.

۱. نگاهی کوتاه به روایات در منابع مختلف

۱. ابن اسحاق (۱۵۱-۸۵ ق) در کتاب خود از هدیهٔ گوسفند بریان مسموم که توسط زینب دختر حارث همسر سلام بن مشکم، برای پیامبرﷺ آورده است، یاد می‌کند. در پایان نیز گزارش بیماری رسول خداﷺ را در بستر بیان می‌دارد.[۱]

۲. خلیل بن احمد فراهیدی (م ۱۷۵) در کتاب لغوی خویش در دو جای مختلف همان گزارش بستر بیماری پیامبرﷺ بر اثر سمّ خیبر را بیان داشته است.[۲] این گزارش در انواع نگاشته‌های موضوعی گوناگون که برخی دارای سلسله سند هستند و اختلاف کوتاهی در الفاظ دارند، در کتب متقدم ضبط شده است.

۳. واقدی (م۲۰۷ ق)، تاریخ‌نویس مشهور جنگ‌های پیامبرﷺ، در کتاب خود از زینب دختر حارث به عنوان مسموم‌کنندهٔ اصلی یاد کرده و ماجرا را با توضیحات

۱. ابن اسحاق، *سیرت رسول الله*، ج۱، ص۸۳۲ تا ۸۳۴.

۲. فراهیدی، *العین*، ج۱، ص۸۰ و ج۴، ص۴۸. «ما زالت أكلة خيبر تُعَادُّني فهذا أوان قطع أبهري.»

مفصل‌تری بیان داشته است. در پایان نیز گفتگوی مادر بشربن براء با پیامبرﷺ در بستر بیماری بر اثر سمّ خیبر را ذکر می‌کند.[1]

۴. عبدالرزاق صنعانی (۲۱۱-۱۳۶ ق) در کتاب خویش با این سلسله اسناد روایت مسمومیت پیامبرﷺ را توسط زنی یهودی آورده است: «اخبرنا معمر عن الزهری عن عبدالرحمن بن کعب بن مالک.»[2]

۵. ابن هشام (م۲۱۳یا ۲۱۸ق) نیز درکتاب سیرهٔ معروف خود، زینب دختر حارث همسر سلام بن مشکم را به عنوان فرد اصلی ماجرا ذکر کرده و بر اثر آن سم رسول خداﷺ درگذشته و همچنین در پایان اشاره کرده که مسلمانان بر این اعتقاد دارند که پیامبرﷺ شهید از دنیا رفته است.[3]

۶. ابوعبید قاسم بن سلام هروی بغدادی (م ۲۲۴ق) از پیامبرﷺ گزارش کرده است: پیوسته اثر لقمه‌ای که در خیبر خوردم برگشت می‌کرد و این لحظه رگ ابهرم را قطع کرده است. ابوعبید در توضیح مطلب می‌گوید: ابهر رگی است در داخل پشت که قلب به آن پیوسته است و چون قطع شود برای صاحب آن حیات نمی‌ماند.[4]

۷. ابن سعد (۲۳۰-۱۶۸ ق) جریان سمّ خیبر توسط زینب دختر حارث همسر سلام بن مشکم را با این اسناد گزارش کرده است:

سند اول: «أخبرنا عمر بن حفص عن مالك بن دينار عن الحسن.»

سند دوم: «أخبرنا سعيد بن محمد الثقفي عن محمد بن عمر عن أبي سلمة بن عبد الرحمن. »

سند سوم: «أخبرنا سعيد بن سليمان. أخبرنا عباد بن العوام عن هلال بن خباب عن

---

۱. واقدی، *المغازی*، ج۲، ص۶۷۹.

۲. الیمانی الصنعانی، المصنف، ج۶، ص ۶۵.

۳. ابن هشام، *السیره النبویه*، ج ۲، صص ۳۳۸-۳۳۷.

۴. زمخشری، *غریب الحدیث*، ج۱، ص۷۳ و۷۴.

عکرمه عن ابن عباس. »

سند چهارم: «أخبرنا سعيد بن سليمان قال: أخبرنا عباد بن العوام عن سفيان بن حسين عن الزهري عن سعيد بن المسيب. »

سند پنجم: «أخبرنا موسى بن داود. أخبرنا ابن لهيعه عن عمر مولى غفره.»

سند ششم: «أخبرنا محمد بن عمر. حدثني إبراهيم بن إسماعيل بن أبي حبيبه عن داود بن الحصين عن أبي سفيان عن أبي هريره.»

سند هفتم: «حدثني محمد بن عبد الله عن الزهري عن عبد الرحمن بن عبد الله بن كعب بن مالك عن جابر بن عبد الله.»

سند هشتم: «حدثني أبو بكر بن عبد الله بن أبي سبرة عن يونس بن يوسف عن سعيد بن المسيب.»

سند نهم: «حدثني عمر بن عقبة عن شعبة عن ابن عباس.»[1]

به غیر از این اسناد نیز در سندی دیگر این‌گونه گزارش داده است: ابو الولید هشام طیالسیّ از ابو عوانه، از حصین، از عبد الرحمن بن ابو لیلی نقل می‌کند که می‌گفته است: پیامبرﷺ مسموم شد و مردی آمد و یک شاخ خون از بناگوش آن حضرت گرفت.[2] لازم به ذکر است برخی کتاب‌های روایی نیز در ادامهٔ مسمومیت پیامبرﷺ به جریان حجامت در خیبر نیز اشاره کرده‌اند.

همچنین در گزارشی دیگر سلسله اسناد ماجرای بستر بیماری پیامبرﷺ بر اثر سمّ خیبر را این گونه ذکر کرده است: «محمدبن عمر حدثنی عبدالله بن جعفر عن عثمان بن محمد الاخنسی.»[3] همچنین ابن سعد در شرح حال بشربن براء به ماجرای

۱. الهاشمي البصري، *الطبقات الكبرى*، ج ۲، ص۱۵۴ و ۱۵۵.

۲. همان، ج۲، ص ۱۵۵.

۳. همان، ج ۲، ص۱۸۲.

مسمومیت و شهادت او در غزوه خیبر اشاره کرده است.[1] بدین ترتیب به تنهایی ابن سعد برای همین گزارش یازده سند مختلف ذکر کرده است.

۸. احمدبن حنبل (۲۴۱-۱۶۴ ق) در کتاب *مسند* خود سلسله اسنادی در این موضوع بیان داشته است:

سند اول: «حدثنا سریج حدثنا عباد عن هلال عن عکرمه عن ابن عباس.»[2]

سند دوم: «حدثنا عبدالصمد و حسن قالا حدثنا ثابت حدثنا هلال عن عکرمه.»[3]

وی در گزارشی دیگر که مربوط به حجامت در ادامهٔ همین ماجرای سمّ خیبر است، با این اسناد آن را نقل کرده است: «حدثنا روح حدثنا زکریا بن اسحاق حدثنا عمروبن دینار عن طاوس قال ابن عباس.»[4]

۹. دارمی (فوت۲۵۵ق) در کتاب *سنن* دو سلسله سند دربارهٔ این گزارش ذکر کرده است:

سند اول: «اخبرنا جعفربن عون انبانا محمدبن عمروالليثی عن ابی سلمه.»

سند دوم: «حکم‌بن نافع عن شعیب‌بن ابی حمزه عن زهری قال جابربن‌عبدالله.»[5]

۱۰. بخاری (م۲۵۶ق)، صاحب معروف‌ترین صحاح سته اهل سنت، سه سند برای سمّ خیبر دارد که یکی از اسناد روایت ابوهریره است که به علت ضعف سندی و متنی کنار گذاشته می‌شود.

سند اول: «حدثنا عبدالله بن عبدالوهاب حدثنا خالدبن الحارث حدثنا شعبه حدثنا

---

۱. الهاشمي البصري، *الطبقات الکبری*، ج۳، ص ۴۲۹.

۲. الشیبانی، *مسند الامام احمدبن حنبل*، ج۳، ص ۲۳۷، ح۲۷۸۵.

۳. همان، ج۳، ص۴۷۸، ح۳۵۴۷.

۴. همان، ج۳، ص۴۷۱، ح۳۵۲۴؛ همان، ج۲، ص۴۵۱، ح۱۹۲۲ و ۱۹۲۳.

۵. الدارمی، *مسند الدارمي المعروف بسنن الدارمي*، ص۱۱۴ و ۱۱۵.

عن هشام بن زید عن انس بن مالک رضی الله عنه.»[1]

سند دوم: «یونس عن الزهری قال عروه قالت عایشه.»[2]

وی همچنین در اثری دیگر با همین سلسله اسناد ماجرای سمّ خیبر را گزارش کرده است.[3]

۱۱. مسلم‌بن حجاج قشیری (۲۶۱ -۲۰۴ق) که کتابش از مهم‌ترین آثار روایی اهل سنت محسوب می‌شود، اسنادی با اختلاف لفظی اندک در این موضوع دارد که زنی یهودی گوشت مسمومی را برای پیامبرﷺ آورد و ایشان از آن خورد، سلسله اسناد کتاب *صحیح مسلم* این گونه است:

سند اول: «حدثنا یحیی بن حبیب الحارثی خالدبن الحارث شعبه عن هشام بن زید عن انس بن مالک.»[4]

سند دوم: «حدثنا هارون بن عبدالله حدثنا روح بن عباده حدثنا شعبه سمعت هشام بن زید سمعت انس بن مالک.»[5]

۱۲. ابن ماجه قزوینی (م۲۷۳ق) با این اسناد از ابن عمر به گفته امّ سلمه روایت کرده است: «حدثنا یحیی بن عثمان بن سعیدبن کثیربن دینارالحمصی حدثنا بقیه حدثنا ابوبکرالعنسی عن یزید بن ابی حبیب و محمدبن یزید المصریین قالا حدثنا نافع عن ابن عمر رضی الله عنه: قال قالت ام سلمه یا رسول الله ... » ام سلمه گفت: ای رسول خداﷺ هر سال هنوز در اثر گوشت مسموم که خورده‌ای دردی به تو می‌رسد پیامبرﷺ فرمود: چیزی نمی‌رسد مگر اینکه برای من نوشته شده بوده، درحالی که

---

۱. بخاری، *صحیح بخاری*، ج ۳، ص ۱۶۳. ح۲۶۱۷.

۲. همان، ج۶، ص۹، ح ۴۴۲۸.

۳. بخاری، *ادب المفرد*، ص ۶۱.

۴. قشیری نیشابوری، *صحیح مسلم*، ج۳، ص ۶۹۶ تا ۶۹۷، ح۲۱۹۰.

۵. همان

آدم هنوز در خاک یا گل بوده است. این روایت ام سلمه حاکی از این دارد که پیامبرﷺ آن را تقدیری از سوی خداوند برای خود می‌داند.[1]

لازم به ذکر است این روایت، موافق گزارش‌هایی است که حکایت از آن دارد اثر آن سم پیوسته به پیامبرﷺ برگشت می‌کرد و در منابع تاریخی، روایی، ادبی و حتی کلامی شیعی مانند *الاعتقادات* شیخ صدوق بازتاب داشته است.

۱۳. ابی داود (۲۷۵-۲۰۲ ق) در کتاب *سنن* با چندین سلسله سند گزارش مربوط به سمّ خیبر را بیان کرده است:

سند اول: «حدثنا یحیی بن حبیب بن عربی، حدثنا خالد بن الحارث، حدثنا شعبه، عن هشام بن زید عن انس بن مالک.»

سند دوم: «حدثنا داودبن رشید، حدثنا عباد بن العوام و حدثنا هارون بن عبدالله، حدثنا سعیدبن سلیمان، حدثنا عباد، عن سفیان بن حسین عن الزهری عن سعید و ابی سلمه ـقال هارون- عن ابی هریره.»

سند سوم: «حدثنا سلیمان بن داود المهری، حدثنا ابن وهب، اخبرنی یونس، عن ابن شهاب، قال: کان جابربن عبدالله.»

سندچهارم: «حدثنا وهب بن بقیه، حدثنا، خالد، عن محمدبن عمروعن ابی سلمه عن ابی هریره.»

سند پنجم: «حدثنا وهب بن بقیه فی موضع آخر، عن خالد، عن محمدبن عمرو عن ابی سلمه.»

سند ششم: «حدثنا مخلدبن خالد حدثنا عبدالرزاق حدثنا معمر عن الزهری عن ابن کعب بن مالک عن ابیه.»

سند هفتم: «حدثنا احمدبن حنبل حدثنا ابراهیم بن خالد حدثنا رباح عم معمر عن

۱. قزوینی، *السنن*، ج۴، ص ۵۶۷، ح۳۵۴۶.

الزهری عن عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک عن امه ام مبشر.»[1]

۱۴. ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶ق) در *کتاب تأویل مشکل القرآن* از پیامبر ﷺ روایت کرده است: آنچه در خیبر خوردم پیوسته به من برگشت می‌کرد و در این لحظه رگ پشتم در حال پاره‌شدن است. در ادامه نیز همان توضیحی را که ابوعبید سلام هروی داده بود، بیان کرده است.[2]

همچنین وی این گزارش را در دو اثر دیگرش، یعنی *تاویل مختلف الحدیث*[3] و کتاب *الشعر والشعرا*[4] دارد.

۱۵. برقی (م ۲۷۸ یا ۲۸۰ق) در سندی بدین صورت گزارش کرده است: «عَنْهُ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ.» زنی یهودی مسموم ساخت رسول الله ﷺ را در سردست گوسفندی؛ زیرا پیامبر ﷺ قسمت سردست و کتف را دوست داشت و از ران که نزدیک محل بول است کراهت می‌ورزید.[5] لازم به ذکر است ظاهراً این روایت از همان گزارش‌هایی است که برخی مخالفان تأثیر سمّ خیبر به معتبربودن آنها اذعان دارند.

همچنین باید اشاره کرد که این روایت موافق با کتب متقدم تاریخی مانند *مغازی* واقدی و *طبقات* ابن سعد است که به گونه‌ای مفصل‌تر به این حادثهٔ تاریخی پرداخته‌اند.

۱۶. بلاذری (م۲۷۹ق) هنگامی که از بشربن براء بن معرور سخن می‌گوید اشاره دارد به گوشت مسمومی که زینب دختر حارث همسر سلام بن مشکم برای پیامبر ﷺ

۱. السجستانی، *سنن ابی داود*، ج ۶، ص ۵۶۱ تا ۵۶۹.

۲. دینوری، *تأویل مشکل القرآن*، ص ۱۰۰.

۳. دینوری، *تاویل مختلف الحدیث*، ص ۱۶۹.

۴. دینوری، *الشعر والشعرا*، ج۱، ص۲۶۳.

۵. برقی، *المحاسن*، ج ۲، ص ۴۷۰.

هدیه آورده بود و پیامبرﷺ خورد و بر اثر آن درگذشت.[1] بلاذری همچنین گفتگوی کامل مادر بشر بن براء بن معرور با رسول خداﷺ در بستر بیماری را با این سند آورده است: «حدثنی محمدبن سعد عن واقدی عن معمر عن مالک عن الزهری.»[2]

۱۷. یعقوبی (م۲۸۴ق) که به صورت بسیار مختصر به حوادث تاریخی اشاره دارد، از رویداد سمّ خیبر توسط زینب دختر حارث یاد کرده و اشاره داشته است که بشر بن براء بر اثر خوردن از آن غذا درگذشت.[3]

۱۸. صفار قمی (م۲۹۰ق) با دو سلسله سند مسمومیت پیامبرﷺ توسط زنی یهودی را آورده است:

سند اول: «حدثنا احمدبن محمدعن الحسین بن سعید عن القاسم بن محمد عن علی عن ابی بصیر عن ابی عبدالله.»

سند دوم: «حدثنا ابراهیم بن هاشم عن جعفربن محمد عن عبدالله بن میمون القداح عن ابی عبدالله.»[4]

۱۹. حمیری (قرن سوم هجری) در کتاب خود گزارش کرده است: همسر عبدالله بن مسلم (سلام بن مشکم) گوسفندی مسموم برای رسول خداﷺ هدیه آورد. بشربن براء بن عازب (معرور) از آن خورد و مرد.[5] این روایت دارای تصحیفاتی در نام هاست که در بررسی گزارش‌ها، به آن‌ها اشاره می‌شود.

۲۰. نسایی (م۳۰۳ق) در کتاب خود اسناد مختلفی پیرامون موضوع حجامت دارد؛ مهم‌ترین آنها گزارش زیر است که با منابع تاریخی هم‌صدا و موافق است:

---

۱. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج۱، ص ۲۴۶.

۲. همان، ص ۵۴۹.

۳. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج۱، ص ۴۱۶.

۴. صفار قمی، *بصائرالدرجات*، ص ۵۰۳.

۵. حمیری، *قرب الاسناد*، ص ۳۲۶.

«أَخْبَرَنَا أَبُو دَاوُدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَارِمٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا ثَابِتٌ، قَالَ: حَدَّثَنَا هِلَالٌ، قَالَ: سَأَلْتُ عِكْرِمَةَ.» در این گزارش آمده است: هلال گفت: از عکرمه دربارهٔ روزه‌داری که حجامت می‌کند پرسیدم؛ او گفت: تنها به این دلیل آن را برای او مکروه دانسته‌اند که باعث ضعفش می‌شود و روایت شد که پیامبرﷺ در حالی که محرم بود حجامت کرد، پس از آن که غذایی از گوشت مسمومی خورد که زنی از اهل خیبر آن را آماده کرده بود و پیامبر پس از آن همواره احساس ناخوشی و درد داشت.[1]

ملاحظه می‌شود این گزارش به غیر از منابع تاریخی با کتب کلامی شیعه نیز همخوانی دارد.

۲۱. طبری (۳۱۰-۲۲۴ق)، صاحب مشهورترین کتاب تاریخی اسلام، گزارش مسمومیت پیامبرﷺ توسط زن یهودی را بیان کرده است. او در بیان ماجرای بستر بیماری رسول خداﷺ با این سلسله اسناد آن روایت معروف را ذکر کرده است: «حدثنا ابن حمید قال حدثنا سلمه عن محمدبن اسحاق عن مروان بن عثمان بن ابی سعید بن المعلی.»[2]

۲۲. ابن انباری (م۳۲۸ق)، ادیب مشهور قرن سوم و چهارم هجری، در کتاب ادبی خویش حدیث مشهور رسول خداﷺ در بستر بیماری را آورده است.[3] لازم به ذکر است تفاوت‌های اندکی در منابع مختلف پیرامون الفاظ این گزارش مشهود است.

۲۳. ابن عبدربه (م۳۲۸ق) در کتاب ادبی‌تاریخی خود *العقد الفرید* گزارش پیامبرﷺ را با تغییری اندک در الفاظ در زمان بیماری نقل کرده است.[4]

---

۱. نسائی، *سنن الکبری*، ج ۷، ص ۹۵.

۲. طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج ۳، ص۱۵ و ۱۶.

۳. ابن انباری، *الزاهر فی معانی کلمات الناس*، ص ۲۸۵. «ما زالت اکله خیبر تعادنی فهذا اوان قطعت ابهری.»

۴. ابن عبدربه، *العقد الفرید*، ج۷، ص۳۰۵. «ما زالت اکله خیبر تعاودنی فهذا اوان قطعت ابهری.»

۲۴. کلینی (م۳۲۸ یا ۳۲۹ق) در کتاب شریف *کافی* مسمومیت پیامبرﷺ در خیبر را با این سلسله اسناد ذکر کرده است: «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّه.»[۱]

۲۵. ابوالحسن اشعری (م۳۳۰) در کتاب خویش به گونه‌ای کوتاه به ماجرای سمّ خیبر اشاره دارد؛ پیامبرﷺ فرمود: این سردست خبر می‌دهد مسموم هستم.[۲]

۲۶. مسعودی (م۳۴۶ق)، تاریخ‌نویس مشهور قرن چهارم هجری، از رویداد مسمومیت پیامبرﷺ در خیبر یاد کرده است و می‌گوید: «مسلمانان رسول الله را شهید می‌دانند و آن را کرامتی با نبوت از طرف خدا می‌شناسند.» همچنین اشاره کرده پیامبرﷺ فرموده است: «تأثیر لقمه خیبر هر سال عود می‌کرد و اکنون ابهرم را قطع کرد.»[۳]

۲۷. ابوحاتم تمیمی، مشهور به ابن حبان (م ۳۵۴ق) در کتاب *السیره النبویه و اخبار الخلفاء* و همچنین در کتاب *الثقات* به مسمومیت پیامبرﷺ و نیز شهادت بشربن براء بن معرور اشاره کرده است.[۴]

۲۸. بلعمی (۳۵۹ق) در کتاب *تاریخ بلعمی* که تحت عنوان *تاریخنامه طبری* نیز شناخته می‌شود، با تفاوت اندکی موضوع مسمومیت پیامبرﷺ را در فدک بدین صورت گزارش کرده است:

> «چون پیغمبر به فدک شد، زنی بود از جهودان، نامش زینب [بنت] الحارث، زن سلّام بن مشکم از جهودان بنی نضیر، و این سلّام بزرگ بود اندر میان ایشان و را برّه‌ای فرستادﷺکشته شده بود، و آن زن او به فدک اندر بودی. پس او پیغمبر

۱. کلینی، *الکافي*، ج ۶، ص ۳۱۵.

۲. اشعری، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، ص ۶۰۶.

۳. المسعودی، *التنبیه و الاشراف*، ص ۲۲۴.

۴. ابن هشام، *السیره النبویه*، ج ۱، ص ۳۰۵؛ ابن حبان، *الثقات*، ج ۲، ص ۱۶ تا ۱۸.

بریان کرده و به زهر آلوده، و پیغمبر از همهٔ گوشت‌ها ذراع دوست‌تر داشتی. و او اندر ذراع زهر بیشتر کرده بود، و با پیغمبر مردی دیگر بود، نام او بشر بن البراء بن معرور، و از انصار بود. و پیغمبر دست فراز کرد... پس هر سالی آن وقت آن زهر به تن او اندر گرد آمدی، و به آخر هم از آن بمرد تا شهید مرد؛ زیرا که به زهر کشته هم شهید بود.»[1]

۲۹. طبرانی (۳۶۰-۲۶۰ق) با این سلسله اسناد آن را گزارش کرده است: «حَدَّثَنَا أَبُو الزِّنْبَاعِ رَوْحُ بْنُ الْفَرَجِ، ثنا يَحْيَى بْنُ بُكَيْرٍ، ثنا ابْنُ لَهِيعَةَ، عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنْ عِكْرِمَةَ، عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ.»[2]

همچنین در کتاب دیگرش با سلسله سند زیر دربارهٔ این موضوع سخن گفته است: «حدثنا ابومسلم قال: ناعبدالله بن عبدالوهاب الحجبی قال: نا خالدبن الحارث قال: نا شعبه عن هشام بن زید بن انس عن جده انس.»[3]

۳۰. شیخ صدوق (۳۸۱-۳۰۶ق) در کتاب کلامی خویش، *الاعتقادات*، مطلب را این گونه گزارش کرده است: «اعتقاد ما بر این است که پیامبرﷺ در غزوهٔ خیبر مسموم شد و اثر سم پیوسته به او برگشت می‌کرد تا ایشان درگذشت.»[4]

این گزارش موافق بسیاری از احادیث به خصوص روایت عبدالله بن عمر از ام سلمه در سنن ابن ماجه قزوینی است. به طور یقین، خوانندگان تیزبین به واژه‌های انقطاع ابهری یا قطعت ابهری و اشکال گوناگون این گزارش مهم در انواع کتب توجه دارند.

۳۱. ابن فارس (م۳۹۵ق) در کتاب لغوی خویش در ذیل واژه «عد» روایت مشهور

---

۱. بلعمی، *تاریخ بلعمی*، ج ۳، ص ۲۳۶.

۲. طبرانی، *معجم الکبیر*، ج۱۱، ص ۲۰۴.

۳. طبرانی، *معجم الاوسط*، ج ۳، ص ۴۳.

۴. شیخ صدوق، *الاعتقادات*، ص ۹۷. «أَنَّهُ سُمَّ فِي غَزْوَةِ خَيْبَرَ، فَمَا زَالَتْ هَذِهِ الْأَكْلَةُ تعاده [تُعَاوِدُهُ] حَتَّى قَطَعَتْ أَبْهَرَهُ فَمَاتَ مِنْهَا.»

پیامبرﷺ را که بر اثر سمّ خیبر پیوسته آن درد به ایشان رجوع می‌کرد و رگ پشت در حال قطع‌شدن بود، بیان داشته است.[1]

۳۲. حاکم نیشابوری (م۴۰۵ق) همان گزارش بستر بیماری پیامبرﷺ را با اختلافاتی اندک در الفاظ، به نوعی کامل‌تر و شفاف‌تر از دیگر منابع چنین گزارش کرده است: «اخبرنی ابوبکر احمدبن محمدبن یحیی الاشقر، ثنا یوسف بن موسی المروزی، ثنا احمدبن صالح ثنا عنبسه ثنا یونس عن ابن شهاب قال: عروه کانت عائشه رضی الله عنها»[2]

۳۳. ابوسعد خرگوشی (م۴۰۶ق) در کتاب تاریخی خویش، هنگامی که از معجزات رسول خداﷺ یاد می‌کند به گونه‌ای کوتاه از ماجرای سمّ خیبر و زن یهودیه و آگاه‌شدن پیامبرﷺ از مسموم‌بودن آن خبر می‌دهد.[3]

۳۴. مرزوقی اصفهانی (م ۴۲۱ق) درکتاب *الازمنه و الامکنه* که در واقع مربوط به نجوم است، حدیث مشهور رسول اللهﷺ در بستر بیماری را که منجر به شهادت ایشان شد، آورده است.[4]

۳۸. ابوسعد آبی (م ۴۳۲ یا ۴۲۲ق) در کتاب *نثر الدر فی المحاضرات* هنگامی که از سخنان رسول اللهﷺ به روایت ابوعبید گزارشات و روایاتی نقل کرده، همان گزارش مشهور بیماری پیامبرﷺ را به گونه‌ای کوتاه نیز آورده است.[5]

---

۱. ابن فارس، *معجم مقاییس اللغه*، ج ۴، ص ۳۱. «ما زالت أُکْلَةُ خَیبرَ تعادُّنی فهذا أوَانَ قطعَتْ أبهَری.»

۲. نوری، *المستدرک*، ج۳، ص ۶۰. «انی اجد الم الطعام الذی اکلته بخیبر، فهذا اوان انقطاع ابهری من ذلک السم.»

۳. خرگوشی، *شرف النبی* (ترجمه شرف المصطفی)، ص ۱۵۷.

۴. مرزوقی اصفهانی، *الازمنه و الامکنه*، ص ۳۰۶.

۵. آبی، *نثر الدر*، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳۶. ثعلبی (م ۴۲۷ق) در کتاب تفسیری خویش دربارهٔ مسمومیت پیامبرﷺ مانند سایر منابع تاریخی گزارش سمّ خیبر و شهادت بشربن براء بن معرور را یاد کرده است.[۱]

۳۷. بیهقی (فوت ۴۳۰ق) در کتاب *دلائل النبوه* با اسنادی بسیار، از واقعهٔ مسمومیت رسول اللهﷺ در خیبر توسط زن یهودی به نام زینب بنت حارث یاد کرده است.

سند اول: «أخبرنا أبو عبد اللّه الحافظ، قال: أخبرنا أبو بكر بن إسحاق، قال:أخبرنا علي بن عبد العزيز، قال: حدثنا عبد اللّه بن عبد الوهاب الحجبي، قال: حدثنا خالد بن الحارث (ح).»

سند دوم: «أخبرنا أبو عبد اللّه الحافظ: قال: أخبرنا أبو عبد اللّه محمد بن يعقوب، قال: حدثنا أحمد بن سلمة، قال: حدثنا يحيى بن حبيب بن عربي، قال:حدثنا خالد بن الحارث، قال: حدثنا شعبة، عن هشام بن زيد، عن أنس بن مالك.»

سند سوم: «رواه البخاري في الصحيح عن الحجبي، و رواه مسلم عن يحيى بن حبيب بن عربي.»

سند چهارم: «أخبرنا أبو عبد اللّه الحافظ، قال: حدثنا أبو العباس: محمد بن يعقوب، قال: حدثنا العباس بن محمد، قال: حدثنا سعيد بن سليمان، قال: حدثنا عباد هو ابن العوام، عن سفيان يعني ابن حسين، عن الزهري، عن سعيد بن المسيب، و أبي سلمة بن عبد الرحمن، عن أبي هريرة.»

سند پنجم: «حدثنا الإمام أبو الطيب سهل بن محمد بن سليمان- رحمه- اللّه، قال:أخبرنا أبو حامد: أحمد بن الحسين الهمداني، قال: حدثنا محمد بن رزام المروزي، قال: حدثنا خلف بن عبد العزيز، قال: أخبرني أبي عبد العزيز ابن عثمان، عن جدي: عثمان بن أبي جبلة، قال: كما أخبرني عبد الملك بن أبي نضرة، عن أبيه، عن جابر بن عبد اللّه.»

سند ششم: «أخبرنا أبو عبد اللّه الحافظ، قال: أخبرنا أبو عبد اللّه الصنعاني، قال:حدثنا إسحاق بن إبراهيم، قال: أخبرنا عبد الرزاق، عن معمر، عن الزهري، عن عبد الرحمن بن

۱. ثعلبی، *الکشف و البیان عن تفسیر القرآن*، ج ۹، ص۵۲ و۵۳.

كعب بن مالك.»

سند هفتم: «فقد أخبرنا أبو علي الحسين بن محمد الروذباري، قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن بكر، قال: حدثنا أبو داود السجستاني، قال: حدثنا سليمان بن داود المهريّ، قال: حدثنا ابن وهب، قال: أخبرنا يونس، عن ابن شهاب، قال: كان جابر ابن عبد اللّه.»

سند هشتم: «أخبرنا أبو علي، قال: أخبرنا أبو بكر قال حدثنا ابو داود قال حدثنا وهب ابن بقية قال حدثنا خالد عن محمد بن عمرو عن أبي سلمه.»

سند نهم: «أخبرنا أبو عبد اللّه الحافظ، قال: أخبرنا أبو جعفر البغدادي، قال: حدثنا أبو علاثة، قال: حدثنا أبي، قال: حدثنا ابن لهيعة، قال: حدثنا أبو الأسود، عن عروة بن الزبير.»

سند دهم: «أخبرنا أبو الحسين بن الفضل، قال: أخبرنا أبو بكر بن عتاب، قال: حدثنا القاسم الجوهري، قال: حدثنا ابن أبي اويس، قال: حدثنا إسماعيل ابن ابراهيم عن عمه موسى بن عقبة (ح).»

سند يازدهم: «أخبرنا أبو عبد اللّه الحافظ، قال: أخبرنا إسماعيل بن محمد بن الفضل ابن محمد الشعراني، قال: حدثنا جدي، قال: حدثنا إبراهيم بن المنذر الحزامي قال: حدثنا محمد بن فليح، قال: حدثنا موسى بن عقبة، عن ابن شهاب.»

سند دوازدهم: «في رواية ابن فليح عن موسى قال الزهري قال جابر بن عبد اللّه.»[1]

لازم به ذکر است دو سند نیز دربارهٔ اقدام گروهی از یهودیان برای مسموم نمودن رسول اللهﷺ ذکر شده است که با توجه به آنچه در قبل گذشت، آنها جزو گزارش‌های نادرست شمرده شد؛ بدین منظور از آوردن آنها خودداری می‌شود.

۳۸. کراجکی (م۴۴۹ق) در اشاره به معجزات رسول خداﷺ گزارش کرده است: «همسر سلام بن مسکین (مشکم) گوسفند بریانی که در آن زهر ریخته بود»[2]

۱. بیهقی، *دلائل النبوه*، ج ۴، ص ۲۶۴-۲۵۶.

۲. کراجکی، *کنز الفوائد*، ج۱، ص ۱۷۳.

۳۹. شیخ طوسی (۴۶۰-۳۸۵ق) در معرفی اصحاب رسول خدا ﷺ هنگامی که به نام بشربن براء بن معرور می‌رسد چنین گزارش کرده است: «وی در غزوه بدر، احد، خندق و خیبر حضور داشت و همراه رسول خدا ﷺ از گوسفند مسموم خورد و گفته شده بر اثر آن درگذشت.»[۱]

۴۰. ابن حزم اندلسی (۴۵۶ق) هفت روایت با ذکر اسناد در مورد مسمومیت رسول خدا ﷺ در غزوهٔ خیبر در کتاب *المحلی بالآثار* آورده است. وی همچنین در اثر دیگرش که در سیرهٔ حضرت ختمی مرتبت ﷺ نگارش داده، به شرح آن پرداخته است.[۲]

سند اول: «ابی داود نا احمدبن حنبل نا ابراهیم بن خالدنا رباح عن معمر عن الزهری عن عبدالرحمن بن عبدالله بن کعب بن مالک عن امه ام مبشر.»

سند دوم: «ابی داونا سلیمان بن داود المهری نا ابن وهب اخبرنی یونس عن ابن شهاب قال: کان جابربن عبدالله.»

سند سوم: «ابی داونا هرون بن عبدالله نا سعیدبن سلیمان نا عباد بن العوام عن سفیان بن حسن عن الزهری عن سعیدبن مسیب ابی سلمه بن عبدالرحمن بن عوف عن ابی هریره.»

سند چهارم: «ابی داود نا یحیی بن حبیب بن عدی نا خالدبن الحارث نا شعبه نا هشام بن زید عن انس بن مالک.»

سند پنجم: «حدثنا عبدالله بن ربیع نا عمربن عبدالملک نا محمدبن بکر نا ابوداودنا وهب بن بقیه عن خالد عن محمدبن عمرو عن ابی سلمه عن ابی هریره.»

سند ششم: «حدثنا احمدبن قاسم نا ابی قاسم بن محمد بن قاسم نا جدی قاسم بن اصبغ نا محمدبن ابراهیم بن نعمان.»

---

۱. طوسی، *رجال*، ص ۲۸.

۲. اندلسی، *جوامع السیره*، ص ۲۱۴.

سند هفتم: «ابراهیم بن موسی البزاز او البزار شک قاسم بن اصبغ نا ابوهمام نا عباد بن عوام عن محمدبن عمرو عن ابی سلمه عن ابی هریره.»[1]

۴۱. ابن عبدالبر قرطبی (م۴۶۳ق) در کتاب خویش هنگامی که از غزوهٔ خیبر سخن می‌گوید، به ماجرای سمّ خیبر و همچنین شهادت بشربن براءبن معرور اشاره می‌کند.[2]

۴۲. راغب اصفهانی (م۵۰۲ق) و اغلب بزرگان علم لغت چنانکه برخی تا به حال ذکرشان گذشته، برای انواع کلمات به گزارش‌های مشهور استناد کرده‌اند. وی نیز در اثر مشهور خویش، هنگامی که از واژه «عاد» سخن می‌گوید، به حدیث معروف رسول اللهﷺ در بستر استناد می‌کند و متذکر می‌شود: «مازالت اکله بخیبر تعادنی.»[3]

۴۳. فتال نیشابوری (م۵۰۸ق) در کتاب خویش در باب «معجزات نبیﷺ» توسط حضرت علی‌ؑ گزارشی طولانی بیان کرده و در میان مناظره با دانشمند یهودی، از مسمومیت پیامبر ﷺ در خیبر سخن گفته است.[4]

۴۴. زمخشری (م۵۳۸) در دو کتاب خود، یکی تفسیر *الکشاف*[5] و دیگری *الفائق فی غریب الحدیث*[6] به مسمومیت پیامبرﷺ در خیبر اشاره کرده است.

۴۵. قاضی عیاض اندلسی (م۵۴۴ق) نیز گزارش مسمومیت پیامبرﷺ را در غزوهٔ خیبر توسط زینب بنت حارث بیان کرده و در نهایت از ماجرای بستر رسول خداﷺ و شهادت ایشان بر اثر تأثیر سمّ خیبر سخن گفته است.[7]

---

۱. اندلسی، *المحلی بالآثار*، ج ۱۱، ص ۲۵ تا ۲۷.

۲. قرطبی، *الدرر فی اختصار المغازی و السیر*، ص ۲۱۷ و ۲۱۸.

۳. راغب اصفهانی، *مفردات*، ص ۵۵۱.

۴. فتال نیشابوری، *روضه الواعظین و بصیره المتعظین*، ج ۱، ص ۶۲.

۵. زمخشری، *کشاف*، ج ۱، صص ۱۶۳-۱۶۲.

۶. زمخشری، *الفائق فی غریب الحدیث*، ج ۱، ص ۴۶.

۷. اندلسی، *الشفاء بتعریف حقوق المصطفی*، ج ۱، ص۶۰۷ تا ۶۰۹.

۴۶. طبرسی (م۵۴۸)، مفسر مشهور شیعه در قرن ششم هجری قمری، در رابطه با رویداد سمّ خیبر در کتاب *مجمع البیان فی تفسیر القرآن* مانند بسیاری از منابع متقدم این موضوع را نگاشته و مانند برخی متون دست اول تأثیر سمّ خیبر را در شهادت پیامبرﷺ گزارش کرده است.[۱]

وی همچنین در کتاب *اعلام الوری باعلام الهدی* هنگامی که از معجزات رسول اللهﷺ سخن می‌گوید، یکی از آنها ماجرای خیبر و مسمومیت حضرت محمدﷺ است و مانند بسیاری از منابع ذکر می‌کند که پیامبرﷺ مقداری از آن خورد، گوشت مسموم هم اثر خود را در بدن مبارک او گذاشت، لذا سالی یک بار برای حضرت از این جهت ناراحتی پیش می‌آمد، و حتی علت و سبب شهادتش هم از همین گوشت مسموم بوده و مسمومیت حضرت از این جهت بود، تا معلوم گردد که وی نیز مانند سایر مردمان است و پیغمبر در این گونه امور با سایر مردم فرقی ندارد.[۲]

مشاهده می‌شود طبرسی مانند دیگر کتب شیعه و اهل سنت گزارشی را بیان و صحت آن را تأیید نموده و مخصوصاً ویژگی و مطلبی مهم را یادآور شده است.

۴۷. ابن عساکر (م ۵۷۱ق) در اثر پرحجم خود گزارش سمّ خیبر را از عمار بن یاسر، صحابی مشهور نقل کرده است.

سلسله اسناد بدین صورت آمده است: «انبانا ابونصربن القشیری انا ابوبکر البیهقی انا ابوعبدالله الحافظ انا علی بن محمد الحبیبی انا خالدبن احمد اخبرنی ابی حدثنی سعیدبن سلم بن قتیبه بن مسلم حدثنی ابی، نا یحیی بن الحضین بن المنذر، ابوساسان،[۳] عن ابیه قال سمعت عماربن یاسر»[۴]

---

۱. طبرسی، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، ج ۹، ص ۲۰۴.

۲. طبرسی، *اعلام الوری*، ج ۱، ص ۸۰.

۳. درباره حضین بن منذر با کنیه ابوساسان به پی نوشت شماره ۴ مراجعه گردد.

۴. ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق*، ج ۲۲، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۴۸. قطب الدین راوندی (م۵۷۳) در کتاب *قصص الانبیاء* ماجرای سمّ خیبر را از امام کاظمؑ با این اسناد روایت کرده است: «عَنِ ابْنِ بَابَوَيْهِ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ظَرِيفٍ عَنْ مَعْمَرٍ عَنِ الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ»[۱]

وی در کتاب دیگر خود در سه جای مختلف به این موضوع اشاره کرده است.

بار نخست که در باب معجزات رسول خداﷺ روایاتی را ذکر کرده است، اشاره به آوردن گوسفندی مسموم توسط زن یهودی می کند.[۲]

در جایی دیگر اشاره دارد که بشربن براء بن معرور از آن گوشت مسموم خورد و درگذشت.[۳] همچنین در جایی دیگر، از امام رضاؑ به نقل از امام موسی کاظمؑ ماجرای سمّ خیبر را گزارش کرده است؛ همان روایت کتاب *قصص الانبیاء* که از همهٔ گزارشات پیشین وی کامل تر است.[۴]

لازم به ذکر است سند کتاب *قصص الانبیاء* مورد بررسی رجالی قرار خواهد گرفت.

۴۹. احمدبن علی طبرسی[۵] (قرن ششم هجری) در کتاب *احتجاج* خود در ضمن گزارشی طولانی از مناظرات حضرت علیؑ با دانشمندی یهودی، به موضوع سمّ خیبر اشاره کرده است.

---

۱. راوندی، *قصص الأنبیاء*ؑ، ص ۳۱۳.

۲. راوندی، *الخرائج و الجرائح*، ج۱، ص ۲۷.

۳. همان، ج۱، ص ۱۰۹.

۴. همان، ج۲، ص۵۰۸ و ۵۰۹.

۵. خوانندگان عزیز قطعاً به این نکته واقفند که نباید این نویسنده را با فضل بن حسن طبرسی (م۵۴۸ق)، صاحب تفاسیر معروف شیعه مانند مجمع البیان و جوامع الجامع، اشتباه گرفت. لازم به ذکر است مرحوم احمد مهدوی دامغانی فوت احمدبن علی طبرسی را سال ۵۲۰ق ذکر کرده است (مقاله شاهدخت والاتبار شهربانو) اما در کتب متقدم هیچ زمانی را به جز قرن ششم هجری برای وی نیاورده اند.

آغاز متن روایت با سلسله سند آن بدین صورت است: «رُوِيَ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ: ...»

از امام کاظم نقل است که آن حضرت به واسطه پدرانش از امام حسین روایت کرده است که فرمود:

روزی یکی از علمای یهودی اهل شام که کتب آسمانی تورات و انجیل و زبور و صحف پیامبران را خوانده و بر دلائل آگاه بود، به مجلسی وارد شد که در آن گروهی از صحابهٔ رسول خدا، حضرت علی بن ابی طالب و ابن عباس و ابن مسعود و أبومعبد جهنی[1] حضور داشتند.[2]

در اواسط این گزارش طولانی مطلب بدین‌گونه آمده است:

«دانشمند یهودی گفت: این حضرت ابراهیم است که قومش او را روانه آتش کردند و او صبر ورزیده تا خداوند عزوجل آتش را بر او سرد و سلامت گردانید آیا چنین فضیلتی را مشمول محمد کرده است؟ حضرت علی فرمود: همین طور است، حضرت محمد هنگامی که وارد خیبر شد یک زن یهودی او را مسموم ساخت و خداوند سمّ را در دل آن حضرت سرد و سلامت داشته تا اجل او فرا رسد، و آن سمّ به گونه‌ای بود که وقتی در دل واقع می‌شد، همچون آتش تمام آن محیط را می‌سوزاند، و این از قدرت خداوند است که نمی‌توان منکر شد.»[3]

۵۰. ابن جوزی (فوت۵۹۷ق) در کتاب تاریخی خویش *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک* ماجرای سمّ خیبر را بیان و اشاره کرده است که رسول خدا پس از سه

۱. در کتاب الاحتجاج به اشتباه ابوسعید جهنی ثبت شده، که قطعاً تصحیفی صورت گرفته است. نام اصلی او عبدالله بن عکیم جهنی است، دربارهٔ این شخص می‌توان به کتاب *الطبقات الکبری*، ج ۶، ص ۱۶۹مراجعه کرد.

۲. طبرسی، *الإحتجاج علی اهل اللجاج*، ج ۱، ص ۲۱۰.

۳. همان، ج ۱، ص ۲۱۴.

سال از این جریان درگذشت.[1] همچنین وی در کتاب *تلبیس ابلیس* که به نوعی برای جلوگیری از بدعت‌ها و مبارزه با صوفیان و برخی عقاید دیگر نوشته، حدیث مشهور پیامبرﷺ در بستر بیماری را آورده است.[2]

۵۱. شعیری (متوفی قرن ششم هجری قمری) به این نتیجه دست یافته است: پیامبرﷺ در ۲۸ صفر در سن ۶۳ سالگی در خانهٔ خود وفات یافت، و از عایشه نقل کرده آن غذایی که در غزوهٔ خیبر خورد، اثرش پیوسته رجوع می‌کرد، رگ پشتش پاره شده و از آن درگذشت.[3]

۵۲. ابن اثیر (م۶۳۰ق) تاریخ‌نویس مشهور قرن ششم و هفتم هجری در مجموعه مفصل خود که به *الکامل فی التاریخ* شناخته می‌شود، به مسئلهٔ سمّ خیبر و سپس شهادت پیامبرﷺ بر اثر آن سخن گفته است.[4]

۵۳. ابن ابی الحدید (م۶۵۶ ق) در معروف‌ترین اثر خود یعنی *شرحی بر نهج البلاغه*، روایت مشهور اثر سمّ خیبر در بیماری پیامبرﷺ را آورده است.[5]

موضوع سمّ خیبر در نخستین کتاب‌های نگارش یافته جلوه داشته و هر کتابی و هر نویسنده‌ای در هر تخصصی که به تصنیف دست زده، به آن اشاره کرده است.

کتاب‌های فراوانی که در زمینه‌های مختلف توسط نویسندگان و مؤلفان نگارش یافته، از گذشته‌های دور تا سالیان متمادی از ماجرای مسمومیت پیامبرﷺ در خیبر سخن گفته‌اند و خوشبختانه چنانکه گذشت، اسناد فراوانی در این زمینه باقی مانده است؛ به نظر می‌رسد می‌توان به همین مقدار بسنده کرد.

---

۱. ابن جوزی، *المنتظم فی تاریخ الامم و الملوک*، ج۳، ص ۲۹۷.

۲. ابن جوزی، *تلبیس ابلیس*، ص ۱۶۵.

۳. شعیری، *جامع الاخبار*، ص ۲۰.

۴. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص۲۲۱ و ۲۲۲.

۵. معتزلی، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۰، ص ۲۶۷.

حال با کمال تعجب برخی سخنرانان و مخالفان تأثیر سمّ خیبر اشاره دارند: «تنها از یک فرد، نقل شده رسول خدا ﷺ با سمّ آن زن یهودی از دنیا رفته است، وی ام المؤمنین عایشه بوده است.»[1]

عجیب اینکه این مطلب از دلایل محکم مخالفان تأثیر سمّ خیبر در شهادت رسول الله ﷺ است. خوانندگان گرامی با توجه به اسناد فراوان که در این نوشته گذشت، نادرست‌بودن این ادعا ثابت شده است و نیاز به توضیحی بیشتر دیده نمی‌شود.

برخی به علت مراجعه‌نکردن به منابع تاریخی در این موضوع می‌گویند: ماجرای شهادت رسول خدا ﷺ در منابع تاریخی بازتاب ندارد و به تغییر سال وقوع حوادث دست یازیدند، چنانکه اشاره داشته‌اند: «فاصلهٔ بسیار زیادی از آن زمان تا شهادت رسول خدا ﷺ وجود دارد اما تلاش کرده‌اند تا خیبر را برای توجیه این ماجرا به سمت جلو هول بدهند و تاریخش را به تاریخ شهادت رسول خدا ﷺ نزدیک کنند. مثلاً می‌گویند، خیبر سال پنجم نبوده، ششم هم نبوده، مثلاً هفتم بوده است و یا روایات و نقل‌هایی دارند که مثلاً پیامبر ﷺ فرموده‌اند که سردرد حاصل از مسمومیت آن گوشتی که آن زن یهودی در خیبر به من داد را الان حس می‌کنم و داستان‌هایی ساخته شده است که تبرئه و توجیه راحت‌تر صورت پذیرد.»[2]

با توجه به گزارش‌های تاریخی و همچنین اسناد روایی و حدیثی فراوان در کتب شیعه و اهل سنت که در متن گذشت نیز این ادعا رد می‌شود. اتفاقاً منابع متقدم تاریخی پس از ماجرای مسمومیت رسول خدا ﷺ در خیبر توسط زن یهودی، از شهادت پیامبر ﷺ بر اثر همان سم خبر داده‌اند. از سویی دیگر، وقتی به منابع دستاول نگاهی می‌شود، تقریباً همگی غزوهٔ خیبر را در سال هفتم هجری نگاشته‌اند؛ برای

۱. نورپور، *اثبات شهادت پیامبر اکرم ﷺ و نقدی بر فتوحات پس از ایشان*، ص ۱۵.

۲. کاشانی، حامد، «*رحلت یا شهادت رسول خدا ﷺ*»، رجا نیوز، آبان ۱۳۹۶ش.

مثال، واقدی در ماه صفر و در گفته‌ای دیگر ماه ربیع الاول سال هفتم هجری[1] آورده است؛ ابن هشام در ماه محرم سال هفتم هجری؛[2] ابن سعد در ماه جمادی الاولی سال هفتم هجری؛[3] یعقوبی، در اول سال هفتم هجری[4] و طبری در محرم سال هفتم هجری[5] این رویداد را ذکر کرده‌اند.

برخی از مخالفان تأثیر سمّ خیبر می‌گویند: «اهل سنت مدعی هستند که رسول خداﷺ در خیبر و توسط یک زن یهودی مسموم شده است.»[6] این ادعا که تنها در کتب اهل سنت این گزارش‌ها وجود دارد نیز نادرست است و این در حالی است که در کتب شیعه، به خصوص مسمومیت رسول خداﷺ در خیبر، دارای روایات متعدد و گوناگونی است. منابع حدیثی دستاول، مانند *محاسن* برقی (م ۲۸۰ق)، *بصائرالدرجات* صفار قمی (م۲۹۰ق)، *کافی* کلینی (م۳۲۸ یا ۳۲۹ق)، *قرب الاسناد* حمیری وحتی کتب قرون بعدی مانند: *روضه الواعظین* از فتال نیشابوری (م۵۰۸ق)، *قصص الانبیاء و الخرائج و الجرائح* راوندی (م ۵۷۳ق) و *جامع الاخبار* شعیری آن را گزارش کرده‌اند. همان طور که تاکنون گذشت، محدثان، مفسران و به ویژه راویان ثقهٔ شیعه این گزارش مشهور را نقل کرده‌اند.

گزارشی ضعیف که تنها یک سلسله سند دارد و به ابوهریره می‌رسد و در برخی کتب روایی و بعضاً تاریخی دیده می‌شود و اشکالات عمده‌ای دارد، از دیگر دلایل

---

۱. واقدی، *المغازی*، ج۲، ص۶۳۴.

۲. ابن هشام، *السیره النبویه*، ج۲، ص۳۲۸.

۳. الهاشمی البصری، *طبقات الکبری*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، ج۲، ص ۱۰۴.

۴. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج۲، ص۵۶.

۵. طبری، *تاریخ الامم و الملوک*، ج۳، ص۹.

۶. رک: یزدانی، *ویژه برنامه روزهای غریبی*، ۰۸ / ۰۹ / ۹۵ به عبارت دیگر ۱۱/۲۸ /۲۰۱۶.

مخالفان تأثیر سمّ خیبر در شهادت پیامبرﷺ است.[1] این ادعا که ابوهریره فردی مفسد در حدیث بوده و نباید به اقوال و نقل‌های او اعتماد کرد، درست است اما چنانکه در این مقاله گذشت، اسناد فراوان و گوناگونی با افراد مختلف آن را به صورتی دیگر و کامل‌تر بیان کرده‌اند و نباید این همه سند که برخی قابل تأمل و به گفتهٔ بعضی مخالفان، معتبرند،[2] نادیده گرفته شوند. از این رو، بهتر دیده شد به طور دقیق‌تر به مقایسهٔ گزارش‌های این متن با تک‌روایت‌های ضعیف در این موضوع نگاهی شود.

۲. مقایسهٔ این دسته از روایات با سایر گزارش‌های ضعیف

تفاوت‌های مهم و عمده‌ای میان این دسته از روایات با گزارش‌های ضعیفی که در برخی کتب مانند *تفسیر منسوب به امام حسن عسکری*ؑ یا تک‌روایت ابوهریره و تک روایت کتاب *امالی* شیخ صدوق وجود دارد که در اینجا به مواردی اشاره خواهد شد.

۱. به طور کلی وجود گزارش‌ها و روایت‌های گوناگون با سلسله اسناد متفاوت دربارهٔ واقعه‌ای تاریخی غالباً یکی از نشانه‌های صحت آن موضوع تاریخی است. چنانکه ملاحظه شد، این دسته روایات برخلاف گزارش‌های کتاب *تفسیر منسوب به امام حسن عسکری*، *امالی* شیخ صدوق و گزارش ابوهریره در کتب اهل سنت و برخی کتب تاریخی چنین خصوصیتی را ندارد.

۲. به طور کلی، قدمت یک گزارش، خود، از دیگر ویژگی‌های صحت گزارش می‌تواند محسوب شود و چنانکه گذشت، قدیمی‌ترین نوشته‌ها در تاریخ و کتب

---

۱. مرحوم سیدجعفرمرتضی عاملی اشکالات زیادی از تک روایت ابوهریره، همچنین گزارش کتاب تفسیرمنسوب به امام حسن عسکریؑ و روایت کتاب امالی شیخ صدوق گرفته‌اند که خوانندگان گرامی می‌توانند به جلد ۳۳ کتاب *الصحیح من سیره النبی الاعظم* مراجعه کنند.

۲. عاملی، *الصحیح من سیره النبی الاعظم*، ج ۳۳، ص ۱۶۹.

لغت، مانند *سیره ابن اسحاق* (م۱۵۱ق) و خلیل بن احمد فراهیدی (م۱۷۵ق) در کتاب *العین* از آن یادکرده‌اند.

۳. گستردگی یک ماجرا در انواع علوم، به خصوص تاریخ، لغت، کلام، حدیث، تفسیر، نجوم و ...، برخلاف تک گزارش‌های پر اشکال و مشکوک دربارهٔ موضوع مسمومیت پیامبرﷺ را باید از دیگر تفاوت‌های مهم دانست.

۴. از سویی دیگر، موضوع مسمومیت رسول خداﷺ توسط زن یهودی را علاوه بر منابع تاریخی، منابع روایی شیعه و اهل سنت با گرایش‌های مختلف فکری و مذهبی گزارش کرده‌اند و این‌گونه نیست که خاص یک گروه فکری و عقیدتی باشد.

۵. چنانکه گذشت، بسیاری از گزارش‌های این متن، با کتب تاریخی سازگار و همصداست. در صورتی که این ویژگی را تک روایت‌های مشکوک و کتبی نامعتبر، مانند *تفسیر منسوب به امام عسکری*ؑ ندارند.

۶. ویژگی دیگر، وجود راویان ثقه و اصحاب برجسته در این دسته از روایات مانند: جابربن عبدالله انصاری، عمار بن یاسر، ابن عباس، معمربن خلاد، ابوبصیر اسدی، عبدالله بن میمون قداح و کعب بن مالک برخلاف تک گزارش‌های پر اشکال و مشکوک دربارهٔ موضوع مسمومیت پیامبرﷺ است که به آنها اشاره شد.

۷. از خصوصیات دیگر این دسته روایات، این است که گزارش‌ها یکدیگر را کامل می‌کنند و می‌توان گفت مکمل یکدیگرند و تعارضی با هم ندارند.

۸. برخی مخالفان موضوع تأثیر سمّ خیبر در شهادت پیامبرﷺ با وجود اینکه به بعضی گزارش‌ها ایراداتی گرفته‌اند اذعان دارند که برخی روایات معتبرند.

۹. وجود بیش از بیست نفر در صدر سلسله اسناد گوناگون کتب تاریخی و حدیثی شیعه و اهل سنت در این دسته از گزارش‌ها برخلاف سایر روایات ضعیف، از دیگر اختلافات مهم در مقایسه آنهاست.

۱۰. وجود نام پنج تن از امامان شیعه در صدر برخی اسناد به طوری که امیرالمؤمنین

حضرت علی﵇، امام حسین﵇، امام صادق﵇، امام کاظم﵇ و امام رضا﵇، این دسته روایات را نقل کرده‌اند. این ویژگی خاص در سایر گزارش‌های ضعیف و مشکوک نیست.

۱۱. از دیگر ویژگی‌های مهم این دسته از روایات، متواتربودن آنهاست؛ زیرا اصحاب پیامبرﷺ، تابعان، تابعانِ تابعان و سپس سایر علمای شیعه از مشایخ خود در طبقات مختلف روایی آن را نقل کرده‌اند و همچنین این خصوصیت در روایات اهل سنت نیز وجود دارد.

۱۲. با نگاهی دقیق به روایات مشکوک در این مورد خاص تاریخی، به خصوص روایت کتاب *تفسیر منسوب به امام حسن عسکری*﵇ روشن می‌شود که جاعلان خواسته‌اند برای امیرالمؤمنین﵇ یک فضیلت سازی انجام دهند؛ درحالی که فضایل حضرت علی﵇ به‌اندازه‌ای والا و خیره‌کننده است که نیازی به ساختن گزارش از روی روایات گوناگون وجود ندارد و چه‌بسا پیش آمده است که موجب نتیجه‌ای معکوس شده و متأسفانه در این مسئلهٔ تاریخی شاهد این امر بوده‌ایم.

در پایان این مقایسه میان گزارش‌های تاریخی با روایات ساختگی باید اشاره داشت این نکات صرفاً موارد برجسته و آشکار در این مبحث است و به طور یقین هر پژوهشگر و خوانندهٔ تیزبینی می‌تواند موارد دیگری را نیز به اینها اضافه کند. تفاوت گزارش‌های صحیح از اخبار جعلی نیز با دقت به همین موارد روشن می‌شود.

نتیجه‌گیری

همان‌طور که بیان شد، برخی مخالفان تأثیر سمّ خیبر در شهادت پیامبرﷺ بدون درنظرگرفتن روایات کتب حدیثی شیعه و همچنین اسناد فراوان که در منابع تاریخی متقدم و همچنین روایی اهل سنت وجود دارد، ادعاهایی را مطرح کرده بودند؛ برخی، فقط عایشه را راوی سمّ خیبر می‌دانستند و بعضی از سخنرانان و خطیبان تنها از روایات اهل سنت یاد کرده و این‌گونه تصور کرده بودند که در کتب شیعه چنین گزارش‌هایی وجود ندارد! در این مقاله ثابت گردید اسناد و گزارش‌ها به چه میزان و حجم در خور توجهی وجود دارد. برای اعتبار و در خور تأمل‌بودن این گزارش‌ها، مقایسه‌ای میان این دسته با تک‌روایات ضعیف صورت گرفت و مشخص شد ادعاهای بیان شده از سوی مخالفان این موضوع نادرست است.

پی‌نوشت‌ها

۱. تک‌روایت ابوهریره

گزارش شده ابوهریره گفت:

«چون خیبر فتح شد، گوسفندی مسموم به رسول خدا ﷺ هدیه شد؛ فرمود: یهودیانی که اینجا هستند جمع کنید؛ سپس به یهودیان فرمود: از شما دربارهٔ یک چیز می‌پرسم...تا اینکه فرمود: آیا در این گوسفند سم ریختید؟ گفتند: آری؛ فرمود: چه چیزی شما را به این کار واداشت؟ گفتند: خواستیم که اگر دروغگو باشی از دست تو راحت شویم و اگر پیغمبر باشی، به تو زیان نخواهد رسید.»[1]

این نقل از این نظر مورد توجه است که به گفتهٔ یهودیان، چون پیامبر بر حق بود، آسیبی به ایشان نرسیده است. پس سمّ خیبر نمی‌تواند عامل شهادت رسول الله ﷺ باشد.

۲. روایت سمّ خیبر در *تفسیر منسوب به امام عسکری* ؑ

خلاصه‌ای از گزارش سمّ خیبر در کتاب *تفسیر منسوب به امام عسکری* ؑ بدین صورت است:

«چون حضرت رسول خدا ﷺ از جنگ خیبر به سوی مدینه معاودت کرد، زنی یهودی ... گوسفندی برای آن حضرت هدیه آورد و آن را به زهر آلوده بود؛ رسول خدا ﷺ فرمود: این چیست؟... حضرت و براء بن معرور و علی بن ابی طالب ؑ نشسته بودند ... براء بن معرور دست دراز کرد و لقمه‌ای از آن برداشت و به دهان گذاشت. حضرت علی ؑ فرمود: ای براء به رسول خدا ﷺ تقدم نکن... به امر رسول خدا ﷺ بخوری ایشان ضامن سلامتی تو خواهد بود ... دست گوسفند به سخن درآمد و به زبان فصیح گفت: ای رسول الله، نخور مرا به زهر آلوده‌اند ... پس حضرت ده تن

۱. بخاری، *صحیح بخاری*، ج۴، ص۹۹.

از نیکان صحابه را طلبید مانند: سلمان، ابوذر، مقداد، عمار، صهیب، بلال و حضرت امیر علی‌ؑ حاضر بود و فرمود: بنشینید؛ سپس دست مبارک خود را بر آن گوسفند بریان گذاشت و فرمود: "بسم الله الشافی، بسم الله الکافی، بسم الله المعافی؛ بسم الله الذی لایضر مع اسمه شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع العلیم." فرمود: به نام خدا بخورید و خودش هم تناول کرد و همه خوردند... جنازه براء بن معرور را آوردند که رسول خداﷺ بر او نماز بخواند. ایشان فرمود: حضرت علی‌ؑ کجاست؟ گفتند به قبا رفته است، نشست نماز نخواند و گفت تا علی‌ؑ حاضر نشود نماز نکنم»

با توجه به اینکه از نظر نگارنده این گزارش بدین‌صورت تنها در این کتاب آمده و انتساب این کتاب به امام حسن عسکری‌ؑ مردود است و تفاوت‌های زیادی با دسته‌روایت‌ها و گزارش‌های دیگر دارد، ازاین‌رو روایت مندرج در این کتاب مردود است و نمی‌تواند مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

۳. روایت کتاب *الامالی* شیخ صدوق

«یهودیان آمدند به نزد زنی از ایشان که او را عبده می‌گفتند. به او گفتند می‌دانی محمد رکن بنی اسرائیل را شکست و دین یهود را خراب کرد و بزرگان ما این زهر را به قیمت بالایی خریده‌اند، پاداش زیادی می‌دهند که این زهر را به او به خورانی. عبده پذیرفت گوسفندی را به زهر آلوده و بریان کرد و رؤسای یهود را در خانه خود جمع کرد و به نزد حضرت آمد و گفت: ای محمد، می‌دانی که من همسایه ام... می‌خواهم که تو با اصحاب خود خانه من را مزین کنی ... پیامبرﷺ با امام علی‌ؑ، ابودجانه، ابو ایوب، سهل بن حنیف و گروهی از مهاجران ... داخل منزل آن زن شدند ... چون آن گوسفند را نزدیک حضرت گذاشتند، کتف آن به سخن درآمد: ای محمد! از من نخور که مرا با سم بریان کرده‌اند. پیامبر عبده را طلبید و فرمود: چه چیز تو را باعث شد قصد جان من را کردی ؟ ... دعایی حضرت خواند ... و فرمود:

بخورید و سپس حجامت کنید.»[1]

این گزارش با این کیفیت و جزییاتی که دارد تنها در کتاب امالی با یک سند ذکر گردیده و صاحب *روضه الواعظین*[2] و همچنین *الثاقب فی المناقب*[3] از همین اثر شیخ صدوق گزارش کرده و به تبع آن در *بحارالانوار* و سایر کتب آمده است.

با توجه به اینکه این روایت با سایر گزارش‌های فراوان دیگر اختلاف زیادی دارد نمی‌تواند در جریان شهادت رسول الله ﷺ مورد توجه قرار گیرد؛ در نتیجه مانند دو روایت قبلی کنار گذاشته می‌شود.

۴. حضین بن منذر (ابوساسان)

حضین بن منذر، ابوساسان کنیه داشت. در جنگ صفین پرچمدار لشکر علی ؑ بود. در آن هنگام جوانی نوزده‌ساله بود، در واقعهٔ صفین گزارشی بدین گونه آمده است:

«حضین بن منذر- که آن روز نوجوانی بود- با پرچم خود پیشروی می‌کرد. سدّی گفت: پرچمش به رنگ سرخ بود. علی را پیشروی و پایداری دلیرانه او خوش آمد و (به شعر) گفت:

لمن راية حمراء يخفق ظلّها اذا قيل قدّمها حضين تقدّما

پرچم سرخی که سایه‌اش به اهتزاز در آمده از آن کیست؟- که چون گویی آن را پیش بر، حضین پیش می‌بردش.»

آن را در میانه صفوف پیش می‌برد، بدانجا که گودال های پر خطر است، و مرگ می‌بارد و خون می‌فشاند. چون بزرگ روز نبرد در رسد او را بینی که دلیرانه از عزّت و شرف دفاع می‌کند.[4]

---

۱. شیخ صدوق، *امالی*، ص۲۲۴ و ۲۲۵.

۲. فتال نیشابوری، *روضه الواعظین و بصیره المتعظین*، ج۱، ص۶۱.

۳. طوسی، *الثاقب فی المناقب*، ص۸۱ و۸۲.

۴. منقری کوفی، *پیکار صفین*، ص ۳۹۲.

فهرست منابع

۱. آبی، ابوسعد (منصور بن حسین الرازی)، *نثر الدر فی المحاضرات*، المحقق: خالد عبدالغنی محفوظ، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.

۲. ابن ابی شیبه، ابوبکر عبدالله بن محمد، *المصنف فی الاحادیث و الآثار*، محقق کمال یوسف الحوت، ریاض: مکتبه الرشد، ۱۴۰۹ق.

۳. ابن اثیر، علی بن محمد، *اسد الغابه*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ق.

۴. ابن اسحاق، *سیرت رسول الله*، ترجمه ابومحمد رفیع الدین قاضی ابرقوه، تهران: وزارت ارشاد، ۱۳۷۷ش.

۵. ابن انباری، ابوبکرمحمدبن قاسم، *الزاهر فی معانی کلمات الناس*، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.

۶. ابن‌جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن‌بن‌علی، *المنتظم في تاريخ الامم والملوک*، تحقیق محمد و مصطفی عبدالقادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۲ ق.

۷. ـــــــــــــــــ، *تلبیس ابلیس*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۱ق.

۸. ابن‌حبان، *الثقات*، تحقیق محمد عبدالمعیدخان، حیدرآباد دکن: دائره المعارف العثمانیه، ۱۳۹۳ق.

۹. ـــــــ، *السیره النبویه و اخبارالخلفاء*، صححه و علق علیه الحافظ السیدعزیز بک و جماعه من العلماء، بیروت: الکتب الثقافیه، ۱۴۱۷ق.

۱۰. ابن عبدربه، *العقد الفرید*، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۴ق.

۱۱. ابن فارس، احمد، *معجم مقاییس اللغه*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.

۱۲. ابن معین، ابوزکریا یحیی، *تاریخ ابن معین*، محقق: احمد محمد نورسیف، دمشق: دار المامون للتراث، بی‌تا.

۱۳. ابن هشام، ابومحمد عبدالملک، *السیره النبویه*، بیروت: دارالمعرفه، بی‌تا.

۱۴. اربلی، علی بن عیسی، *کشف الغمه فی معرفه الائمه*، ترجمه علی بن حسین زواره‌ای، محقق: ابراهیم میانجی، تهران: انتشارات اسلامیه، ۱۳۸۲ش.

۱۵. اشعری، ابوالحسن، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، ویسپادن: فرانس شتاینر، ۱۴۰۰ق.

۱۶. الامام ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام ، *التفسیرالمنسوب الي الامام الحسن العسکري*، قم: مدرسه الامام المهدی (عج)، ۱۴۰۹ق.

۱۷. اندلسی، ابن حزم، *المحلی بالآثار*، محقق شاکر احمد محمد، بیروت: دار الجیل، بی‌تا.

۱۸. ــــــــــــــ ، *جمهره انساب العرب*، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ق.

۱۹. اندلسی، قاضی عیاض، *الشفاء بتعریف حقوق المصطفی*، عمان: دار الفیحاء، ۱۴۰۷ق.

۲۰. بخاری، ابوعبدالله محمدبن اسماعیل، *الادب المفرد*، بیروت: موسسه الکتب الثقافیه، ۱۴۰۶ق.

۲۱. ــــــــــــــ ، *صحیح بخاری*، محقق: محمد زهیربن ناصر الناصر، بیروت: دارطوق النجاه، ۱۴۲۲ق.

۲۲. البرقی، احمدبن محمدبن خالد، *المحاسن*، تحقیق جلال الدین محدث، قم: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ق.

۲۳. بلاذری، احمدبن یحیی، *انساب الاشراف*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ق.

۲۴. بلاغی، محمدجواد، *رساله حول التفسیر منسوب الی الامام العسکری* علیه السلام، نور علم، دی۱۳۶۴ش، شماره سیزدهم.

۲۵. البیهقی، ابوبکراحمدبن حسین، *دلائل النبوه و معرفه الاحوال صاحب الشریعه*، تحقیق عبدالمعطی قلعجی، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۵ق.

۲۶. تاری، جلیل، *چگونگی ارتحال پیامبر اکرم* صلی الله علیه و آله *شهادت یا وفات؟*، تاریخ اسلام

در آینه پژوهش، سال هفدهم، شماره دوم، پاییز و زمستان، ۱۳۹۹ش.
۲۷. التستری، محمدعلی، *الاخبار الدخیله*، تهران: المکتبه صدوق، ۱۳۴۸ش.
۲۸. حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله (المعروف بابن البیع)، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیه، الطبعه الأولی، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۰م.
۲۹. حمیری، ابوالعباس عبدالله بن جعفر، *قرب الاسناد*، قم: مؤسسه آل البیت علیهم‌السلام ، ۱۴۱۳ق.
۳۰. خویی، سید ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، قم: مطبعه الآداب، ۱۴۰۳ق.
۳۱. الدارمی، ابومحمد عبدالله بن عبدالرحمن، *مسند الدارمي المعروف بسنن الدارمي*، محقق نبیل هاشم الغمری، بیروت: دار البشائر، ۱۴۳۴ق.
۳۲. دینوری، ابن قتیبه، *الشعر و الشعراء*، قاهره: دار الحدیث، ۱۴۲۳ق.
۳۳. ـــــــ ، *المعارف*، تحقیق: ثروت عکاشه، القاهره: الهیئه المصریه العامه للکتاب، ۱۹۹۲م.
۳۴. ـــــــ ، *تاویل فی مشکل القرآن*، بیروت: دار الکتب العلمیه، بی‌تا.
۳۵. ـــــــ ، *تاویل مختلف الحدیث*، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۶ق.
۳۶. ذهبی، شمس‌الدین ابوعبدالله، *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام*، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۰۹ق.
۳۷. ـــــــــــــ ، *سیر اعلام النبلاء*، القاهره: دار الحدیث، ۱۴۲۷ق.
۳۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی الفاظ القرآن*، بیروت: دار القلم و الدار الشامیه، ۱۴۱۶ق.
۳۹. راوندی، قطب الدین سعیدبن هبه الله، *الخرائج والجرائح*، قم: مدرسه الامام المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف، ۱۴۰۹ق.
۴۰. ـــــــــــــ ، *قصص الانبیاء علیهم‌السلام*، تحقیق غلامرضا عرفانیان یزدی،

مشهد: مرکز پژوهش‌های اسلامی، ۱۴۰۹ق.
۴۱. زمخشری، جارالله محمودبن عمر، *الفائق فی غریب الحدیث*، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ق.
۴۲. ــــــــــــــــــ ، *تفسیرکشاف*، بیروت: دار المعرفه، بی‌تا.
۴۳. السجستانی، ابی داود سلیمان بن الاشعث، *سنن ابی داود*، تحقیق شعیب الارنووط و محمد کامل قره بللی، بیروت: دار الرساله العالمیه، ۱۴۳۰ق.
۴۴. الشعیری، محمدبن محمد، *جامع الاخبار*، قم: انتشارات رضی، ۱۴۰۵ق.
۴۵. الشیبانی، ابن حنبل، *مسند الامام احمدبن حنبل*، محقق احمد محمد شاکر، القاهره: دار الحدیث، ۱۴۱۶ق.
۴۶. صفار قمی، محمدبن حسن بن فروخ، *بصائر الدرجات في فضائل آل محمد* ﷺ ، تصحیح حاج میرزا محسن کوچه باغی تبریزی، قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
۴۷. طبرانی، سلیمان بن احمد، *معجم الاوسط*، القاهره، دارالحرمین، ۱۴۱۵ق.
۴۸. ــــــــــــــــــ ، *معجم الکبیر*، بی‌جا: بی‌نا، بی‌تا.
۴۹. طبرسی، احمدبن علی، *الاحتجاج علی اهل اللجاج*، تصحیح: محمدباقر خرسان، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۵۰. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان في تفسیرالقرآن*، تهران: انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۷۲.
۵۱. طبری، محمدبن جریربن یزید، *تاریخ الامم و الملوک* (تاریخ الطبری)، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ق.
۵۲. طوسی، ابن حمزه، *الثاقب في المناقب*، تحقیق نبیل رضا علوان، قم: انصاریان، ۱۴۱۹ق.
۵۳. طوسی، ابوجعفرمحمدبن حسن، *اختیار معرفه الرجال (المعروف برجال الکشي)*،

مشهد: دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ق.
۵۴. ـــــــــــــ ، *رجال الطوسي*، قم: موسسه النشرالاسلامی، ۱۳۷۳ش.
۵۵. عاملی، سیدجعفرمرتضی، *الصحیح من سیره النبی الاعظم*ﷺ، قم: دار الحدیث، ۱۳۸۵ش.
۵۶. العجلی، ابوالحسن احمدبن عبدالله بن صالح، *معرفه الثقات من رجال اهل العلم و الحدیث*، محقق عبدالعلیم عبدالعظیم البستوی، مدینه: مکتبه الدار، ۱۴۰۵ق.
۵۷. عسقلانی، ابن حجر، *تهذیب التهذیب*، هند: دائره المعارف النظامیه، ۱۳۲۶ق.
۵۸. العصفری، ابن خیاط، *تاریخ خلیفه*، محقق فواز، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
۵۹. حلی، حسن بن یوسف بن مطهر، *خلاصه الاقوال*، بی‌جا: نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ق.
۶۰. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، *روضه الواعظین و بصیره المتعظین*، قم: انتشارات رضی، ۱۳۷۵ش.
۶۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، *کتاب العین*، قم: انتشارات هجرت، ۱۴۱۰ق.
۶۲. قزوینی، ابن ماجه، *السنن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۵ ق.
۶۳. قشیری‌نیشابوری، مسلم‌بن‌حجاج، *صحیح مسلم*، بیروت: دارالفکر، بی‌تا.
۶۴. قمی، محمدبن علی‌بن حسین‌بن بابویه (شیخ صدوق)، *الاعتقادات*، قم: المؤتمر العالمی للشیخ مفید، ۱۴۰۴ق.
۶۵. قمی، محمدبن علی‌بن حسین‌بن بابویه (شیخ صدوق)، *الامالي*، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ش.
۶۶. کراجکی، محمدبن علی، *کنز الفوائد*، تحقیق: عبدالله نعمه، قم: دار الذخائر، ۱۴۱۰ق.
۶۷. کلینی، محمدبن یعقوب، *الکافي*، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۲ ش.
۶۸. مرزوقی اصفهانی، ابوعلی احمدبن محمد، *الازمنه و الامکنه*، بیروت: دار الکتب

العلمیه، ۱۴۰۱۷ق.
۶۹. المسعودی، علیبنحسین، *التنبیه و الاشراف*، القاهره: دار الصاوی، بی تا.
۷۰. النجاشی، ابوالعباس احمدبن علی، *رجال النجاشی*، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
۷۱. نسائی، أبوعبد الرحمن أحمد بن شعیب، *السنن الکبری*، حققه و خرج أحادیثه: حسن عبد المنعم شلبی، بیروت: موسسه الرساله، ۱۴۲۱ق.
۷۲. نور پور، میلاد؛ علیخانی نژاد، طاهره، *اثبات شهادت پیامبر اکرمﷺ و نقدی بر فتوحات پس از ایشان*، تهران: امید کویر، ۱۴۰۱ش.
۷۳. نوری، حسین، *مستدرک الوسائل*، قم: موسسه آل البیت علیهم‌السلام ، بی‌تا.
۷۴. الهاشمی البصری، ابن سعد، *الطبقات الکبری*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: فرهنگ و اندیشه، ۱۳۷۴ش.
۷۵. الهروی البغدادی، ابوعبید قاسم بن سلام، *غریب الحدیث*، محقق: محمد عبدالمعیدخان، حیدرآباد دکن: دائره المعارف الاسلامیه، ۱۳۸۴ق.
۷۶. واقدی، محمدبن عمر، *المغازی*، بیروت: اعلمی، ۱۴۰۹ق.
۷۷. ــــــــــــ، *مغازی تاریخ جنگ‌های پیامبرﷺ*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۹ش.
۷۸. الیعقوبی، احمدبن ابی یعقوب (ابن واضح)، *تاریخ الیعقوبی*، قم: اهل بیت علیهم‌السلام، بی‌تا.
۷۹. الیمانی الصنعانی، ابوبکر عبدالرزاق بن همام بن نافع، *المصنف*، محقق: حبیب الرحمن الاعظمی، بیروت: مکتب الاسلامی، ۱۴۰۳ق.

نقش خدا در تقویت مؤمنان و خنثی‌سازی توطئهٔ شیاطین

سوسن عرفانیان آسیائی[1]

چکیده

یکی از دغدغه‌های مؤمنان در فتنه‌ها، تاب‌آوری ایمان مؤمنان و مخصوصاً جوانان است که راهکار حفظ ایمان در فتنه‌ها چیست؟ خداوند در قرآن بارها از حضور میدانی و لحظه به لحظهٔ خود در جوامع بشری سخن می‌گوید. یکی از موارد در سورهٔ حج در بازهٔ آیات ۴۹ تا ۵۴ از برنامهٔ انبیا برای رشد جامعه سخن می‌راند که با کارشکنی شیاطین برای بی‌اثرکردن برنامهٔ انبیا مواجه می‌شوند. خدا خبر از تحقق‌نیافتن نقشهٔ آنان می‌دهد و وجود القائات شیطان را فتنه‌ای می‌داند تا به وسیلهٔ آن بیماردلان و سنگدلان افشا شوند تا مؤمنان به کارگردانی خدا ایمان بیاورند و اطمینان پیدا کنند که هدایتگری قلوب مؤمنان فقط دست خداست که آنها در فتنه‌ها نه‌تنها ریزش نکنند بلکه صاحب رشد و بصیرت شوند.

واژگان کلیدی: فتنه، شقاق، تخبت، ایمان، بصیرت.

۱. کارشناس مامایی.

مقدمه

در این مقاله، به بررسی و تحلیل فتنهٔ اخیر دشمنان اسلام در اغتشاشات دی‌ماه سال ۱۴۰۴ با استفاده از آیات سورهٔ حج پرداخته می‌شود. در این آیات خداوند به موضوع فتنه از منظر ربوبیت اجتماعی الهی پرداخته و می‌فرماید: خداوند در جریان فتنه سه هدف را دنبال می‌کند:

۱. شناخت منافقان که خود را در صفوف مؤمنان پنهان کرده بودند (قاسیة قلوبهم)؛

۲. شناخت افراد ضعیف الایمان (بیماردلان)؛

۳. ایمان‌افزایی مؤمنان.

با چنین نگرشی می‌توانیم با ایمان ارتقایافته، به سلامت از فتنه خارج شویم و با بصیرت به‌دست‌آمده، از فتنه‌های آتی که در اثر بی‌بصیرتی مردم پدید می‌آید، جلوگیری کنیم.

۱. ربوبیت اجتماعی خداوند در سورهٔ حج

سورهٔ حج با ۷۸ آیه در جزء ۱۷ قرآن واقع و در مدینه نازل شده است. در این سوره تأکید بر پذیرش ربوبیت اجتماعی خداوند است؛ چون چنین مدیریتی همواره حاکم بر هستی است. بر اساس نگرش قرآنی، همان‌طور که خداوند در طبیعت حضور میدانی دارد و آن‌به‌آن و لحظه‌به‌لحظه امور را مدیریت می‌کند، تمامی امور انسان‌ها و اجتماعات را خود بر اساس قوانینی که هیچ تغییر و جابجایی در آن راه ندارد، با مدیریت در لحظهٔ خود انجام می‌دهد.

تصمیمات خداوند دربارهٔ اقوام ممکن است هزارساله باشند و در طول هزار سال به اجرا درآیند. در آیهٔ هشتم سورهٔ انفال خداوند به این موضوع اشاره فرموده که ﴿لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ﴾ خداوند به‌تدریج حق را محقق و باطل را نابود می‌کند. پس تأخیر در وعدهٔ خدا خلف وعده نیست و عجلهٔ ما برای دیدن وعده و تصمیم خدا راستی‌آزمایی تحقق وعده‌های خداست. خداوند با بیان نمونه‌های اقوام هلاک‌شده و

نجات مؤمنان آنان، راه هرگونه تردید را بر انسان می‌بندد که وعدهٔ خدا شدنی است و لزومی ندارد خداوند با نشان‌دادن وعدهٔ قبل از زمان خودش ما را قانع کند.

۲. تحقق وعدهٔ الهی و محال‌بودن خلف وعده

مؤمن باید ایمان داشته باشد که خلف وعدهٔ خدا محال است؛ لذا در آیهٔ ۴۹ سورهٔ مبارکهٔ حج خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ﴾

ای پیامبر، به کسانی که خدا را در میدان عمل ناکارآمد جلوه می‌دهند و می‌خواهند برنامه‌های الهی را به شکست بکشانند، بگو: ای مردم! من فقط هشداردهندهٔ آشکار هستم؛ برنامهٔ خدا بر عذاب مجرمان را بیان می‌کنم، خداوند اجرا می‌کند. درمقابل، در آیهٔ بعد می‌فرماید:

﴿فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾

کسانی که ایمان به وعدهٔ خدا در تقویت مؤمنان دارند و طبق دستور خدا وظایف مؤمنانهٔ خود را انجام می‌دهند، خدا به آنها توسعهٔ ظرفیت ویژه برای انجام اعمال صالح می‌دهد و روزی کریمانه نصیبشان می‌شود.البته طبق آیهٔ

﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ﴾[1]

یاری خداوند با شرط انجام وظیفهٔ مؤمنان (یاری دین خدا) است.

۳. ناکام‌کردن توطئهٔ دشمنانِ اهل عجز

در آیهٔ بعد، خداوند خطاب به کسانی که تمام توان خود را هزینه می‌کنند تا سنت‌های الهی در عرصهٔ اجتماعی را به عجز در بیاورند، می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ﴾

کسانی که تلاش می‌کنند نقشه‌های هدایتی‌تربیتی پیامبر ﷺ و تعالیم الهی (احکام)

۱. . سورهٔ محمد، آیهٔ ۷.

را به عجز در بیاورند و در میدان عمل پیامبر را ناکارامد جلوه دهند، یاران آتش‌اند. نحوهٔ عملکرد آنان به این شکل است که:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى﴾

قبل از تو (پیامبر) هیچ رسول (راهبری اجرایی) و هیچ نبی (راهبری علمی) نفرستادیم مگر هر زمان که هدف‌گذاری تربیتی و هدایتی در راستای برنامه‌های الهی برای قوم خویش کردند.

﴿أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَتِهِ﴾

شیطان در هدف‌گذاری فرستادهٔ خدا القا می‌کند که به هدف عالی نرسد. به گمان خود می‌خواهند رسول را در راهبری برنامه‌های خدا درمانده کنند. این القائات شیطان می‌تواند به صورت‌های مختلف باشد؛ ازجمله: شبهه‌افکنی، غرق‌کردن در دنیاگرایی توسط موسیقی و فیلم، تهدید و تحریم مؤمنان در راستای متزلزل‌کردن آنان از زندگی مؤمنانه که توسط دشمنان دین (پیروان شیطانند) صورت می‌گیرد.

﴿فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ﴾

پس خدا وارد می‌شود و القائات (نقشه‌های) شیطان را از بین می‌برد. توجه به این نکته که نسخ خداوند مضارع آمده، تدریجی و همیشگی‌بودن را می‌رساند.

﴿ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ﴾

سپس خدا سنت‌های خود را در عرصهٔ اجتماع محکم می‌کند. درمقابلِ کارهای دشمن که سطحی است و موج هیجان تولید می‌کند، کار خدا با ثبات و احکام و قوانینش در عمق جامعه نفوذ پیدا می‌کند.

﴿وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾

و خداوند آگاه به امور انبیا و رسل و دشمنان آنهاست و مواضع حکیمانه دارد و بر اساس مصلحت عمل می‌کند (ازبین‌بردن القائات شیطان برای ناکام‌کردن اهداف انبیا، قانونی است که خدا قرار داده). دشمن برای دوری جوانان ما از معنویات هزینه گزاف می‌کند. خداوند با هدایتگری قلوب (به وسیلهٔ کارهای فرهنگی توسط مؤمنان

دغدغه مند) جوانان را با عشق در اعتکاف‌ها و مراسم عزاداری اهل بیت علیهم‌السلام و شرکت در راهپیمایی اربعین و... حاضر می‌کند.

۴. فتنه؛ آزمون سخت برای بیماردلان و سنگدلان

خداوند القائات شیطان را وسیلهٔ آزمون سخت برای افشای بیماردلان و سنگ دلان قرار داده است. فتنه، آزمون سخت است که در عرصهٔ تعاملات فرد، در خانواده، اجتماع یا سیاست رخ می‌دهد. شاخصهٔ آن اختلاط حق و باطل است که منجر به اختلاف و در نتیجه اختلال نظام می‌شود. این فتنه‌ها برای غربال گری در جامعه است. در ادامهٔ آیات خداوند متعال می‌فرماید:

﴿لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ﴾

فرق قلب مریض با قلب سنگ در این است که قلب مریض آثار حیات دارد ولی بیمار است. مؤمنی که اعتماد به دشمنان دارد و امید به گره‌گشایی آنان، لذا در حد شایعه‌پراکنی به کمک آنان می‌آید. ولی سنگدل بدتر از قلب مریض است؛ قلب او مرده (آثار حیات (ایمان) در او نیست) و حاضر است در راستای کمک به رسیدن دشمنان به اهدافشان، دست به کشتار بزنند.

نقطهٔ مشترک بیماردلان و سنگدلان، ظلم آنان است:

﴿وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾

قطعاً آنان‌که ظلم به خود و جامعه کردند، نسبت به رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و جامعهٔ اسلامی از هر لحاظ (فردی، اجتماعی و سیاسی) مرزشان را جدا کردند؛ آن قدر فاصله گرفتند که جبههٔ جدایی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را رواج دادند.

«شقاق»، از شقه‌کردن گرفته شده است؛ مراد، جدایی سراسری فردی و اجتماعی و سیاسی از تعالیم وحیانی است. جریان اغتشاشات در کشورمان مثالی روشن برای این آیه است. شایعه‌پراکن‌ها، بیماردلان و آنان که دست به کشتار و آتش زدن اموال مردم زدند، جزو سنگدلان بودند.

۵. هدف نهایی فتنه: روشن‌شدن حق و تثبیت وعده‌ها

اگر انسان با نگاه اجتماعی و تاریخی به قرآن بنگرد، عظمت تحلیل سنت اجتماعی و راهبری خدا را در تحولات سیاسی و تاریخی درک می‌کند. این فتنه‌ها می‌رساند که کار دست خداست و خدا به عجز در نمی‌آید و کارگردان اصلی اوست:

﴿وَلِيعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ﴾

و برای اینکه کسانی که به آنها علم داده شده است (علم به وعده‌های خدا که در قرآن آمده) بدانند قطعاً واقعیتی که اتفاق افتاد (ازبین‌رفتن القائات شیطان و تحقق اهداف پیامبر) حقی (قطعاً محقق می‌شود) است از طرف پروردگار تو که کارگردانی عالم در دست اوست.

۶. ایمانِ مؤمنان؛ افزایش بصیرت و آرامش در فتنه

خداست که بر دشمن پیروز می‌شود و اوست که نقشه‌های آنان را نقش بر آب می‌کند. همه باید بفهمند کار دست خداست.

﴿فَيؤْمِنُوا بِهِ﴾

پس ایمانشان افزایش پیدا می‌کند که فرمان تحولات عالم در دست مؤمنان هم نیست بلکه در دست خداست. پس ایمان به ربوبیت میدانی خدا پیدا کنند. این ایمان جلوی عجب و غرور مؤمنان را می‌گیرد.

﴿فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ﴾

پس قلب‌های ایشان برای ربوبیت بی‌نظیر خدا عاشقانه متواضع شود. «اخبات»، خاراندن پشت شتر است به‌طوری‌که از خراش ایجادشده لذت می‌برد. انسان مؤمنِ مُخبت از سختی راه بندگی لذت می‌برد.

﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

و قطعاً خداوند سران مؤمن را به صراط مستقیم راهبری می‌کند. خدا بدین‌وسیله اسباب رشد و تعالی مؤمنان را فراهم می‌کند که در سیر تحولات بعدی و القائات

دشمنان و موج هیجانی که راه می‌اندازند، خود را نبازند و اطمینان داشته باشند توطئه‌های آنان بی‌اثر و خنثی می‌شود و این ایمان به راهبری خدا را در جامعه دینی نشر دهند که جامعهٔ ایمانی در مسیر صراط مستقیم بماند؛ چون خداست که جامعهٔ ایمانی را پیش می‌برد.

نتیجه‌گیری

با توجه به این آیات، خداوند از مؤمنان انتظار دارد که هنگام فتنه‌ها با حفظ آرامش روحی، با رفتار مؤمنانه و خردمندانهٔ خود، تحت ولایت ولیّ امر، مرز خود را از بیماردلان و سنگدلان جدا کنند و با باور به تحقق وعده‌های خداوند، در مقابل دشمنان مقتدرانه بایستند و کمترین گرایشی به آنها نداشته باشند.

فهرست منابع

* قرآن کریم.
۱. صوت استاد الهی زاده در *تدبر سورهٔ مبارکهٔ حج*، آیات ۴۹ تا ۵۴
۲. طباطبایی، سیدمحمدحسین، *تفسیر المیزان*، آیه ۸ سوره انفال.

الگوی مادری در قرآن
با محوریت جلوه‌های ویژه از مادران برگزیده و با تمرکز بر «مادر صدیقه»

زهرا شریفی،[1] افروز اسلامی[2]

چکیده

«مادر» در قرآن نه‌تنها نقشی زیستی و عاطفی، بلکه جایگاهی وجودی دارد که می‌تواند به بالاترین مراتب قرب الهی برسد. پژوهش حاضر با روش «تدبر موضوعی» و بررسی کلیدواژه‌های مرتبط با مادر، مانند «امّ»، «والده»، «والدات»، «والدین» و «ابوین»، به تبیین نقش مادری و ویژگی‌های مادران برگزیده الهی می‌پردازد. یافته‌ها نشان می‌دهد آیات مرتبط با مادر در دو سطح عام، شامل حقوق، احکام و وظایف اخلاقی، و خاص، شامل مادر حضرت موسی علیه‌السلام، همسر حضرت عمران و حضرت مریم علیهاالسلام، قابل بررسی‌اند. در این میان، «صدیقه» تنها صفت اختصاصی به‌کاررفته برای مادر حضرت عیسی علیه‌السلام است که با بررسی ریشه «صدق» در قرآن، جامعیت آن در اعتقاد، گفتار، کردار، تسلیم در برابر وحی، پاکدامنی و قنوت آشکار می‌شود. بر این اساس، جایگاه والای مادری اولیای الهی با «صدق» و «عبودیت» خود مادر پیوند دارد و نشان می‌دهد که تربیت راستین، پیش از روش‌های تعلیمی، به تهذیب مادر وابسته است.

واژگان کلیدی: قرآن کریم، مادری، مادران برگزیده، حضرت مریم علیهاالسلام، صدیقه، تدبر موضوعی.

---

۱. سطح ۲ حوزه.

۲. کارشناس ارشد تفسیر و علوم قرآنی.

مقدمه

واژهٔ «اُمّ» از مفاهیم بنیادین قرآن کریم است که در دو حوزهٔ معنایی متمایز به‌کار رفته است. در برخی آیات، این واژه در معنایی استعاری، مانند «اُمّ‌الکتاب» و «اُمّ‌القری»، بر اصل، منشأ و مرجع دلالت دارد؛ در برخی دیگر، در معنای حقیقی، جایگاه مادر را در نظام خانواده و فرایند پرورش انسان تبیین می‌کند. این نوع کاربرد، از پیوندی عمیق میان معنای ریشه‌ای «اُمّ»، به‌مثابه اصل و منشأ، و نقش تکوینی و پرورشی مادر در حیات انسان حکایت دارد.

بررسی مفهوم مادری در قرآن، تنها با مطالعهٔ واژهٔ «اُمّ» حاصل نمی‌شود؛ زیرا قرآن از واژگان دیگری همچون: «والده»، «والدات»، «والدین» و «ابوین» نیز برای تبیین ابعاد مختلف این مفهوم بهره گرفته است. هر یک از این تعبیرها در سیاقی خاص و با دلالتی متناسب با مضمون آیات به‌کار رفته و بخشی از منظومهٔ معنایی مادری را شکل می‌دهد. ازاین‌رو، دستیابی به تصویری جامع از جایگاه مادر در قرآن، مستلزم مطالعهٔ همهٔ این کلیدواژه‌ها در کنار یکدیگر و تحلیل روابط معنایی میان آنهاست.

بر همین اساس، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش تدبر موضوعی، همهٔ آیات مرتبط با مفهوم مادری را بررسی می‌کند تا ضمن تبیین منزلت، حقوق و احکام مادر، الگوی مادری در قرآن را از خلال زندگی مادران برگزیده بازخوانی نماید. در این چارچوب، تحلیل صفت «صدیقه» برای حضرت مریم علیها السلام، به‌عنوان تنها وصف اختصاص‌یافته به یک مادر برگزیده، جایگاه ویژه‌ای در تبیین مؤلفه‌های مادری ایمانی خواهد داشت.

۱. واژه‌شناسی و کاربردهای قرآنی مفهوم «مادری»

مفهوم «مادری» در قرآن کریم تنها با واژه «اُمّ» بیان نشده، بلکه با مجموعه‌ای از واژگان، ازجمله: «اُمّ»، «اُمّهات»، «والده»، «والدات» و گاهی همراه با پدر، با واژه‌های «والدین» و «ابوین» تبیین شده است. هر یک از این واژگان در سیاقی خاص و با

دلالتی متناسب با مضمون آیات به‌کار رفته‌اند؛ ازاین‌رو، دستیابی به تصویری جامع از جایگاه مادر در قرآن، مستلزم بررسی همهٔ این کلیدواژه‌ها در کنار یکدیگر است.

واژه «أُمّ» از ریشهٔ مضاعف (ا م م) گرفته شده که در زبان عربی به معنای «اصل و اساس بودن» و «مادر» است.[1] از آنجا که این واژه به معنای قصد، اصل و مرجع گرفته شده است، به هر آنچه منشأ، محور و محل رجوع باشد «أُمّ» گفته می‌شود. اطلاق این واژه بر مادر نیز از همین معنا سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا مادر منشأ پیدایش انسان و نخستین کانون رشد، پرورش و آرامش اوست. همین پیوند میان معنای ریشه‌ای واژه و کارکرد وجودی مادر، سبب شده است که قرآن کریم از این تعبیر برای تبیین جایگاه مادر بهره گیرد:

الف. «أُمّ» به معنای مادرِ واقعی (جسمانی): در بعض آیات، «أم» دقیقاً به معنای مادر است: ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ﴾؛[2] «مادرش او را با ناتوانی بر روی ناتوانی حمل کرد.»

ب. «أُمّ» در معنای مادرِ معنوی (اصل و ریشه): در عربی، «أم» به هر چیز اصل، ریشه، مرکز یا مرجع نیز گفته می‌شود. مواردی چون:

- ﴿أُمُّ الْقُرَى﴾؛[3] «مادرِ شهرها (مکه)»
- ﴿أُمُّ الْكِتَابِ﴾؛[4] «اصل کتاب، لوح محفوظ»
- ﴿فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾؛[5] «پناهگاه و آغوش فرد گنهکار در قیامت»

در آیات قرآن به کار رفته که در این موارد «أُمّ» به معنای منبع، پناهگاه و اصل است.

ج. «أُمّ» سببی و رضاعی: در موارد دیگری نیز «أمّ» به معنای مادر واقعی و زیستی

۱. راغب اصفهانی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج۱، ص۱۹۱.

۲. سورهٔ لقمان، آیهٔ ۱۴.

۳. سورهٔ شوری آیهٔ ۷.

۴. سورهٔ زخرف، آیهٔ ۴.

۵. سورهٔ قارعه، آیهٔ ۹.

نیست، بلکه مادر همسر، مادر رضاعی،[1] همسران پیامبر به عنوان مادران مؤمنین[2] در قرآن آمده است.

در این مقاله تنها معنای اول «امّ» یعنی مادر واقعی مد نظر قرار می‌گیرد.

در کنار «اُمّ»، واژهٔ «والده» و جمع آن «والدات» نیز به‌کار رفته است. این واژه‌ها از ریشهٔ «ولد» گرفته شده‌اند و بر مادری از حیث ولادت و زایش دلالت دارند. ازاین‌رو، هرگاه قرآن از بارداری، زایمان، شیردهی یا احکام رضاع سخن می‌گوید، غالباً از این تعبیر بهره می‌گیرد.

– «والده» و «والدات»: این واژه به طور خاص به «مادر» اشاره دارد و در مواردی که زحمت‌ها و مشقت‌های مادر در دوران بارداری و شیردهی تأکید شده، به کار رفته است.[3]

– «والدین»: گاهی در قرآن، مادر به صورت تثنیه «والد» و «والده» (همراه با پدر) به کار رفته است.[4]

غالباً هرجا سخن از احسان و نیکی به والدین است، این واژه کاربرد دارد و نشان‌دهندهٔ نقش حیاتی هر دو والد در پرورش فرزند است. در موارد دیگری همانند، مسائل ارث، انفاق و برّ نیز این واژه به کار رفته است.

– «ابوین» نیز تثنیهٔ واژهٔ «اب» و بنابر قاعدهٔ تغلیب، برای پدر و مادر به کار رفته و بیشتر در آیاتی استفاده شده که احکام ارث یا داستان‌های خانوادگی را بیان می‌کنند.

۱. سورهٔ نساء، آیهٔ ۲۳.
۲. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۶.
۳. سورهٔ لقمان، آیهٔ ۱۴.
۴. سورهٔ اسراء آیهٔ ۲۳.

۲. آموزه‌های عمومی قرآن دربارهٔ مادر

بررسی آیات قرآن کریم نشان می‌دهد که مادر در نظام ارزشی قرآن از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و توجه به او در قالب توصیه‌های اخلاقی، حقوقی و عبادی مطرح شده است. قرآن کریم ضمن تأکید بر احترام و نیکی به والدین، در مواردی به‌طور خاص از رنج‌ها و زحمات مادر یاد کرده و برای او حقوق و احکامی را در نظر گرفته است. ازاین‌رو، آموزه‌های قرآنی درباره مادر را می‌توان در سه محور کلی «منزلت و حقوق مادر»، «احکام مرتبط با مادری» و «شکرگزاری از خداوند به سبب نعمت مادر و والدین» بررسی کرد.

۲-۱. منزلت و حقوق مادر

قرآن کریم برای والدین جایگاهی ممتاز در نظام اخلاقی خانواده و جامعه قائل شده و پس از توحید و بندگی خداوند، بر احسان و رعایت حقوق آنان تأکید کرده است. در این میان، مادر به دلیل تحمل دشواری‌های بارداری، زایمان و شیردهی، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. بررسی آیات مربوط به این موضوع نشان می‌دهد که تکریم مادر تنها در قالب احترام زبانی نیست، بلکه مجموعه‌ای از وظایف اخلاقی، عاطفی و مالی را نیز دربرمی‌گیرد.

۲-۱-۱. احسان به والدین

احسان به والدین به عنوان بنیادی‌ترین وظیفهٔ انسان در قرآن مطرح است، به گونه‌ای که عبارت ﴿وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾[1] چهار مرتبه به همین صورت و یک بار به صورت ﴿بِوَالِدَيْهِ حُسْنًا﴾[2] در قرآن آمده و در همهٔ موارد احسان به والدین را همراه با عدم عبودیت غیرخدا یا عدم شرک به خداوند آورده است. این همنشینی نشان

۱. سوره‌های: بقره آیهٔ ۸۳؛ نساء آیهٔ ۳۶؛ انعام آیهٔ ۱۵۱ و إسراء آیهٔ ۲۳.

۲. سورهٔ عنکبوت، آیهٔ ۸.

می‌دهد که پس از حق خداوند، حق والدین از بزرگ‌ترین حقوق انسانی است.

از دیگر جلوه‌های تکریم والدین، سفارش به فروتنی، پرهیز از کوچک‌ترین بی‌احترامی و دعا برای آنان است. تعبیر ﴿فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ﴾[1] در سورهٔ اسراء، پایین‌ترین مرتبهٔ بی‌احترامی را نیز ممنوع می‌شمارد و با فرمان ﴿وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا﴾[2] پیوند میان رحمت الهی و زحمات تربیتی والدین را یادآور می‌شود.

۲-۱-۲. برّ و نیکی به والدین

این کلیدواژه دوبار در قرآن و در سورهٔ مریم برای حضرت یحیی و حضرت عیسی علیهما السلام آورده شده است:

- ﴿وَ بَرًّا بِوَالِدَيْهِ وَ لَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا﴾؛[3] «او نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بود و جبار و عصیانگر نبود.»

- ﴿وَ بَرًّا بِوَالِدَتِي وَ لَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا﴾؛[4] «و مرا نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و جبار و شقی قرار نداده است.»

۲-۱-۳. توصیه به انسان برای احسان و نیکی به والدین و اختصاصاً توجه به مادر

در قرآن، در کنار توصیهٔ عمومی به احسان و نیکی به والدین، به زحمات و جایگاه ویژهٔ مادر نیز تصریح شده است؛ آنجا که می‌فرماید:

---

۱. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۲۳.

۲. سورهٔ اسراء، آیهٔ ۲۴.

۳. سورهٔ مریم، آیهٔ ۱۴.

۴. سورهٔ مریم، آیهٔ ۳۲.

﴿وَ وَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ﴾؛[1] «و ما به انسان دربارهٔ پدر و مادرش سفارش کردیم؛ مادرش او را با ناتوانی روی ناتوانی حمل کرد (به هنگام بارداری هر روز رنج و ناراحتی تازه‌ای را متحمّل می‌شد) و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می‌یابد؛ (آری به او توصیه کردم) که برای من و برای پدر و مادرت شکر به‌جا آور که بازگشت (همهٔ شما) به سوی من است.»

۲-۱-۴. دعا برای والدین

در دعاهای قرآنی که از زبان پیامبران بزرگ الهی مانند حضرت نوح و حضرت ابراهیم علیهما السلام بیان شده است، دعاهایی هست که نشان از اهمیت دعا برای والدین دارد و به عنوان وظیفه‌ای برای انسان مطرح است که علاوه‌بر احسان و برّ به والدین، باید دعاگو هم باشد:

- ﴿رَبِّ اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِمَنْ دَخَلَ بَيْتِيَ مُؤْمِنًا وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ لَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ إِلَّا تَبَارًا﴾؛[2] «پروردگارا! مرا و پدر و مادرم و تمام کسانی را که با ایمان وارد خانه من شدند و جمیع مردان و زنان باایمان را بیامرز؛ و ظالمان را جز هلاکت میفزا.»

- ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَ لِوَالِدَيَّ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾؛[3] «پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را، در آن روز که حساب برپا می‌شود، بیامرز.»

۲-۱-۵. وصیت برای والدین

ظاهراً این وصیت چیزی غیر از سهم الارث است که به والدین تعلق می‌گیرد؛ خدای متعال می‌فرماید:

---

۱. سورهٔ لقمان، آیهٔ ۱۴؛ سورهٔ أحقاف، آیهٔ ۱۵.

۲. سورهٔ نوح، آیهٔ ۲۸.

۳. سورهٔ إبراهیم، آیهٔ ۴۱.

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةُ لِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾؛[1] «بر شما نوشته شده: هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، به طور شایسته وصیت کند! این حقی است بر پرهیزکاران!»

۲-۱-۶. انفاق به والدین

یکی از موارد انفاق مستحب (غیر از موارد وجوبی) انفاق به والدین است: ﴿يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنفِقُونَ قُلْ مَا أَنفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ فَلِلْوَالِدَيْنِ وَ الْأَقْرَبِينَ وَ الْيَتَامَى﴾؛[2] «از تو می‌پرسند چه چیز انفاق کنند؟ بگو: هر خیر و نیکی که انفاق کنید، برای پدر و مادر و نزدیکان و یتیمان»

۲-۲. احکام مرتبط با مادری

توجه قرآن کریم به مادر، تنها به بیان فضایل و توصیه‌های اخلاقی محدود نمی‌شود، بلکه بخشی از آیات به تنظیم حقوق و وظایف مرتبط با مادری اختصاص دارد. این احکام، به‌ویژه در حوزهٔ شیردهی، تأمین نیازهای مادر و فرزند و مسائل مالی، نشان‌دهندهٔ حمایت نظام حقوقی قرآن از مادر و تلاش برای تأمین مصالح او و فرزند است. ازاین‌رو، بررسی این دسته از آیات، ابعاد حقوقی و عملی جایگاه مادر را آشکار می‌سازد.

۲-۲-۱. رضاع و حقوق مادر در دوران شیردهی

بخش دیگری از آیات، به احکام مرتبط با مادر اختصاص دارد. از مهم‌ترینِ این احکام، رضاع و حقوق مادر در دوران شیردهی است. قرآن کریم مدت کامل

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۸۰.
۲. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۱۵.

شیردهی را دو سال معرفی کرده و همزمان، تأمین هزینه‌های زندگی مادر را بر عهدهٔ پدر قرار داده است. همچنین، هرگونه زیان‌رساندن به مادر یا فرزند ممنوع شمرده شده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿وَ الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ وَ عَلَى الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ كِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾؛[1] «مادران، فرزندان خود را دو سال تمام، شیر میدهند؛ (این) برای کسی است که بخواهد دوران شیرخوارگی را تکمیل کند؛ و بر آن کس که فرزند برای او متولد شده (پدر)، لازم است خوراک و پوشاک مادران را به طور شایسته (در مدت شیردادن) بپردازد.»

این مجموعهٔ احکام نشان می‌دهد که قرآن، در کنار توجه به حق کودک، به‌صورت متوازن از حقوق مادر نیز حمایت می‌کند.

۲-۲-۲. سهم والدین در ارث

در آیات ارث، سهم والدین با دقت بیان شده است:

﴿لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ ۚ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا﴾؛[2] «برای مردان از آنچه پدر و مادر و نزدیکان بر جای می‌گذارند سهمی است و برای زنان نیز از آنچه پدر و مادر و نزدیکان بر جای می‌گذارند سهمی؛ خواه آن مال کم باشد یا زیاد، سهمی است تعیین‌شده و لازم‌الاجرا.»

﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۳۳.

۲. سورهٔ نساء، آیهٔ ۷.

وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ﴾؛[1] «خداوند دربارهٔ فرزندانتان به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر، به اندازهٔ سهم دو دختر باشد و اگر فرزندان شما، (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند، دوسوم میراث از آنِ آنهاست؛ و اگر یکی باشد، نیمی (از میراث) از آنِ اوست. و برای هر یک از پدر و مادر او، یک‌ششم میراث است، اگر (میت) فرزندی داشته باشد؛ و اگر فرزندی نداشته باشد و (تنها) پدر و مادر از او ارث برند، برای مادر او یک‌سوم است (و بقیه از آن پدر است)؛ و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک‌ششم می‌برد (و پنج‌ششم باقیمانده، برای پدر است)»

۳. شکرگزاری از خداوند به خاطر مادر یا والدین

از منظر قرآن کریم، نعمت والدین، به‌ویژه نعمت وجود و زحمات مادر، شایسته توجه و شکرگزاری است. قرآن در برخی آیات، ضمن یادآوری نعمت‌هایی که خداوند به پیامبران و والدین آنان عطا کرده، انسان را به شناخت این نعمت و سپاسگزاری از خداوند دعوت می‌کند. بنابراین، شکرگزاری از خداوند به سبب نعمت والدین را می‌توان یکی دیگر از جلوه‌های نگرش قرآنی به مقام مادر دانست.

۲-۳-۱. یادآوری نعمت‌دادن به مادر حضرت عیسی علیه‌السلام

خداوند در خطاب به حضرت عیسی علیه‌السلام یادآور می‌شود که نعمت‌هایی که به تو دادم و نعمت‌هایی که به مادرت دادم را به یاد بیاور:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا﴾؛[2] «به یادآور هنگامی را که خداوند به عیسی بن مریم گفت: نعمت مرا بر خود و مادرت به یادآور، آن زمان که تو را با روح‌القدس تأیید

۱. سوره نساء، آیه۱۱.
۲. سورهٔ مائده، آیهٔ ۱۱۰.

کردم؛ که در گاهواره و به هنگام بزرگی با مردم سخن می‌گفتی»

۲-۳-۲. درخواست توفیق شکرگزاری از نعمت والدین

سلیمان نبی﵇ عرضه می‌دارد:

﴿رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ﴾؛[1] «پروردگارا! به من الهام کن تا شکر نعمتی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، به جای آورم و کار شایسته‌ای انجام دهم که آن را می‌پسندی و مرا به رحمتت در زمرهٔ بندگان صالحت وارد کن.»

مجموع این آیات نشان می‌دهد که قرآن کریم، مادری را تنها یک نسبت طبیعی یا زیستی نمی‌داند، بلکه آن را جایگاهی الهی می‌شمارد که با حقوق، مسئولیت‌ها و تکالیف متقابل همراه است و با سوق‌دادن انسان به سمت انجام تکالیف در برابر مادر (و والدین)، او را به سمت کمال انسانی رهنمون می‌سازد.

۲. مادران برگزیده در قرآن؛ الگوهای مادری ایمانی

پس از تبیین جایگاه عمومی مادر و بیان حقوق و احکام مرتبط با او، قرآن کریم در خلال داستان پیامبران، از زنانی یاد می‌کند که مادری آنان در تحقق سنت‌های الهی نقشی تعیین‌کننده داشته است. این آیات صرفاً گزارش رخدادهای تاریخی نیستند، بلکه هر یک بخشی از الگوی مادری مطلوب را در نظام تربیتی قرآن ترسیم می‌کنند. در میان این شخصیت‌ها، همسر عمران، حضرت مریم﵄ و مادر حضرت موسی﵇ جایگاهی ممتاز دارند؛ زیرا قرآن با ذکر ویژگی‌های ایمانی و رفتارهای آنان، مؤلفه‌هایی از مادری الهی را آشکار ساخته است.

۱. سورهٔ نمل، آیهٔ ۱۹؛ أحقاف، آیهٔ ۱۵.

۲-۱. همسر عمران؛ آغاز الگوی مادری پیش از تولد

نخستین نمونه از مادران برگزیده، همسر عمران است که داستان او در آیات ۳۵ تا ۳۷ سورهٔ آل‌عمران به زیبایی مطرح شده است. ویژگی ممتاز این بانوی مؤمن آن است که تربیت فرزند را پیش از تولد آغاز می‌کند. نخستین سخن او با خداوند، نذر فرزند در مسیر الهی است:

﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾[1]؛ «هنگامی که همسر عمران گفت: پروردگارا! من آنچه را در شکم دارم برای تو نذر کردم که آزاد، (برای خدمت بیت‌المقدس و پرستش‌گر تو) باشد. پس از من بپذیر که تو خود شنوای دانایی. پس هنگامی که او را به دنیا آورد، گفت: پروردگارا! من او را دختر زاده‌ام و خدا به آنچه او زاییده بود داناتر بود و پسر همانند دختر نیست، و من او را مریم نام گذاردم و من او و فرزندانش را از (شرّ) شیطان رانده‌شده، به تو پناه می‌دهم. پس پروردگارش او را به طرز نیکویی پذیرفت و به طرز شایسته‌ای، (نهال وجود) او را رویانید (و پرورش داد) و کفالت او را به زکریا سپرد. هر زمان زکریا وارد محراب او می‌شد، غذای مخصوصی نزد او می‌یافت. از او پرسید: ای مریم! این را از کجا آورده‌ای؟! گفت: این از سوی خداست. خداوند به هرکس بخواهد، بی‌حساب روزی می‌دهد.»

۱. سورهٔ آل عمران، آیات ۳۵ تا ۳۷.

۲-۱-۱. بررسی فرازهای این داستان جذاب قرآنی

داستان‌های قرآنی، افزون‌بر بیان حوادث و سرگذشت شخصیت‌های مختلف، دربردارندهٔ آموزه‌های اعتقادی، اخلاقی و تربیتی ارزشمندی هستند. در این میان، برخی از فرازهای این داستان‌ها، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، به جایگاه مادر، عواطف مادرانه، مسئولیت‌های تربیتی و نقش مادر در سرنوشت فرزند اشاره دارند. بررسی این فرازها می‌تواند ابعاد مختلف جایگاه مادر در نگاه قرآن کریم را آشکار سازد. ازاین‌رو، در ادامه، برخی از مهم‌ترین فرازهای این داستان قرآنی که به مادر و نقش او در تربیت و سرنوشت فرزند مربوط است، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

- نذر مادرانه

در آیهٔ مذکور، از نذر مادر مریم﵄ یاد شده است که فرزندی را که هنوز متولد نشده بود در راه خدا محرّر و آزاد قرار داد:

﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا﴾

«تحریر» در این آیه آزادکردن از قید ولایتی است که والدین بر فرزند خود دارند، به‌گونه‌ای که با داشتن آن ولایت، او را تربیت می‌کنند و در مقاصد خود به‌کار می‌برند و اطاعتشان بر فرزند واجب است. پس با تحریر، فرزند از تسلطی که پدر و مادر بر او دارند خارج می‌شود؛ دیگر پدر و مادر، او را به‌خدمت نمی‌گیرند. اگر این تحریر به‌وسیلهٔ نذر و به‌خاطر خدا انجام شود، معنایش این می‌شود که این فرزند در ولایت خدا داخل شود، تنها او را بپرستد و خدمت کند. خدمت خداکردن به این است که در مسجد و کلیسا و اماکن مقدسه‌ای که مختص عبادت خداست خدمت کند، درحالی‌که اگر این نذر نبود، فرزند می‌بایست پدر و مادر خود را خدمت می‌کرد.[۱]

۱. طباطبایی، ترجمه *تفسیر المیزان*، ج۳، ص۲۶۷.

- مناجات مادرانه در زمان بارداری

سپس با خداوند مناجات نمود و از خداوند خواست که نذر او را قبول نماید:

﴿فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾

این درخواست نشان می‌دهد که همسر عمران، پس از نذر فرزند خود برای خداوند و اختصاص‌دادن او به عبادت و خدمت بیت‌المقدس، تنها به انجام نذر اکتفا نکرد، بلکه پذیرش آن را نیز از خداوند مسئلت نمود؛ زیرا ارزش عمل در گرو نیت و قبول الهی است. او خداوند را با دو صفت ﴿السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾ می‌ستاید؛ یعنی خداوند هم دعای او را می‌شنود و هم از نیت و انگیزه درونی او آگاه است و هیچ چیز از سرّ و آشکار او بر خداوند پوشیده نیست. ازاین‌رو، این فراز بیانگر اخلاص در عمل، تواضع در برابر خداوند و توجه به پذیرش الهی است.[1]

- مناجات مادرانه بعد از وضع حمل

مادر پس از وضع حمل، این‌گونه با خداوند سخن گفت که پروردگارم، من دختر به دنیا آوردم درحالی‌که خداوند آگاه بود به آنچه به‌دنیا آورده است:

﴿فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعَتْ﴾

این فرازها تبیین‌کنندهٔ نهایت اتصال این مادر به وجود خداوند است.

- نام‌گذاری مادرانه

و گفت: او را مریم نامیدم:

﴿وَإِنِّي سَمَّيْتُهَا مَرْيَمَ﴾

کلمهٔ «مریم» در لغت آن شهر، به‌طوری که گفته‌اند به معنای زن عابد و نیز زن خدمتکار است؛ از همین‌جا معلوم می‌شود که چرا این مادر دختر خود را بلافاصله

---

۱. طبری، *جامع البیان عن تأویل آی القرآن*، ج۶، ص۳۲۸؛ ابن کثیر، *تفسیر القرآن العظیم*، ج۲، ص۲۸؛ سعدی، *تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان*، ص۱۲۸.

بعد از وضع حمل، مریم نامید و چرا خدای تعالی این عمل او را حکایت کرد؛ خواست تا بعد از نومیدی از زاییدن پسری که محرّر برای عبادت و خدمت باشد، بلادرنگ همین دختر را برای این کار محرّر کند، پس اینکه گفت: ﴿سمیتها مریم﴾، به منزلهٔ این است که گفته باشد: من این دختر را برای تو محرّر زاییدم.[1]

- استعاذهٔ مادرانه

مادر در ادامهٔ مناجات با خداوند، فرزندش و ذریهٔ او را از شیطان و مکر او در پناه خدا قرار می‌دهد:

﴿وَإِنِّی أُعِیذُهَا بِكَ وَ ذُرِّیَّتَهَا مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیمِ﴾

در این آیه، استعاذه تنها برای فرزند نیست، بلکه نسل آیندهٔ او را نیز دربرمی‌گیرد. این گسترهٔ نگاه، نشان می‌دهد که مادری در منطق قرآن، مسئولیتی محدود به یک نسل نیست، بلکه آثار آن در نسل‌های بعد نیز امتداد می‌یابد.

نتیجهٔ اینها:

- قبول حسن نذر

آن‌قدر راز و نیاز و دعای مادر، خالصانه و با کمال توجه است که خداوند هم، این نذر را به خوبی و زیبایی می‌پذیرد:

﴿فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ﴾

- رویش و پرورش حسنا

قبول نذر مادر از طرف خداوند به این معناست که خداوند هم برای این فرزند سنگ تمام می‌گذارد و شرایط بهترین تربیت و تعالی را برای او فراهم می‌سازد:

﴿وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا﴾

۱. طباطبایی، ترجمه *تفسیر المیزان*، ج۳، ص۲۷۱.

مراد از اینکه فرمود: او را به انباتی حسن رویاندیم، این است که رشد و پاکیزگی به او و به نسل او دادیم و به او و به هر یک از ذریه و شاخه‌ای که از تنهٔ درخت وجودی او می‌روید، حیاتی افاضه کردیم که آمیخته با القائات شیطان و پلیدی و تسویلات و وسوسه‌های او نباشد؛ خلاصه اینکه حیاتی طیب و طاهر به آنان افاضه می‌کنیم.[1]

- کفالت نبوی

از دیگر شرایطی که خداوند برای این فرزند مبارک فراهم می‌سازد، این است که پیامبری پاک و برگزیده را کفیل این کودک قرار می‌دهد؛ زکریای پیامبر کفیل مریم می‌شود:

﴿وَكَفَّلَهَا زَكَرِيَّا﴾

در این فرازها، سه موهبت الهی به ترتیب بیان شده است: پذیرش نذر، پرورش الهی و قرارگرفتن در محیطی شایسته برای تربیت. این ترتیب نشان می‌دهد که تربیت الهی، نتیجهٔ اخلاص مادر و پذیرش ربوبی است و نقش خانواده، محیط تربیت و عنایت الهی در کنار یکدیگر، شخصیت فرزند را شکل می‌دهند.

حاصل اخلاص مادرانه و حمایت ربوبی پروردگار، تربیت بانویی را رقم می‌زند که الگوی زنان عالم می‌شود.

- عبادت خالصانه

مریم علیها السلام در محراب خویش به عبادت مشغول است درحالی‌که در نزد او رزقی خاص به چشم می‌خورد:

﴿كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا﴾

۱. طباطبایی، ترجمه *تفسیر المیزان*، ج۳، ص ۲۷۲.

- رزق الهی؛ نعمتی از جانب خداوند

زمانی که زکریا از این رزق سؤال می‌کند، مریم پاسخ می‌دهد:

﴿قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنَّى لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾

این صحنه‌ها آن قدر شکوهمند است که نبی الهی، زکریا را به شوق می‌آورد جهت طلب اینچنین مولودی و دست به دعا برمی‌دارد:

﴿هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾

بدین ترتیب، تربیت فرزند صالح، خود منشأ گسترش خیر و برکت در جامعهٔ ایمانی می‌شود.

از مجموع این آیات می‌توان دریافت که قرآن، الگوی مادری را از مرحلهٔ تولد آغاز نمی‌کند، بلکه آن را از نیت، دعا، اخلاص و توکل مادر پیش از تولد فرزند آغاز می‌نماید.

۲-۲. حضرت مریم علیها السلام؛ الگوی کامل مادری و بندگی

بانومریم علیها السلام که ثمرهٔ چنان تربیتی خالصانه است، برگزیدهٔ الهی شده و طهارت و اصطفای او را خداوند اعلام می‌کند:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾؛[1]

«و (به یاد آور) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاک ساخته و تو را بر زنان جهان برتری داده است.»

تکرار فعل «اصطفی» در این آیه، دو مرحله از برگزیده‌شدن را نشان می‌دهد؛ یکبار برای طهارت و بندگی و بار دیگر، برای ایفای رسالتی که در تاریخ هدایت بشر بی‌نظیر است.

کلمهٔ «اصطفاء» که مصدر فعل «اصطفی» است، به معنای گرفتن خالص هر چیز و

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۴۲.

جداکردن آن از چیزهایی است که آن را کدر می‌سازد.[1]

پس از اعلام این برگزیدگی، خداوند سه فرمان عبادی صادر می‌کند:

﴿يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾[2] «ای مریم! (به شکرانهٔ این نعمت) برای پروردگار خود، خضوع کن و سجده به‌جا آور! و با رکوع‌کنندگان، رکوع کن!»

قرارگرفتن این دستورات پیش از بشارت تولد حضرت عیسی﵇ نشان می‌دهد که در منطق قرآن، مادریِ تراز، بر پایهٔ عبودیت شکل می‌گیرد. ازاین‌رو، مادری حضرت مریم﵄ صرفاً یک نسبت طبیعی نیست، بلکه مأموریتی الهی است که بر پایهٔ ایمان، طهارت و بندگی تحقق یافته است. این مادری، نتیجهٔ اصطفا، طهارت و بندگی است، نه صرف وقوع یک معجزه.

به برکت اجرای خالصانهٔ این فرامین الهی است که بشارت «کلمة الله» فرا می‌رسد؛ آنگاه فرشتگان او را به تولد فرزندی بشارت می‌دهند که «کلمةٌ منه» معرفی شده است:

﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾؛[3] «و (به یادآور) هنگامی را که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را به کلمه‌ای از سوی خود که نامش مسیح، عیسی بن مریم است، بشارت می‌دهد؛ درحالی‌که در دنیا و آخرت، صاحب شخصیت و از مقربان است.»

در سراسر این داستان، قرآن پیوسته انتساب حضرت عیسی﵇ را به مادرش تکرار می‌کند؛ تعابیری مانند «عیسی‌بن مریم» افزون بر ردّ باورهای نادرست دربارهٔ الوهیت مسیح، نقش ممتاز مادر را نیز در این رخداد الهی برجسته می‌سازد. معمولاً مرسوم

۱. طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج۳، ص۲۵۸.

۲. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۴۳.

۳. سورهٔ آل عمران، آیه۴۵.

است که فرزندان را به نام پدران بخوانند[1] و شاید همه‌جا یا حداقل در بعضی فرهنگ‌ها انتساب فرزند به مادر به گونه‌ای نامتعارف باشد یا نوعی اهانت محسوب شود. اما این‌جا، انتساب پیامبر بزرگ الهی، جناب عیسی مسیح ﷺ به مادرش بانومریم ﷺ، نشانهٔ اعتقاد عظیم توحید است که هرجا سخن از انتساب عیسی ﷺ به فرزندی خداست، خداوند با تأکید، ایشان را فرزند بانومریم ﷺ معرفی می‌کند. این همان مولود مبارک، دختری است که:

﴿وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالأُنْثَى﴾

هیچ مولود جنس مذکری همانند این دختر خاص نیست و نخواهد بود و اینچنین خداوند دختری مطهر را، برای ارائهٔ یک اعجاز در چشم جهانیان، به عنوان مادر انتخاب می‌کند.

۲-۳. مادر حضرت موسی ﷺ، الگوی شجاعت و صبر

در رابطه با مادر حضرت موسی ﷺ اولین مسئلهٔ مطرح، وحی به مادر موسی ﷺ است:

﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَى أُمِّ مُوسَى أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلا تَخَافِي وَلا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾؛[2] «ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی، وی را در دریا (ی نیل) بیفکن و نترس و غمگین مباش، که ما او را به تو بازمی‌گردانیم و او را از رسولان قرار می‌دهیم.»

چه ابتلای سختی است برای مادر که نوزاد تازه متولدشدهٔ خویش را با دستان خود به دست امواج پرتلاطم دریا بیفکند! این مادر موسی است که این جدایی دردناک را به جان می‌خرد و نوزاد دلبندش را روانهٔ دریا می‌کند.

خداوندی که نوزاد را در پناه لطف و مرحمت خویش حفظ می‌کند، اما از دل

۱. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۵. «ادعوا هم لابائهم»

۲. سورهٔ قصص، آیهٔ ۷.

بی‌قرار مادر نیز غافل نیست و با همان وحی دلنشین به مادر، خوف و حزن را از او دور می‌کند: ﴿وَلا تَخَافِي وَلا تَحْزَنِي﴾

و سپس با دو وعدهٔ راستین الهی، دل مادر را آرام می‌کند:

– قطعاً او را به تو باز می‌گردانیم: ﴿إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ﴾

– و او را از فرستادگان الهی قرار می‌دهیم: ﴿وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ﴾

چه وعده‌ای زیباتر و دلنشین‌تر از این، برای یک مادر هست که بداند خداوند قادر حکیم، هم فرزندش را از تلاطم دریا محفوظ می‌دارد، هم از دژخیمان فرعونی ... و هم او را به جایگاه رسولان الهی خواهد رساند؟!

– آرام‌گرفتن دلِ مادر حضرت موسی علیه‌السلام

همراهی و حفاظت الهی از مادر ادامه می‌یابد تا آنکه دل مادر از همهٔ دلهره‌ها و پریشانی‌ها فارغ می‌شود؛ این نیست مگر به امداد الهی که خداوند می‌رساند و مادر به آن، اعتقاد و ایمان راسخ، عمیق و قلبی دارد:

﴿وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛[1] «قلب مادر موسی از همه‌چیز (جز یاد فرزندش) تهی گشت و اگر قلب او را به وسیلهٔ ایمان و امید محکم نکرده بودیم، نزدیک بود مطلب را افشا کند.»

آنچه در این داستان از یک مادر برگزیدهٔ قرآنی، نمود و ظهور پیدا می‌کند، عبارت است از:

اول: شایستگی مادر برای دریافت وحی الهی (گرچه وحی رسالی نبود)؛

دوم: جایگاه رضاع و شیردهی مادر در تحقق وعدهٔ الهی؛

سوم: جایگزین‌شدن ترس و اضطراب منطقی مادر، با آرامش و فراغتی که ریشه در ایمان او دارد.

۱. سورهٔ قصص، آیهٔ ۱۰.

چهارم: توجه ویژه و حمایت خداوند از مادری که وظیفهٔ مادری را آگاهانه و دلسوزانه و البته مؤمنانه به سرانجام می‌رساند.

۲-۴. همسر فرعون؛ الگوی مادریِ فرزندپذیر و تجلی تدبیر الهی

در داستان زیبای مادری، نقش بانویی دیگر برجسته می‌شود که گرچه والده نیست، اما به خوبی و زیبایی و در بزنگاهی تاریخی، کودکی را برای خود به فرزندی برمی‌گزیند. همسر فرعون، در آن شرایط اختناق و وحشت فرعونی، پیشنهاد فرزندخواندگی را مطرح کرد و به خوبی و زیبایی این نقش را به سرانجام رساند:

﴿وَقَالَتِ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لا يَشْعُرُونَ﴾؛[1] «همسر فرعون (هنگامی که دید آنها قصد کشتن کودک را دارند) گفت: او را نکشید، نور چشم من و شماست! شاید برای ما مفید باشد یا او را پسر خود برگزینیم و آنها نمی‌فهمیدند (که دشمن اصلی خود را در آغوش خویش می‌پرورانند!).»

همسر فرعون در شرایطی که فرمان کشتن نوزادان بنی‌اسرائیل صادر شده بود، با دیدن موسی علیه‌السلام تحت تأثیر محبت الهی قرار گرفت و برای نجات او در برابر تصمیم فرعون ایستاد. تعبیر ﴿قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَ لَكَ﴾ نشان‌دهندهٔ دلبستگی و علاقهٔ او به کودک است و پیشنهاد ﴿أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا﴾ نیز بیانگر آمادگی او برای پذیرفتن موسی علیه‌السلام به عنوان فرزند است. از این منظر، آیه نشان می‌دهد که مادری، تنها به پیوند نسبی محدود نمی‌شود، بلکه محبت، حمایت، پذیرش مسئولیت و تلاش برای حفظ و تربیت کودک نیز می‌تواند جلوه‌ای از نقش مادری باشد.[2]

---

۱. سورهٔ قصص، آیهٔ ۹.

۲. طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج۱۶، ذیل آیه ۹ سوره قصص؛ مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج۱۶، ذیل آیه ۹ سوره قصص.

- حرمت شیر زنان دیگر برای موسی علیه‌السلام

به حکم الهی و با شیری که نوزاد در ابتدا از مادر نوشیده بود، سایر شیرها بر او به گونه‌ای حرام شد که شیر هیچ زن شیردهی را ننوشید:

﴿وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ﴾؛[1] «و پیش از آن، همهٔ زنان شیرده را بر او حرام کردیم (تا تنها به آغوش مادر بازگردد)؛ پس خواهرش گفت: آیا شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که سرپرستی او را برای شما بر عهده گیرند و خیرخواه او باشند؟»

خداوند پس از نجات موسی علیه‌السلام، به گونه‌ای اسباب را فراهم کرد که او شیر هیچ‌یک از زنان دیگر را نپذیرد. این امتناع طبیعی از شیر دیگران، در ظاهر حادثه‌ای ساده بود، اما در سلسله تدابیر الهی، مقدمه‌ای برای بازگشت موسی علیه‌السلام به مادرش شد. در واقع، آنچه ممکن بود عامل نگرانی خاندان فرعون باشد، به وسیله‌ای برای تحقق ارادهٔ خداوند تبدیل شد و زمینه فراهم آمد تا مادر واقعی موسی علیه‌السلام بار دیگر مسئولیت شیردادن و مراقبت از فرزند خود را بر عهده گیرد.[2]

- بازگشت موسی علیه‌السلام به مادر و روشنی چشم او

همین امر مقدمات بازگشت نوزاد به آغوش مادر و روشنی چشم و دل مادر را فراهم ساخت:

﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَى أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛[3] «ما او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و

---

۱. سورهٔ قصص، آیهٔ ۱۲.

۲. طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج۱۶، ذیل آیه ۱۲ سوره قصص؛ مکارم شیرازی و همکاران، *تفسیر نمونه*، ج۱۶، ذیل آیه ۱۲ سوره قصص.

۳. سورهٔ قصص، آیهٔ ۱۳.

بداند که وعدهٔ الهی حق است؛ ولی بیشتر آنان نمی‌دانند!»

امتناع موسی﵇ از پذیرفتن شیر دیگران سرانجام موجب شد خانواده‌ای که می‌توانستند از او نگهداری کنند، به مادر واقعی او دسترسی پیدا کنند و کودک دوباره به آغوش مادر بازگردد.

بدین ترتیب، وعده‌ای که خداوند پیش‌تر به مادر موسی﵇ داده بود، تحقق یافت و اندوه و نگرانی او به آرامش و شادی تبدیل شد. این آیه نشان می‌دهد در تدبیر الهی، حتی حوادثی که در ظاهر از کنترل انسان خارج‌اند، می‌توانند در جهت تحقق وعدهٔ الهی و حفظ خانواده و فرزند سامان یابند.[1]

- نقش بی‌بدیل خداوند در نجات و بازگشت موسی﵇

این صحنه‌ها فواید بسیاری داشت؛ ازجمله اینکه انسان بداند وعده‌های الهی منطبق بر حق است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند:

﴿وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛[2] «ما او را به مادرش بازگرداندیم تا چشمش روشن شود و غمگین نباشد و بداند وعدهٔ الهی حق است؛ ولی بیشتر آنها نمی‌دانند!»

فرجام این حوادث، تنها نجات یک کودک از خطر نبود، بلکه تحقق وعده‌ای بود که خداوند به مادر موسی﵇ داده بود: او را دوباره به فرزندش بازگرداند. در این ماجرا، ارادهٔ الهی از مسیر مجموعه‌ای از عوامل ظاهری، از محبت همسر فرعون تا نپذیرفتن شیر زنان دیگر، تحقق یافت؛ به گونه‌ای که دشمنان موسی﵇ ناآگاهانه در حفظ و بازگرداندن او به مادرش نقش پیدا کردند. بنابراین، آیه بر این حقیقت

---

۱. طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج۱۶، ذیل آیه ۱۳ سوره قصص؛ مکارم شیرازی و همکاران، *تفسیر نمونه*، ج۱۶، ذیل آیه ۱۳ سوره قصص.

۲. سورهٔ قصص، آیهٔ ۱۳.

تأکید دارد که وعدهٔ الهی قطعی و تخلف‌ناپذیر است، هرچند انسان در لحظهٔ وقوع حوادث، از چگونگی تحقق آن آگاهی نداشته باشد.[1]

۳. مادر «صِدّیقه»؛ الگویِ تراز قرآنی، در پرتو شبکهٔ معنایی «صدق»

در میان مادران برگزیدهٔ الهی، یک ویژگی‌های عمومی نمود و ظهور ویژه‌ای دارد که از فحوای کلام به دست می‌آید و در این میان ایمان راستین به خداوند، اعتماد و توکل به او کاملاً مشهودند. یک ویژگی خاص در بانو مریم﵄، مادر حضرت عیسی﵇ به صورت شاخص مطرح است و آن تعبیر ﴿أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ﴾است.

﴿مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلانِ الطَّعَامَ﴾؛[2] «مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده (خدا) بود؛ پیش از وی نیز، فرستادگان دیگری بودند، مادرش، زن بسیار راستگویی بود.»

این آیه در سیاق آیاتی واقع شده است که کفر کسانی را بیان می‌کند که برای عیسی مسیح، پیامبر الهی، وجههٔ ربوبیت قائل شده‌اند:

- ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾؛[3] «مسلماً کسانی که گفتند: خدا همان مسیح بن مریم است، کافر شدند.»
- ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلاثَةٍ﴾؛[4] «مسلّماً کسانی که گفتند: خداوند یکی از سه خداست، کافر شدند »

ساختار آیهٔ اولی نشان می‌دهد که هدف اصلی آن، اثبات بشریت حضرت عیسی﵇ و نفی هرگونه الوهیت از او و مادرش است. ازاین‌رو، قرآن نخست رسالت

۱. طباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج۱۶، ذیل آیه ۱۳ سوره قصص؛ مکارم شیرازی و همکاران، *تفسیر نمونه*، ج۱۶، ذیل آیه ۱۳ سوره قصص

۲. سورهٔ مائده، آیهٔ ۷۵.

۳. سورهٔ مائده، آیهٔ ۷۲.

۴. سورهٔ مائده، آیهٔ ۷۳.

حضرت عیسی﵇ را یادآور می‌شود، سپس ویژگی خاص حضرت مریم﵄ را با تعبیر ﴿وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ﴾ بیان می‌کند و در پایان، با جملهٔ ﴿كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ﴾ نیازمندی هر دو به لوازم حیات مادی را یادآور می‌شود. بدین‌ترتیب، آیه، ضمن نفی الوهیت، جایگاه حقیقی این مادر و فرزند را نیز تبیین می‌کند.

نکتهٔ در خور تأمل آن است که قرآن، در معرفی حضرت مریم﵄، از میان همهٔ فضایل انسانی، تنها وصف «صدیقه» را برگزیده است. این انتخاب نشان می‌دهد که «صدیقه» تنها یک فضیلت اخلاقی نیست، بلکه بیانگر ویژگی بنیادینی است که با رسالت مادری حضرت مریم﵄ ارتباطی مستقیم دارد. فهم دقیق این تعبیر، با مراجعه به همهٔ کاربردهای ریشهٔ «صدق» در قرآن امکان‌پذیر است.

۳-۱. کلیدواژهٔ «صدق» در قرآن

«صدق» مخالف «کذب» است: «الصِّدْقُ: نقیض الکذب».[۱]

کلیدواژهٔ «صدق» در قرآن پرکاربرد است. در ۴۹ سوره ۱۵۵ مرتبه و با اشتقاق‌های مختلف در ۱۴۴ آیه استفاده شده است؛ اشتقاق‌ها شامل: افعل تفضیل، اسم مفرد، جمع، مذکر، مونث، با ال و بدون ال، اسم فاعل، مصدرهای مختلف، صیغه‌های مختلف فعل ماضی، مضارع و امر (اصدق، صدقه، صدقات، صادق، الصادقات، الصادقون، الصادقین، تصدیق، الصدق، بالصدق، صدق، صدقت، صدقنا، یصدقوا، فاصدق). بررسی معنایی و دقیق این کاربردها نشان می‌دهد که «صدق» تنها به معنای راستگویی نیست، بلکه بر هماهنگی کامل میان باور، گفتار، رفتار و واقعیت دلالت دارد.

«صدق» به صورت صفت مشبهه (صدیق، صدیقه)، شش مرتبه به صورت مذکر و برای پیامبران (یوسف، ابراهیم، ادریس و...) و به صورت مؤنث فقط یک مرتبه و برای بانو مریم﵄ به کار رفته است.

۱. ابن منظور، *لسان العرب*، ج۱۰، ص۱۹۳.

«صِدِّیق» کسی است که صدق و راستی از او زیاد سر زده است و گفته شده به چنان شخصی از آن‌جهت «صدّیق» گویند که هرگز دروغ نمی‌گوید و نیز «صِدِّیق» کسی است که چون عادت به راستگویی دارد، دروغی از او سر نمی‌زند. همچنین گفته‌اند: بلکه «صِدِّیق» به کسی گفته می‌شود که با قول و اعتقادش چیزی را به راستی می‌گوید و صدق خود را با عملش و کردارش ثابت و محقّق می‌دارد.[1]

همچنین گفته شده «صِدّیق»، پیوسته راستگو و راست‌کن، صیغهٔ مبالغه است. طبرسی آن را بسیار تصدیق‌کنندهٔ حق و به قولی «کثیر الصدق» فرموده است. راغب آن را بسیار راستگو گفته و سه قول دربارهٔ آن نقل کرده است: کسی که اصلاً دروغ نمی‌گوید؛ آن‌که دروغ از او سر نمی‌زند که به صدق عادت دارد؛ آن‌که در قول و عقیده راست باشد و راستیِ خویش را به فعلش اثبات کند. ناگفته نماند: چون صدق در قول و فعل هر دو هست و صدّیق، مبالغهٔ در صدق است، لذا صدیق کسی است که راستگو و راست‌کن باشد و خلاف راستی اصلاً نگوید و نکند. مؤید این مطلب آن است که صدیق، وصف پیامبران آمده و قول و فعل آنها همواره راست بوده است. همچنین در وصف مریم آمده: «صدّیقة» و این حاکی است که مریم در ولادت عیسی و در گفتارش دروغی ندارد و راستِ راست است.[2]

۳-۲. کاربردهای «صدق» در قرآن

الف. «الصادقین»، ویژگی عباد خاص خداوند:

﴿وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ﴾؛[3] «خداوند به حال بندگان

۱. راغب اصفهانی، *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن با تفسیر لغوی و ادبی قرآن*، ج۲، ص۳۸۳.

۲. قرشی بنانی، *قاموس قرآن*، ج۴، ص۱۱۷.

۳. سورهٔ آل عمران، آیات ۱۵ تا ۱۷.

بیناست؛ همان کسانی که می‌گویند: پروردگارا! ما ایمان آورده‌ایم؛ گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش نگاه دار. آنان که (در برابر مشکلات و در مسیر طاعت و ترک گناه) استقامت می‌کنند، راستگو هستند، (در برابر خدا) خضوع می‌کنند، انفاق می‌نمایند و در سحرگاهان، استغفار می‌کنند.»

در این آیات، «الصابرین» و «الصادقین» و ... از ویژگی‌های عباد خاص خداوند بیان شده است.

ب. «مصدق‌بودن»، از ویژگی‌های رسولان (یعنی تصدیق‌کنندهٔ انبیای قبلی):

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ﴾؛[1] «و (به خاطر بیاور) هنگامی را که خداوند از پیامبران پیمان گرفت: هرگاه به شما کتاب و حکمت دادم، سپس فرستاده‌ای به سراغ شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند، حتماً به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید»

ج. «مصدق‌بودن جناب یحیی» (تصدیق‌کنندهٔ عیسی علیه‌السلام):

﴿فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيَحْيَى مُصَدِّقًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ﴾؛[2] «در آن هنگام، فرشتگان او را صدا زدند درحالی‌که در محراب به نماز ایستاده بود، و به او گفتند: خداوند تو را به یحیی بشارت می‌دهد، درحالی‌که کلمهٔ خدا (مسیح) را تصدیق می‌کند»

د. «مصدق‌بودن عیسی مسیح علیه‌السلام» (تصدیق‌کنندهٔ تعالیم موسی علیه‌السلام):

﴿وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَاةِ﴾؛[3] «و آنچه را پیش از من، از تورات بوده، تصدیق می‌کنم.»

---

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۸۱.

۲. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۳۹.

۳. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۵۰.

ه. «صدق»، از صفات فعل خداوند:

﴿قُلْ صَدَقَ اللَّهُ ﴾؛[1] «بگو: خدا راست گفته.»

﴿وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ﴾؛[2] «و خدا و پیامبرش راست گفتند»

﴿وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللهُ وَعْدَهُ﴾؛[3] «و خداوند وعدهٔ خود را به شما (دربارهٔ پیروزی بر دشمن) تحقق بخشید.»

و. «صدیقین»، نعمت‌داده‌شدگان هستند:

﴿وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ ﴾؛[4] «و کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند، (در روز رستاخیز) همنشین کسانی خواهد بود که خدا، نعمت خود را بر آنان تمام کرده؛ از پیامبران و صدّیقان و شهدا و صالحان و آنها چه رفیقان خوبی هستند!»

۳-۳. معنای «صدیقین»

کلمهٔ «صدیقین» همان‌طور که خود لفظ دلالت می‌کند، مبالغهٔ در صدق است؛ یعنی کسانی که بسیار صادق‌اند. صدق، تنها زبانی نیست؛ یکی از مصادیق آن سخنانی است که انسان می‌گوید. مصداق دیگرش عمل است که اگر مطابق با زبان و ادعا بود، آن عمل نیز صادق است؛ چون عمل از اعتقاد درونی حکایت می‌کند و زمانی در این حکایتش راست می‌گوید که ما فی الضمیر را به طور کامل حکایت کند؛ چنین عملی راست و صادق است، اما اگر حکایت نکند یا درست و کامل حکایت نکند، این عمل غیرصادق است.

---

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۹۵ .

۲. سورهٔ احزاب، آیهٔ ۲۲.

۳. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۵۲.

۴. سورهٔ نساء، آیهٔ ۶۹.

سخن صدق آن سخنی است که با واقع و خارج مطابقت داشته باشد و چون گفتن نیز یکی از افعال است، قهراً کسی که صادق در فعل خویش است، سخن نخواهد گفت مگر آنچه راست‌بودنش را می‌داند و می‌داند که این سخن را در اینجا باید گفت و گفتن آن حق است؛ بنابراین سخن چنین کسی هم صدق خبری دارد و هم صدق مخبری.

پس، صدیق آن کسی است که به هیچ وجه دروغ در او راه ندارد؛ چنین کسی کاری که حق‌بودن آن را نمی‌داند، نمی‌کند، هرچند مطابق با هوای نفسش باشد و سخنی را که راست‌بودن آن را نمی‌داند، نمی‌گوید و قهراً حتی کسی به جز حق را هم نمی‌بیند؛ پس او کسی است که حقایق اشیا را می‌بیند و حق می‌گوید و حق انجام می‌دهد.[1]

۳-۴. الصدیق؛ ویژگی انبیا

یوسف صدیق:

﴿یُوسُفُ أَیُّهَا الصِّدِّیقُ﴾[2]

این عبارت، سخن رفیق هم‌بند حضرت یوسف علیه السلام است. یوسف را «صدیق» خوانده که به معنای مرد کثیر الصدق و مبالغه در راستگویی است. خدای تعالی هم این معنا را تصدیق کرده و عین گفتهٔ او را نقل نموده و رد نکرده است.[3]

ابراهیم صدیق:

﴿وَاذْکُرْ فِی الْکِتَابِ إِبْرَاهِیمَ إِنَّهُ کَانَ صِدِّیقًا نَبِیًّا﴾؛[4] «و در این کتاب، ابراهیم را یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر (خدا) بود.»

---

۱. طباطبایی، *ترجمه تفسیر المیزان*، ج۴، ص۶۵۲.

۲. سورهٔ یوسف، آیهٔ ۴۶.

۳. طباطبایی، *ترجمه تفسیر المیزان*، ج۱۱، ص۲۵۸.

۴. سورهٔ مریم، آیهٔ ۴۱.

صدیق، کسی را گویند که در صدق مبالغه کند؛ یعنی آنچه را انجام می‌دهد می‌گوید و آنچه را می‌گوید انجام می‌دهد و میان گفتار و کردارش تناقضی نباشد و ابراهیم علیه‌السلام چنین بود.[1]

ادریس صدیق:

﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾؛[2] «و در این کتاب، ادریس را یاد کن که او بسیار راستگو و پیامبر (خدا) بود.»

۳-۵. ویژگی‌های راستگویان در قرآن

۳-۵-۱. صدق، معادل ایمان و جهاد

در سورهٔ حجرات تعدادی از ویژگی‌های صادقان بیان شده است:

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾؛[3] «مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و رسولش ایمان آورده‌اند، سپس هرگز شک و تردیدی به خود راه نداده و با اموال و جان‌های خود در راه خدا جهاد کرده‌اند؛ آنها راستگویانند.»

در این آیه با ادات حصر (إِنَّمَا)، مؤمنان را صادقانی می‌داند که ویژگی‌هایی خاص دارند:

۱. ایمان بدون شک، به خدا و رسولش: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا﴾

۲. جهاد با مال و جان در راه خدا: ﴿وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾

---

۱. طباطبایی، ترجمه *تفسیر المیزان*، ج۱۴، ص۷۴.

۲. سورهٔ مریم، آیهٔ ۵۶.

۳. سورهٔ حجرات، آیهٔ ۱۵.

۳-۵-۲. صدق معادل بِرّ و تقوا

قرآن کریم صدق را معادل برّ و تقوا و ویژگی‌های متعددی را در آن دخیل دانسته است:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾؛[1] «نیکوکاری این نیست که روی خود را به سوی مشرق و مغرب کنید؛ بلکه نیکوکاری (و نیکوکار) کسی است که به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورد، و مال (خود) را با همهٔ علاقه‌ای که به آن دارد، به خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان انفاق کند، نماز را برپا دارد و زکات را بپردازد؛ و (همچنین) کسانی که به عهد خود به هنگامی که عهد بستند وفا می‌کنند و در برابر محرومیت‌ها و بیماری‌ها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند؛ اینها کسانی هستند که راست می‌گویند و (گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است) و اینها هستند پرهیزکاران!»

این ویژگی‌ها شامل:

۱. ایمان واقعی به خدا و روز قیامت: ﴿وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ﴾

ایمان به ملائکه: ﴿والْمَلائِكَةِ﴾

ایمان به کتب آسمانی: ﴿وَالْكِتَابِ﴾

و ایمان به انبیا: ﴿وَالنَّبِيِّينَ﴾

۲. رابطه با بندگان نیازمند خدا: انفاق مال به ذی القربی، ایتام و مساکین و ابن

۱. سورهٔ بقره، آیهٔ ۱۷۷.

السبیل و فی الرقاب ؛ یعنی همهٔ انواع انفاق‌ها: ﴿وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ﴾

۳. رابطهٔ بندگی با خداوند در قالب برپاداشتن نماز و پرداختن زکات: ﴿وَأَقَامَ الصَّلاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ﴾

۴. وفای به عهد و پیمان: ﴿وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا﴾

۵. صبر در سختی و شدت و جنگ: ﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ﴾

بعد از بیان این ویژگی‌ها می‌فرماید: اینها کسانی هستند که صدق دارند و باتقوا هستند: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾ برای این بود که صدق، وصفی است که تمامی فضائل علم و عمل را دربرمی‌گیرد. ممکن نیست کسی دارای صدق باشد اما چهار ریشهٔ اخلاق فاضله (عفت، شجاعت، حکمت و عدالت) را نداشته باشد؛ چون آدمی به غیر از اعتقاد و قول و عمل، چیز دیگری ندارد و وقتی بنا بگذارد که جز راست نگوید، ناچار می شود این سه چیز را با هم مطابق سازد؛ یعنی نکند مگر آنچه را می‌گوید و نگوید مگر آنچه را معتقد است وگرنه دچار دروغ می‌شود.

بنابراین اگر اذعان به حق کرد و برحسب فرض بنا گذاشت که جز راست نگوید، دیگر اظهار مخالفت نمی‌کند؛ تنها چیزی را می‌گوید که بدان معتقد است و تنها عملی را می‌کند که مطابق گفتارش است. در این هنگام است که ایمان خالص و اخلاق فاضله و عمل صالح، همه‌باهم برایش فراهم می‌شود.

حصری که از جملهٔ ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا﴾ استفاده می‌شود، معنایش این می‌شود که هرگاه خواستی راستگویان را ببینی، راستگویان تنها همان ابرارند (و خدا داناتر است).

اما تعریفی که برای بار سوم از آنان کرد و فرمود: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ حصری که در آن هست، برای بیان کمال ایشان است؛ چون برّ و صدق اگر به حد کمال

نرسند، تقوا دست نمی‌دهد.[1]

اگر بانو مریم علیها السلام، صدیقه است؛ یعنی این اوصاف را در حد اعلی و اتمّ دارا بوده است، همان‌طور که در سورهٔ تحریم اشاره می‌شود: ﴿وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَخْنَا فِيهِ مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُتُبِهِ وَكَانَتْ مِنَ الْقَانِتِينَ﴾؛[2] «و همچنین مریم دختر عمران مَثَل زده که دامان خود را پاک نگاه داشت، و ما از روح خود در او دمیدیم، او کلمات پروردگار و کتاب‌هایش را تصدیق کرد و از مطیعان فرمان خدا بود.»

﴿وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها﴾ یعنی مریم کلمات پروردگار خود را که به قول بعضی همان وحی انبیا باشد، تصدیق کرد.[3] در این آیه، تصدیق به کلمات الهی که همان آیات الهی هستند و تصدیق کتب آسمانی، از ویژگی‌های بانو مریم علیها السلام شمرده شده است. به عبارتی، صدیقه یعنی ایمان کامل علمی و عملی؛ یعنی نه‌تنها اعتقاد قلبی بلکه انجام عملی فرامین الهی. صدیقه یعنی صدق ایمان و بندگی. اگر بانو مریم علیها السلام به عنوان ﴿ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً﴾ مطرح می‌شود به خاطر ﴿وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها﴾ است.

اصولاً در قرآن کریم جز مریم علیها السلام نام هیچ زنی برده نشده است. ﴿وَ صَدَّقَتْ بِكَلِماتِ رَبِّها﴾؛ یعنی مریم کلمات پروردگار خود را که همان وحی انبیا باشد، تصدیق کرد. در تفسیر *الدر المنثور* است که احمد و طبرانی و حاکم، (وی حدیث را صحیح دانسته)، از ابن عباس روایت کرده‌اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «افضل زنان اهل بهشت، خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و مریم علیها السلام دختر عمران و آسیه دختر مزاحم همسر فرعون است.»[4]

---

۱. طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱، ص۶۵۲.

۲. سورهٔ سوره تحریم، آیه۱۲.

۳. طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج۱۹، ص۵۷۹.

۴. همان

بدین‌ترتیب، صدیقه‌بودن حضرت مریم﵇، وصفی مستقل از زندگی او نیست، بلکه حاصل مجموعه‌ای از فضایل قرآنی است که در شخصیت وی به وحدت رسیده‌اند.

تعبیر ﴿وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ﴾ تنها جایی در قرآن است که در آن، مقام مادری با وصف «صدیقه» همراه شده است. این همنشینی، تصادفی نیست؛ زیرا قرآن می‌توانست حضرت مریم﵇ را با اوصافی مانند «قانتة»، «مصطفاة» یا «طاهرة» معرفی کند، اما در این آیه، تنها وصف «صدیقه» را برگزیده است. به نظر می‌رسد علت این انتخاب آن است که مقام مادری حضرت مریم﵇، بر پایهٔ هماهنگی کامل میان ایمان، گفتار و عمل شکل گرفته است. او وعدهٔ الهی را تصدیق کرد، فرمان خدا را پذیرفت، در برابر تهمت‌ها صبر پیشه ساخت و همهٔ مراحل این رسالت را با عبودیت کامل پشت سر گذاشت. بنابراین، قرآن منشأ شایستگی او برای مادری حضرت عیسی﵇ را در همین ویژگی بنیادین معرفی می‌کند.

ازاین‌رو، صدیقه‌بودن حضرت مریم﵇ تنها بیانگر فضیلتی فردی نیست، بلکه مبنای الگوی مادری ایمانی در قرآن است؛ الگویی که در آن، تربیت نسل صالح از ایمان، بندگی، صدق و تسلیم در برابر خداوند آغاز می‌شود. این الگو، فقط بر پیوند زیستی میان مادر و فرزند استوار نیست، بلکه بر بنیانی ایمانی استوار است که در شخصیت حضرت مریم﵇ به کامل‌ترین صورت تجلی یافته است.

۳-۶. افتخار مادری

در جستجوهای قرآنی برای کلیدواژهٔ «مادر»، مادرانی چون: مادر موسی﵇، مادر عیسی﵇ و مادر مریم﵇ مطرح شده‌اند. اما نشانی از مادران پیامبران برگزیده‌ای چون: نوح﵇، ابراهیم﵇، محمد ﷺ، به چشم نمی‌خورد؛ همچنین پیامبرانی چون یوسف که بسیاری از وقایع زندگی ایشان در قرآن آمده است اما نامی از مادر ایشان نیست. این حقیقت، این سؤال را در ذهن می‌پروراند که چگونه جایگاه پرورشی و تربیتی مادر

در مورد این شخصیت‌های برگزیده، نادیده گرفته شده است؟ و آیا در مورد مادران مطرح شدهٔ فوق، نقش هدایتی و تربیتی مستقل برای آنان لحاظ شده است؟

واکاوی این مسئله، روشن می‌سازد که تربیت، امری الهی است که خداوند خود متکفل آن است. همان‌طور که در مورد بانو مریم خداوند می‌فرماید: ﴿وَ أَنْبَتَهَا نَبَاتاً حَسَناً﴾[1] و این روایت امیرالمومنین علیه‌السلام در مورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمودند: ﴿أَدَّبَهُ اللهُ عزّوجلّ﴾.[2] درحقیقت، انبات و تأدیب و تربیت، امری الهی است و خداوند این امر را خود به سرانجام می‌رساند؛ در این مسیر و برای پرورش بندگان شایسته‌اش، گاهی او را در دامن مادری شایسته چون بانومریم علیهاالسلام قرار می‌دهد، گاهی بانو آسیه علیهاالسلام این مهم را به سامان می‌رساند و گاهی پیامبری چون زکریا علیه‌السلام.

می‌توان ادعا کرد، خداوند بندگان شایسته‌اش را برمی‌گزیند و خود تربیت می‌کند. در این میان، مادریِ بندگان برگزیدهٔ خدا، افتخاری است که نصیب زنان و دختران شایسته‌ای می‌شود که خودشان در مسیر عبودیت صحیح قرارگرفتند و همانند مریم صدیقه، ادعای ایمان و اعتقادشان را با اعتقاد و عمل صادقانه همراه کردند.

آنچه می‌توان به عنوان یک اصل اخلاقی و نتیجهٔ این نوشتار مطرح کرد این است که دختران و مادران قبل از اینکه بخواهند تربیت‌کنندهٔ خوبی برای فرزندان باشند و خود را مربی و پروراننده‌ٔ فرزند بدانند، باید در ابتدا خود را در مسیر بالندگی و تأدیب ادب الهی قرار دهند. عمل‌کنندهٔ خالص به فرامین الهی باشند و صدق گفتار، ایمان و اعتقاد خود را عملاً به پیشگاه خداوند عرضه کنند. این مسئله می‌تواند یک بانو را به افتخار مادریِ بندهٔ برگزیده‌ای از بندگان خدا نائل کند.

---

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۳۷.

۲. کلینی، کافی، ج ۶، ص۴۶.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با بهره‌گیری از روش تدبر موضوعی و با بررسی همهٔ آیات مرتبط با مفهوم مادری، کوشید منظومهٔ معنایی این مفهوم را در قرآن کریم بازخوانی کند. برخلاف رویکردی که آیات مربوط به مادر را به‌صورت پراکنده و مستقل مطالعه می‌کند، این پژوهش نشان داد که مجموعهٔ این آیات، نظامی منسجم را در تبیین جایگاه مادر تشکیل می‌دهند.

در گام نخست، بررسی کلیدواژه‌های «اُمّ»، «اُمّهات»، «والده»، «والدات»، «والدین» و «ابوین» نشان داد که قرآن کریم هر یک از این واژگان را متناسب با سیاق و هدف آیات به‌کار برده است. «اُمّ» بیش از آنکه صرفاً بر رابطهٔ زیستی دلالت داشته باشد، مفهوم منشأ، اصل و پناهگاه را در خود نهفته دارد و همین ویژگی، پیوندی عمیق میان معنای لغوی این واژه و جایگاه وجودی مادر برقرار می‌کند. درمقابل، «والده» و «والدات» بیشتر در آیاتی آمده‌اند که به فرایند ولادت، بارداری، شیردهی و احکام مربوط به آن می‌پردازند، درحالی‌که «والدین» و «ابوین» غالباً در بیان حقوق، تکالیف و روابط خانوادگی به‌کار رفته‌اند. این تنوع واژگانی، از دقت قرآن در ترسیم ابعاد مختلف مفهوم مادری حکایت دارد.

بررسی آیات مربوط به حقوق و احکام مادر نیز نشان داد که قرآن، پس از دعوت به توحید، احسان به والدین را از بنیادی‌ترین وظایف انسان معرفی می‌کند و با یادآوری رنج‌های بارداری، زایمان و شیردهی، جایگاه ویژه مادر را بیشتر آشکار می‌سازد. از سوی دیگر، احکام مربوط به رضاع، نفقه، ارث و رفتار با والدین بیانگر آن است که در منطق قرآن، مادری افزون‌بر یک رابطهٔ طبیعی، جایگاهی حقوقی، اخلاقی و تربیتی دارد.

با تحلیل داستان مادران برگزیده، روشن شد که قرآن کریم در کنار بیان احکام و حقوق، الگوی عینی مادری را نیز ترسیم می‌کند. همسر عمران با نذر فرزند پیش از

تولد، اخلاص و توکل را به‌عنوان نخستین مؤلفه‌های مادری معرفی می‌کند. حضرت مریم﵇، ثمرهٔ این تربیت الهی، با اصطفا، طهارت، قنوت و تسلیم در برابر فرمان خدا، کامل‌ترین نمونهٔ مادری ایمانی را به نمایش می‌گذارد. مادر حضرت موسی﵇ نیز با اعتماد به وعدهٔ الهی، صبر و استقامت در سخت‌ترین شرایط، الگویی از مادری مؤمنانه ارائه می‌دهد که ایمان و صبوری را بر احساسات طبیعی ترجیح می‌دهد و نقشی تاریخی ایفا می‌کند. در کنار این شخصیت‌ها، آسیه، همسر فرعون نشان می‌دهد که حمایت، پرورش و فداکاری در راه حفظ جان یک کودک نیز می‌تواند جلوه‌ای از مادری بر محور ایمان باشد، هرچند مادری زیستی نباشد.

مهم‌ترین یافتهٔ این پژوهش، تحلیل تعبیر ﴿وَ أُمُّهُ صِدِّيقَةٌ﴾ بود. بررسی همهٔ کاربردهای ریشهٔ «صدق» در قرآن نشان داد که «صدق» مفهومی فراتر از راستگویی دارد و بر هماهنگی کامل ایمان، گفتار و عمل با حقیقت الهی دلالت می‌کند. ازاین‌رو، وصف «صدیقه» برای حضرت مریم﵇ تنها بیانگر یک فضیلت اخلاقی نیست، بلکه نشان‌دهندهٔ مرتبه‌ای از کمال ایمانی است که در آن، همهٔ ابعاد شخصیت انسان با ارادهٔ الهی هماهنگ می‌شود. قرارگرفتن این وصف در کنار عنوان «أمّه» نیز حاکی از آن است که قرآن، در معرفی مادر حضرت عیسی﵇، منشأ شایستگی او را در همین کمال ایمانی می‌داند. بدین‌ترتیب، الگوی مادری در قرآن تنها بر پیوند نسبی و زیستی استوار نیست، بلکه بر ایمان، عبودیت، اخلاص، توکل، صبر و تصدیق حق بنا شده است؛ مؤلفه‌هایی که در شخصیت حضرت مریم﵇ به کامل‌ترین صورت تجلی یافته‌اند.

صدیق و صدیقه‌بودن، ویژگی خاص انبیا و اولیای الهی است که طیف وسیعی از ویژگی‌های ایمانی را در سه بعد اعتقادی، اخلاقی و عملی در برمی‌گیرد و متخلق‌شدن به این ویژگی است که می‌تواند یک بانو را تا رسیدن به جایگاه مادری بنده‌ای شایسته، مفتخر کند و به عبارتی افتخار مادری اولیاء الله را محقق گرداند.

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که قرآن کریم با طرح شخصیت مادران برگزیده، صرفاً درصدد روایت تاریخ نیست، بلکه الگویی تربیتی برای همهٔ نسل‌ها ارائه می‌دهد. در این الگو، مادری رسالتی الهی است که از پیش از تولد فرزند آغاز می‌شود، در بستر ایمان و بندگی شکل می‌گیرد و با تربیت نسلی صالح، آثار خود را در جامعه و تاریخ امتداد می‌بخشد. ازاین‌رو، منزلت مادر در قرآن نه‌تنها به نقش او در تولد انسان، بلکه به سهم او در شکل‌گیری شخصیت ایمانی و هدایت نسل‌ها وابسته است.

فهرست منابع

* *قرآن کریم*

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار الفکر، بی‌تا.

۲. ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر القرآن العظیم، تحقیق: سامی بن محمد سلامه، ریاض: دار طیبه، ۱۴۲۰ق.

۳. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن با تفسیر لغوی و ادبی قرآن، ترجمه مرتضوی، تهران: نشر مرتضوی، چاپ دوم، ۱۳۷۴ش.

۴. سعدی، عبدالرحمن بن ناصر، تیسیر الکریم الرحمن فی تفسیر کلام المنان، تحقیق: عبدالرحمن بن معلا اللویحق، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۲۰ق.

۵. طباطبایی، سید محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ق.

۶. ــــــــــــــــــ ، تفسیر المیزان، ترجمه سیدمحمدباقر موسوی همدانی، نرم افزار جامع التفاسیر نور۳.

۷. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، تحقیق: عبدالله بن عبدالمحسن الترکی، قاهره: دار هجر، ۱۴۲۲ق.

۸. قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران: دار الکتب الإسلامیه، چاپ ششم، ۱۳۷۱ش.

۹. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ش.

۱۰. الهی زاده، سیدمحمدحسین، درسنامه تدبر موضوعی قرآن کریم، مشهد: موسسه فرهنگی تدبر در قرآن و سیره، ۱۳۹۳ش.

سوگ تحرک در برابر سوگ سکون؛ رازگشایی از استحالهٔ فرهنگی در آیین‌های سوگواری (با تطبیق تشییع قائد شهید و سوگ امپراتور بیمار)

مریم بهبودی[1]

چکیده

شهادت رهبران انقلابی، همواره بستری برای بازتعریف گفتمان‌های هویتی و سیاسی در جوامع اسلامی بوده است. پژوهش پیش رو با هدف رازگشایی از پروژهٔ «دستکاری عمدی آیین‌های سوگواری» و نشان‌دادن برتری کارکردی سوگواره‌های عاشورایی مبتنی بر گفتمان مقاومت، به مطالعهٔ موردی تشییع پیکر رهبر شهید (رویداد تیرماه ۱۴۰۵) پرداخته است. این مقاله به بررسی سوگ تحرک (تشییع پیکر قائد شهید در تیرماه ۱۴۰۵) و سوگ سکون (آیین‌های سوگواریِ امپراتوری سالخورده و بیمار در کشورهای عربی حاشیهٔ خلیج فارس)، با بهره‌گیری از روش تحلیل گفتمان انتقادی فرکلاف (۱۹۹۵) در سه سطح توصیف، تفسیر و تبیین و نیز کاربست تفسیر اجتماعی قرآن صورت گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که سوگ امپراتوری، با هدف «تخلیه انرژی» و «تثبیت نظم موجود» طراحی شده است، درحالی‌که سوگ انقلابی، با مؤلفه‌هایی چون: مردمی‌سازی فضا، تداوم زمانی و روشنگری سیاسی، به الگویی برای تحرک اجتماعی، بیداری عقیدتی و بازتولید گفتمان حسینی تبدیل می‌شود. این مقاله در پایان، راهبردهایی برای مقابله با پروژهٔ استحاله و تداوم گفتمان تمدنی ارائه می‌دهد.

واژگان کلیدی: سوگوارهٔ عاشورایی، استحالهٔ فرهنگی، گفتمان مقاومت، تفسیر اجتماعی قرآن، تشییع پیکر شهید، اصل برائت.

۱. طلبه سطح چهار حوزه.

مقدمه

در اندیشهٔ قرآنی، شهادت نه یک پایان که آغازی بر حیاتی پربرکت است؛ چنانکه قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَ لا تَحسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلوا فی سَبیلِ اللّهِ أَمواتًا بَل أَحیاءٌ عِندَ رَبِّهِم یُرزَقونَ﴾[1] علامه طباطبایی این حیات را نه یک زندگی نمادین یا باقی‌ماندن نام نیک، بلکه یک حقیقت خارجی و واقعی در عالم برزخ می‌داند.[2] با این حال، نظام‌های سلطه همواره کوشیده‌اند تا این انرژی الهی برخاسته از شهادت را از طریق تحریف مناسک، به «سوگ فردی» و «خمودگی سیاسی» تقلیل دهند.

وقوع شهادت رهبر در اسفند ماه ۱۴۰۴ و تشییع پیکر ایشان پس از چهار ماه، کنار مرگ امپراتوری سالخورده و بیمار در یکی از کشورهای عربی حاشیهٔ خلیج فارس، بستری بی‌نظیر برای مطالعهٔ تطبیقی دو گونهٔ سوگ فراهم آورد.

در قرآن کریم، داستان موسی﵇ و بنی‌اسرائیل، روایتگر حقیقت تلخی دربارهٔ ماهیت انسان‌هاست؛ مردمی که در مقابل موسی ایستادند و گفتند: «تا خدا را نشانمان ندهی، ایمان نمی‌آوریم»[3] آنان برای ایمان، طلب معجزهٔ مادی کردند و در برابر روشنگری پیامبرشان، بهانه‌جویی نمودند.

اما موسیِ قوم ما بدون عصا، با صدای بلند «نه» گفت و دریا را نشان دنیا داد. او نیازی به عصای مادی نداشت؛ چراکه سخنش، خود معجزه‌ای بزرگ‌تر بود. رهبر شهید با کلام روشنگر و بصیرت خویش، «دریای استکبار» را شکافت و جهان را به لرزه درآورد. او بدون عصا، اما با اتکا به ایمان و سخن حق، معجزه‌ای بزرگ‌تر از شکافتن دریا را رقم زد: بیداری امت‌ها و زنده‌کردن گفتمان مقاومت در دل جهانی که در خواب غفلت فرو رفته بود.

---

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۶۹.

۲. طباطبایی، تفسیر المیزان، ج۱۸، ص۳۴۲.

۳. سورهٔ بقره، آیهٔ ۵۵.

امروز، امت موسیِ زمانه، با امت بنی‌اسرائیل تفاوتی بنیادین دارد. مردم زمانهٔ ما، در مقابل موسیِ خود نایستادند، بلکه دریا به خیابان ریخته‌اند؛ پرچم‌ها بر دوش و قدم‌ها استوار؛ مردمی که از روی ظلم عبور می‌کنند و محکم به‌سوی بقیهٔ خدا در حرکت‌اند. سوگوارهٔ تشییع پیکر این رهبر، نه یک مراسم عاطفی، بلکه حرکتی تمدنی به سوی ظهور است؛ حرکتی که در آن، مردم با بصیرت خویش، سرخ‌ترین تشییع را رقم زدند. گزارش شبکهٔ الجزیره از وداع با رهبر شهید، اذعان داشت که «این فراتر از یک مراسم خاکسپاری است، یک پیام سیاسی حاکی از خشم مردم ایران و مطالبه انتقام است.»[1] این اذعان دشمن، نشان‌دهندهٔ اقتدار گفتمانی سوگوارهٔ انقلابی است.

عناصر تشریفاتی و امنیتی حاکم بر سوگواره‌های خاندان سلطنتی عربستان، صرفاً با هدف نمایش قدرت حاکمیت و تداوم وضع موجود طراحی می‌شوند و در نقطهٔ مقابل، شور مردمی، روشنگری موکب‌ها و نفرت جمعی از استکبار در تشییع رهبر شهید قرار گرفت. این همبستگی ملی، در برابر فتنه‌افکنی‌های دشمن، نشان‌دهندهٔ مقاومت فرهنگی امت است؛ امتی که برخلاف بنی‌اسرائیل، در برابر پیامبر زمانهٔ خود ایستادگی نکرد، بلکه همراهی نمود و با بصیرت خویش، پروژهٔ استحالهٔ فرهنگی را با شکست مواجه ساخت.

ازاین‌رو، پژوهش حاضر به این پرسش بنیادین پاسخ می‌دهد که «عناصر ممتاز گفتمانی سوگوارهٔ رهبر شهید، چگونه می‌تواند در برابر پروژهٔ استحالهٔ فرهنگی، الگوی بیداری اجتماعی مبتنی بر قرآن ارائه دهد؟ و آیا این سوگواره، می‌تواند خود یکی از «علائم ظهور» و نشانه‌های وفاداری امت به امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه باشد؟ چنانکه امام باقر علیه‌السلام فرمودند: «دولت ما اهل‌بیت، وقتی فرا می‌رسد که در مردم وفا ببینیم.»[2]

۱. شبکه خبری الجزیره، ۲۵ تیر ۱۴۰۴.

۲. طوسي، الغيبة، ص۴۷۲ / ۴۹۳ ؛ عن أبي صادق كيسان بن كليب، روضة الواعظين، ص۲۹۱.

این مطالعه با استفاده از روش ترکیبی «تحلیل گفتمان انتقادی»[1] در سه سطح «توصیف، تفسیر و تبیین» که توسط نورمن فرکلاف[2] (۱۹۹۵) ارائه شده، صورت پذیرفته است. داده‌های پژوهش، شامل سخنرانی‌های موکب‌ها، شعارهای مردمی ثبت‌شده در تشییع، بیانیه‌های سیاسی منتشرشده و نیز محتوای تصویری منتشرشده از آیین‌های سوگ خاندان سلطنتی عربستان و روم و بیزانس بوده است. برای تحلیل قرآنی، از رویکرد اجتماعی علامه طباطبایی و نیز آرای متفکرانی همچون شهید مرتضی مطهری بهره گرفته شده است.

۱. تبارشناسی تطبیقی دو گونه سوگ: الگوی سکون در برابر الگوی تحرک

بررسی تطبیقی آیین‌های سوگواری نشان داد که تفاوت‌های بنیادینی میان دو الگوی «سوگ امپراتوری» و «سوگ انقلابی» وجود دارد؛ چه در صورت کلاسیک آن در روم و بیزانس و چه در بازتاب‌های متأخر آن در سلطنت‌های مدرن.

در الگوی «سوگ امپراتوری» که در کشورهای عربی حاشیهٔ خلیج فارس مشاهده می‌شود، مراسم عمدتاً در کاخ‌ها یا میادین دربسته با کنترل شدید امنیتی برگزار شده و مردم نقش رعیت منفعل و تماشاگر را ایفا می‌کنند. کارکرد اصلی این سوگواره‌ها، نمایش قدرت نظام سلطنتی و تثبیت نظم موجود است و هدف آن «تخلیه انرژی» و ایجاد سکون اجتماعی است، نه تولید انرژی برای حفظ آرمان. در این الگو، مردم با پرچم‌های مشکی به خیابان می‌آیند، سوگواری می‌کنند و به خانه‌هایشان بازمی‌گردند؛ اندوهی که قرار است در دل‌ها بمیرد و هیچ تحرکی در پی نداشته باشد.

پژوهش‌های تاریخی نشان می‌دهد که این الگو، ریشه در سنت سوگواریِ

---

۱. CDA

۲. Fairclough

امپراتوری روم و بیزانس دارد که در آن، سوگ امپراتور، نمایشی از نظم و تداوم قدرت بود و مردم تنها تماشاگرانی منفعل به شمار می‌رفتند.[1] این همان مدلی است که شبکه‌های معاند می‌خواهند در ایران نیز پیاده کنند؛ سوگی که به خشم تبدیل نشود، خون‌خواهی را به ماتم فردی و راکد تقلیل دهد، آن باورهایی که توانسته این جامعه را سر پا نگه دارد جابه‌جا کرده و خدشه در آنها وارد کند و اختلال و رخنه در آنها به وجود بیاورد.[2] اما بصیرت این مردم، سرخ‌ترین تشییع را رقم زد.

در نقطهٔ مقابل، سوگ انقلابی رهبر شهید، واجد مؤلفه‌های ذیل بود که آن را به یک پدیدهٔ اجتماعی پویا تبدیل کرد:

الف. مردمی‌سازی فضا: برپایی موکب‌ها در سراسر شهر، فضاهای عمومی را به عرصهٔ کنش جمعی تبدیل کرد. یک بار کلیدواژهٔ «مردم» فراموش نشد؛ همهٔ مردم، از هر قشر و منطقه، در این سوگواره شرکت داشتند. تحلیل‌های انسان‌شناختی نشان می‌دهد که این حضور گسترده، نه‌تنها یک کنش عاطفی، بلکه تمرین وحدت سرزمینی و بازتعریف مرزهای ایمانی بود.[3]

ب. تداوم زمانی: برگزاری مراسم به صورت شبانه و تکرار هفتگی، برخلاف سوگواره‌های یک‌روزهٔ سلطنتی، نماد «تداوم راه شهید» بود. این تداوم زمانی، نشان‌دهندهٔ آن بود که این سوگ، نه یک رویداد زودگذر، بلکه همراهیِ مستمر با آرمان‌های شهید است. این ویژگی، یادآور آیین‌های عاشورایی است که با تکرار

---

۱. علوی، رضائیان، «*تحلیل الگوی مدیریت امام حسین (ع) در نظارت و کنترل از منظر قرآن*»، پژوهشنامه معارف حسینی، ۱۰(۴۰) ، ۱۴۰۵ ش، ص ۱۱۱ - ۱۳۸.

۲. بیانات قائد شهید در دیدار با فرماندهان سپاه، ۲۵ شهریور ۱۳۹۴.

۳. رشیدوش، «*مؤلفه‌های مردم‌شناسی نمادهای آیینی محرم و کارکردهای آن*»، جامعه و سیاست، ۲(۳). ۱۴۰۷ ق، ص۱-۲۴.

سالانه، حافظهٔ جمعی را زنده نگه می‌دارد.[1]

۳. کارکرد روشنگری: سخنرانی‌های موکب‌ها، با محوریت «دشمن‌شناسی» و تبیین آیات استکبارستیز قرآن (همچون آیات ابتدایی سورهٔ روم)، سطح آگاهی سیاسی مردم را ارتقا داد و عاشورا را نه فقط یک رویداد تاریخی، بلکه الگویی برای مبارزه با ظلم معاصر معرفی کرد. شعارهای دروغین حقوق بشری غرب، در برابر جنایات رژیم صهیونیستی در غزه و لبنان، رسوایی اخلاقی آنان را آشکار ساخته و خشم مردم را دوچندان کرده است.

این تحرک اجتماعی، ریشه در آموزهٔ قرآنی ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾[2] دارد که در شعارهای «مرگ بر آمریکا» و طاغوت‌ستیزی مردم، عینیت یافته است.

برخلاف سوگ امپراتوری که «تخلیهٔ انرژی» و ایجاد سکون اجتماعی را دنبال می‌کند، در این سوگواره، مردم بیش از آنکه سوگوار باشند، خود را برای خون‌خواهی امام شهیدشان آماده نشان دادند. اینجا یک امت خون‌خواه به‌پا خاسته است، نه مردمی سوگوار و شکسته.

امام حسین علیه‌السلام در گفتمان اصیل شیعی، تجسم مظلومیتی است که فعال و انتخاب‌شده است، نه منفعل و تحمیل‌شده. به تعبیر علی شریعتی، شهادت در این الگو یک «حق انتخاب» است؛ عصیانی است آگاهانه در برابر ظلم مستقر که با شعار «هیهات منّا الذله» تبلور می‌یابد. در این ساختار نشانه‌شناختی، دالّ مرکزی سوگ «خون-پیروزی» است، نه «خون-شکست». اشک‌ریختن در این آیین، ابزار تخلیهٔ انرژی یا انفعال نیست، بلکه به قول شهید مطهری، «گریهٔ همدردی و پیمان‌بستن با هدف شهید» است که خشم مقدس و تعهد به کنشگری اجتماعی را تولید می‌کند.

---

۱. مرادی بهمئی، «*نشانه‌شناسی شعارها و نمادهای مراسم تشییع رهبر شهید انقلاب اسلامی*»، یادداشت‌های سیاسی، (۳)، ۱۴۰۴ ش.

۲. سورهٔ فتح، آیهٔ ۲۹.

این تفاوت بنیادین، نشان‌دهندهٔ برتری کارکردی سوگوارهٔ عاشورایی مبتنی بر گفتمان مقاومت است.

۲. رازگشایی از پروژهٔ استحالهٔ فرهنگی

تحلیل داده‌ها نشان داد که شبکه‌های معاند و عوامل نفوذ، سه راهبرد عمده را برای دستکاری آیین‌های سوگواری به کار گرفته‌اند تا از این طریق، فرهنگ انقلابی را به انحطاط تشریفاتی بکشانند.

۲-۱. راهبرد اول: تاریخ‌سازیِ کاذب

تقلیل حماسهٔ عاشورا به یک رویداد تاریخی صرف و نفی جنبه‌های اجتماعی و سیاسی آن. در این رویکرد، تلاش می‌شود تا حسّ «نفرت از ستم» که در سوگ انقلابی موج می‌زند، به «اندوهی خنثی و فردی» تبدیل شود.[۱]

۲-۲. راهبرد دوم: شخصی‌سازی سوگ

متمرکزکردن تمام احساسات جمعی بر فقدان فردی رهبر (بُعدِ عاطفی)، به جای تمرکز بر «گفتمان عدالت‌خواهی» ایشان که با روح آیهٔ ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾[۲] در تناقض است. اما گزارش الجزیره، به‌عنوان یکی از رسانه‌های معاند، خود اذعان دارد که این سوگواره با پرچم‌های قرمز «فراتر از یک مراسم خاکسپاری» و «یک پیام سیاسی حاکی از خشم مردم و مطالبه انتقام» است.[۳]

تحلیل نشانه‌شناختی شعار «باید برخاست» و نماد «مشت گره‌کرده» در مراسم تشییع رهبر شهید انقلاب اسلامی، نشان می‌دهد که این انتخاب‌ها فراتر از یک اقدام

---

۱. مطهری، *قیام و انقلاب مهدی ﷺ از دیدگاه فلسفه*، ج۱، ص۸۲.

۲. سورهٔ حدید، آیهٔ ۲۵.

۳. شبکه خبری الجزیره، ۲۵ تیر ۱۴۰۴.

تشریفاتی و نمادین، فرآیندی راهبردی در جهت تولید معنا، بازتولید هویت جمعی و تداوم گفتمان انقلاب اسلامی بوده است. شعار «باید برخاست» با ریشه‌داشتن در مفهوم «قیام لله» و امتداد تاریخی آن از قیام ۱۵ خرداد تا مقاومت معاصر، پیام تداوم راه، مسئولیت‌پذیری و کنش جمعی را به جامعه منتقل کرد و مخاطب را در جایگاه سوژه‌ای تاریخی قرار داد که مسئولیت تداوم این مسیر را بر عهده دارد. نماد «مشت گره‌کرده» نیز با الهام از واقعیتی عینی در لحظه شهادت، صلابت، ایستادگی، وحدت و تداوم راه را تا ابدیت به تصویر کشید و با پیوند به فرهنگ عاشورا، شهادت رهبر شهید را در امتداد نهضت حسینی معنا کرد.

این اذعان، نشان‌دهندهٔ شکست پروژهٔ شخصی‌سازی سوگ است؛ چراکه حتی دشمن نیز این مراسم را یک حرکت سیاسی و انقلابی می‌خواند، نه یک ماتم فردی.

۲-۳. راهبرد سوم: شبهه‌افکنی زمانی

انتشار شبهات پیرامون تأخیر چهارماههٔ تشییع پیکر، با هدف ایجاد تردید و دوگانگی اجتماعی در میان گروه‌های موافق و مخالف، تا این وحدت ملی را به چالش بکشند. اما مقاومت مردم در برابر این پروژهٔ استحاله، در عنصر «ایستادگی فوج‌فوج» در تشییع و حضور خستگی‌ناپذیر در موکب‌ها متجلی شد که مصداق بارز آیهٔ ﴿وَ لا تَهِنُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ﴾[1] است؛ یعنی در این سوگواره، «اندوه» با «برتری سیاسی» توأم شده و خمودگی فردی را به تحرک جمعی تبدیل کرده است.

در اینجا، روایت تاریخی مسلم‌بن عقیل، معنایی عمیق می‌یابد. امام حسین﵇ در آغاز حرکت خود به سوی کوفه، «مسلم‌بن عقیل» را به عنوان نمایندهٔ خویش فرستاد. کوفیان با او بی‌وفایی کردند و سرش را از بالای دارالاماره به پایین انداختند. این بی‌وفایی، نشانهٔ آن بود که با خود امام حسین﵇ نیز چنین خواهند کرد. «سالی که

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۳۹.

نکوست از بهارش پیداست»؛ رفتار با نمایندهٔ امام، معیار سنجش وفاداری به خود امام است.[1] امروز نیز رهبر معظم انقلاب، به منزلهٔ «مسلم» برای امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه‌الشریف است. هرکس با او نسازد، با امام زمان بدتر خواهد ساخت و هرکس بیعتش با ایشان را بشکند، با امام زمان بدتر خواهد شکست. ازاین‌رو، سوگوارهٔ رهبر شهید، آزمونی برای سنجش وفاداری امت به گفتمان عدالت‌خواهی و مقاومت است.

۳. تحلیل محتوای نمادها و شعارها (بر اساس نظریه فرکلاف)

فرکلاف معتقد است هر متن یا رویدادِ نمادین، در سه لایه تحلیل می‌شود: لایهٔ اول: توصیف (متن)، لایهٔ دوم: تفسیر (فرایند گفتمانی) و لایهٔ سوم: تبیین (بافتار اجتماعی). در اینجا این سه لایه را برای مقایسهٔ «نمادهای عاشورا» و «نمادهای سوگواری رهبر» به کار می‌گیریم.

۳-۱. سطح توصیف (سطح متن/نماد)

در این لایه، ما صرفاً به «آنچه دیده می‌شود» توجه می‌کنیم:

– نمادهای عاشورا: مجموعه‌ای از نمادهای ثابت و کلاسیک مانند عَلم، پارچه‌های سیاه، رنگ‌های سرخ و سبز، و موسیقی‌های آیینی (نوحه). این‌ها دال‌های مشخصی هستند که مخاطب از قبل معنای آنها را می‌داند (ایثار، شهادت).

– نمادهای سوگواری رهبر: در اینجا، نمادها تغییر ماهیت می‌دهند. تصویر رهبر در ابعاد بزرگ، بنرهای دولتی با فونت‌های رسمی، گلباران‌های برنامه‌ریزی‌شده و پوشش رسانه‌ای یکپارچه.

– تحلیل فرکلافی: در این لایه، سوگواری رهبر سعی می‌کند «واژگان بصری» عاشورا را تصاحب کند. استفاده از پرچم‌های سیاه در هر دو، تلاشی است برای «هم‌ارز نشان‌دادن» سوگ سیاسی با سوگ آیینی.

۱. مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۱۷، ص۱۴۴.

۳-۲. سطح تفسیر (فرایند تولید و مصرف)

در این لایه، به این می‌پردازیم که چگونه این نمادها «تولید» می‌شوند و چگونه جامعه آنها را «مصرف» می‌کند:

تولید: نمادهای عاشورا به صورت خودجوش و توسط بدنهٔ جامعه تولید می‌شوند (مردم خودشان هیئت می‌زنند). اما نمادهای سوگواری رهبر توسط «نهادهای قدرت» (رسانه‌ها، شهرداری، سازمان‌های حکومتی) تولید می‌شوند.

مصرف: در عاشورا، فرد «شرکت‌کننده» است. در سوگواری رهبر، فرد «مخاطب پیام» است.

تحلیل فرکلافی: این یک «مداخلهٔ گفتمانی» است. قدرت حاکم، نظام نمادین عاشورا را به خدمت می‌گیرد؛ یعنی سعی می‌کند قدرت بسیج‌کنندگی عاشورا را به سمت اطاعت از ساختار سیاسی هدایت کند.

۳-۳. سطح تبیین (بافتار اجتماعی و ایدئولوژی)

این لایه قلب تحلیل انتقادی فرکلاف است: «این نمادسازی‌ها چگونه به بازتولید قدرت کمک می‌کنند؟»

مشروعیت‌بخشی ایدئولوژیک: وقتی سوگواری برای یک رهبر سیاسی با نمادهای قدسی عاشورا ترکیب می‌شود، مخالفت با آن رهبر یا نقد او، دیگر نقد یک سیاستمدار نیست؛ بلکه «بی‌حرمتی به مقدسات» تلقی می‌شود.

یکپارچه‌سازی گفتمانی: نظام حاکم با «عاشورایی‌سازی» شهادت رهبر، مرز میان «دین» و «سیاست» را از بین می‌برد. این کار باعث می‌شود تا تضادهای اجتماعی (مانند مشکلات اقتصادی یا نارضایتی‌های سیاسی) در زیر سایهٔ سنگین «شهادت مظلومانه» پنهان شود.

تحلیل انتقادی: فرکلاف می‌گوید: قدرت حاکم نه با زور اسلحه، بلکه با «ساختن یک دنیای نمادین» به مردم می‌گوید که این راه، تنها راه «درست» و «پاک» است.

عاشورا در این بافتار، از یک «فریاد اعتراضی» به یک «سند مشروعیت» برای حفظ وضع موجود تبدیل می‌شود.

به‌طورکلی، از منظر فرکلاف، تفاوت اصلی در این است که نمادهای عاشورا «پتانسیل براندازانه» دارند (چون علیه حاکم ظالم است)، اما نمادهای سوگواری رهبر که از همان ظرفیت استفاده می‌کنند، «پتانسیل تثبیت‌کننده» دارند. قدرت حاکم، نمادهای «خروج» و «قیام» را به نمادهای «ثبات» و «تداوم» تبدیل می‌کند تا گفتمان سیاسی خود را به عنوان تنها گفتمان اخلاقی موجود در جامعه تثبیت کند.

۴. برتری کارکردی سوگوارهٔ عاشورایی (الگوی پیشنهادی)

تحلیل نشانه‌شناختی عناصر حاضر در این سوگواره (پرچم‌ها، نذورات، مداحی‌ها و سخنرانی‌ها)، سه کارکرد منحصربه‌فرد را اثبات کرد که در سوگواره‌های رقیب (دستکاری‌شده) به طور کامل غایب است:

۴-۱. کارکرد بیدارسازی عقیدتی

برخلاف سوگ امپراتوری که با القای ترس و تثبیت وضع موجود همراه است، این سوگواره با بهره‌گیری از آیهٔ ﴿إِنَّما ذٰلِكُمُ الشَّيطانُ يُخَوِّفُ أَوْلِياءَهُ فَلا تَخافُوهُمْ﴾،[1] به ازمیان‌بردن ترس روانی جامعه از ابرقدرت‌ها پرداخت. کارکرد عاشورا به عنوان «شب قدر هر انقلاب» و «تعیین‌کنندهٔ مسیر حق و باطل»، که در بیانات مطرح‌شده در مراسم عزاداری به آن اشاره شده، نشان‌دهندهٔ این کارکرد بیدارسازی است. اما باید توجه داشت که «ساختار بیداری، هدف نیست بلکه ابزاری برای تحرک اجتماعی، همبستگی سرزمینی و در نهایت، رسیدن به تمدن اسلامی است.

۱. سورهٔ آل عمران، آیهٔ ۱۷۵.

۴-۲. کارکرد ایجاد نفرت از شرک و طاغوت

توزیع نذورات (إطعام) در کنار پخش تصاویر جنایات آمریکا در غزه، لبنان و یمن، یک «هم‌ذات‌پنداری منفی» قوی با دشمن واحد استکباری در میان مردم ایجاد کرد و اصل قرآنی «برائت» را به یک حس جمعی فراگیر مبدل ساخت. این رویکرد در مراسم عزاداری محرم که با شعارهایی علیه آمریکا و رژیم صهیونیستی همراه بود، نیز به وضوح قابل مشاهده است.

۴-۳. کارکرد خلق تحرک و انسجام اجتماعی

فوج‌فوج‌آمدن مردم از شهرهای مختلف، به مثابهٔ «تمرین وحدت سرزمینی» و بازتعریف مرزهای ایمانی (فراتر از مرزهای سیاسی تحمیلی) عمل کرد. برپایی مراسم تشییع با حضور آحاد مردم از اقصی نقاط کشور، برنامه‌ریزی برای اعزام اتوبوس‌ها و خدمات‌رسانی گسترده، همگی نشان‌دهندهٔ این همبستگی و انسجام اجتماعی در چارچوب گفتمان مقاومت است. این انسجام، ریشه در آموزهٔ قرآنی دارد که جامعهٔ مؤمن را به عنوان «امت واحده» معرفی می‌کند.[۱]

امام حسین علیه‌السلام در گفتمان اصیل شیعی، تجسم مظلومیتی است که فعال و انتخاب‌شده است، نه منفعل و تحمیل‌شده. به تعبیر علی شریعتی، شهادت در این الگو، یک «حق انتخاب» است؛ عصیانی است آگاهانه در برابر ظلم مستقر که با شعار «هیهات منا الذله» تبلور می‌یابد. در این ساختار نشانه‌شناختی، دال مرکزی سوگ «خون-پیروزی» است. اشک ریختن در این آیین، ابزار تخلیه انرژی نیست، بلکه به قول شهید مرتضی مطهری، گریه همدردی و پیمان بستن با هدف شهید است که خشم مقدس و تعهد به کنشگری اجتماعی را تولید می‌کند.[۲]

---

۱. طباطبائی، تفسیر المیزان، ج۲.

۲. مطهری، *قیام و انقلاب مهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه از دیدگاه فلسفه*، ج۱، ص۱۰۸.

نتیجه‌گیری

آنچه در تشییع پیکر رهبر شهید جبههٔ مقاومت رخ داد، نه یک سوگ فردی و شکسته، بلکه حرکت امتی خون‌خواه به سوی «بقیهٔ خدا» بود. گزارش الجزیره اذعان داشت که این مراسم «فراتر از یک خاکسپاری» و «پیامی سیاسی حاکی از خشم مردم و مطالبه انتقام» است. این اذعان، نشان‌دهندهٔ اقتدار گفتمانی سوگوارهٔ انقلابی و شکست پروژهٔ استحاله است. «اگر قدرتمند نباشیم اینها بیشتر جرأت حمله پیدا می‌کنند»؛ این جمله، درس بزرگ این سوگواره است؛ قدرتی که از دل بصیرت و همبستگی مردم زاده می‌شود، تنها راه مقابله با جنایات استکبار است.

۱. موکب‌های عزاداری به «مدارس تفسیر اجتماعی قرآن» تبدیل شوند تا روشنگری و دشمنشناسی، به فرایند مستمر آموزشی تبدیل گردد.

۲. پویش‌های روایتگری شفاهیِ آرمان‌های شهیدان طراحی و اجرا گردد تا میراث معنوی این سوگواره، برای نسل‌های آینده حفظ شود.

۳. نظام نشانه‌شناختی آیینه‌ای سوگواری بازطراحی شود تا دال‌های معنایی «خون–پیروزی» و «مقاومت»، در برابر پروژهٔ استحاله، تقویت گردند. این‌گونه، بیداری از یک احساس موقتی، به ساختاری ماندگار برای تحقق تمدن اسلامی تبدیل خواهد شد.

۴. راه‌اندازی «پویش ملی حفظ و تفسیر سوره فتح» با محوریت آیات ﴿إِنَّا فَتَحنا لَكَ فَتحًا مُبينًا﴾ و ﴿أَشِدّاءُ عَلَى الْكُفّارِ رُحَماءُ بَيْنَهُمْ﴾؛ کارزارهایی در فضای مجازی و موکب‌ها طراحی شود تا مردم هر شب، یک آیه از این سوره را با رویکرد اجتماعی‌سیاسی تفسیر کرده و مصداق‌های معاصر آن را در مقاومت غزه، لبنان و یمن بازخوانی کنند. این پویش، سوگ را به «تمرین فتح‌شناسی» تبدیل کرده و روحیهٔ پیروزی را جایگزین اندوه صرف می‌کند.

۵. طراحی «نقشهٔ تحرک اجتماعی محله‌ها» با الگوی عاشورایی: موکب‌ها

و هیئات، به جای تمرکز صرف بر عزاداری، به «کانون‌های کنشگری محلی» تبدیل شوند؛ مثلاً هر موکب متولی حل یک مسئله اجتماعیِ مزمن در محله خود (مانند کمک به معیشت نیازمندان، تدریس رایگان برای کودکان محروم یا ترمیم زیرساخت‌های فرسوده) گردد. این اقدام، عینیتِ آیه ﴿وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى﴾ بوده و از سوگِ راکد، «نهضتِ خدمت» می‌سازد.

۶. تولید «سفینه‌های رواییِ چندرسانه‌ای» از دل موکب‌ها: با استفاده از ظرفیت پادکست، مستند کوتاه و نقاشی دیواری، خاطرات و شعارهای ثبت‌شدهٔ مردم در تشییع، به روایت‌های فاخر و ماندگار تبدیل شود؛ به‌گونه‌ای که هر روایت، حاوی یک «پیام قرآنی-انقلابی» (مانند برائت، جهاد یا صبر) باشد. این سفینه‌ها، در برابر روایت‌پردازی دشمن که در پی تاریخ‌سازی کاذب است، «حافظهٔ فعال جمعی» را زنده نگه می‌دارند.

۷. تأسیس «مجمع علمی‌مردمی تفسیر اجتماعی قرآن: با هدف نهادینه‌سازی، جلسات هفتگی با حضور اساتید، طلاب و نخبگان فرهنگی در موکب‌ها یا مساجد برگزار شود تا هر جلسه به «استخراج یک اصل تحرکی از قرآن» (مانند اصل امر به معروف، نهی از منکر یا قسط) و تطبیق آن بر مسائل روز بپردازد.

این مجموعه، پادزهری است در برابر پروژهٔ شخصی‌سازی سوگ و تضمینی برای تداوم گفتمان عدالت‌خواهی شهید، فراتر از یک رویداد مقطعی.

فهرست منابع

* *قرآن کریم*، ترجمه الهی قمشه‌ای.

۱. رشیدوش، علی، «*مؤلفه‌های مردم‌شناسی نمادهای آیینی محرم و کارکردهای آن*»، جامعه و سیاست، دوره۲، ش۳، ۱۴۰۷ق.

۲. سروش، عبدالکریم، *هرمنوتیکِ متن و سنت*، تهران: مؤسسهٔ فرهنگیِ صراط، ۱۳۷۴ش.

۳. شریعتی، علی، *تشیع علوی و تشیع صفوی*، تهران: نشر چاپخش، ۱۳۵۱ش.

۴. طباطبائی، سیدمحمدحسین، *تفسیر المیزان*، ترجمهٔ سیدمحمدباقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش.

۵. علوی، سیدعلی‌اصغر؛ رضائیان، علی، «*تحلیل الگوی مدیریت امام حسین*ؑ *در نظارت و کنترل از منظر قرآن*»، پژوهش‌نامه معارف حسینی، سال ۱۰، ش۴۰، بهار ۱۴۰۵ش.

۶. مجلسی، محمدباقر، *بحارالانوار*، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.

۷. مرادی بهمئی، علی، «*نشانه‌شناسی شعارها و نمادهای مراسم تشییع رهبر شهید انقلاب اسلامی*»، یادداشت‌های سیاسی، ش۳، ۱۴۰۴ش.

۸. مطهری، مرتضی، *حماسهٔ حسینی*، تهران: انتشارات صدرا، ۱۳۵۶ش.

۹. منابع خبری الجزیره، *گزارش از وداع با رهبر شهید انقلاب*، شبکه خبری الجزیره، ۲۵ تیر ۱۴۰۴.

Fairclough, N, *Critical discourse analysis: The critical study of language*. London: Longman,1995 .